

تاریخ چیست؟

ن. آ. یروفه‌یف

محمدتقی زاد

۲۲۵۱
۸
۲۵۰۱ تومان

ن. آ. یروفه‌یف

تاریخ چیست؟

ترجمه: محمد تقی‌زاد

ن. آ. یروفه‌یف
تاریخ چیست؟
ترجمه: محمد تقی‌زاد
چاپ اول تابستان ۱۳۶۰
حق چاپ برای ناشر محفوظ است

مقدمه

بنیان این کتاب برپایهٔ یک‌رشته سخنرانیهایی نهاده شده که مؤلف طی چند سال در دانشکدهٔ تاریخ دانشگاه دولتی مسکو ایراد کرده است. این سخنرانیها مختص دانشجویان نبوده، بلکه برای آسپیرانها ومعلمان افراد نسلهای مختلف که دارای تجربیات گوناگون و آمادگیهای متفاوتی داشته‌اند ایراد شده است.

روندکارمسایلی پیش آورد که موجب بحثهایی شد. کسانیکه به‌این سخنرانیها گوش دادند درزمینهٔتاریخ عمومی تخصص داشتند. مؤلف این کتاب نیز در این زمینه کارمی کند، و شعاع عمل این مواد فراهم آمده با همین مطلب روشن می‌شود. دراینجا ماهم تاریخ عمومی وهم مسایل حاد امروزی علم تاریخ خارج را باروشی که مورخان اتحادشوروی مطالعه می کنند، موردبحث قرار می‌دهیم.

کلمهٔ «تاریخ» دومعنای اصلی دارد: آنچه که در گذشته بوده (تاریخی ـ که ـ اتفاق افتاده است) ودانشی که دربارهٔ آن وقایع بوده است (تاریخی ـ که ـ ثبت‌شده است) بهرحال وقتی این نوع تاریخ درمتن قیدنگردیده باشد، تاریخ در مفهوم دوم کلمه مورد نظراست.

بخش یك

از افسانه تا علم

برای درك بهتر واقعیتها ومحتوا وویژگیهای اصلی دانش معاصر تاریخ، لازم است به‌طور خلاصه دربارهٔ راههایی که تاریخ پیموده‌است، صحبت کنیم، به‌طوریکه می‌دانیم‌درست همین شیوهٔ تاریخی است که در هر پدیده‌ای به کشف ماهیت آن کمك می کند.

پیدایش تاریخ

عناصر تاریخ در میان همهٔ ملتهای دنیای قدیم بشکل اسطوره و تصنیف بوده است. به‌تدریج از میان این عناصر حکایات روان و داستانهای‌حوادث واقعی که درتسلسل زمانی جای داده شده‌اند،شکل

گرفت.

ادراك زمان مهم‌ترین شرط لازم برای ظهورحکایات روان از گذشته به‌صورت روندی مداوم‌وغیرقابل برگشت گردید. درك آن‌رفته‌ـ رفته عمیق‌ترشد. مطالعهٔ روانشناسی کودك نشان داده است که‌ادراك‌در مراحل معینی از رشد جسمی وعقلی در کودك بروزمی کند. علاوه بر ـ آن‌ابتدا تصور کودك دربارهٔ زمان چندان مشخص نیست: گذشته‌برای اوهمهٔ‌آن چیزهایی است که قبلاً واقعی‌بوده‌اند. اما بعد کم کم‌مشخص می‌شود، وآنچه‌که دیروز بوده، ازآنچه‌که پریروز بوده جدامی‌شود. ظاهراً انسان اولیه نیز راه مشابهی را نسبت به‌درك زمـان انجام داده است: بررسی‌های نژادشناسان روی ملتهایی که درمراحل ابتدایی‌رشد اجتماعی و فرهنگی باقیمانده‌اند، مؤیدآنست.

ادراك منسوخ زمان فوق‌العاده با ادراك ما فرق دارد وبنابراین ممکن است عجیب و نامفهوم به‌نظرآید. مثلاً، حوادث‌گذشته ـ دور و نزدیك ـ درنظرانسانهای اولیه به‌آسانی‌می‌توانستند جایشان‌راعوض کنند. رویهمرفته درك آنها دربارهٔ بیرون زمان حال‌وگذشتهٔ‌کاملاً نزدیك بسیار تقریبی بود. علاوه برآن، آنها فاقد ادراك خطی بودن‌وحرکت وغیرقابل برگشت بودن زمان بودند. روشن است که اسلاف ما تغییر صورادواری ماه و خورشید و ستارگان را باگردش دایمی و تکرار حوادث مربوط می‌دانستند. برای انسان اولیه زمان نیز همراه با ماه ناپدید می‌شد. بعد ماه برمی‌گشت‌یا دوباره به‌وجودمی آمد ـ به‌صورت دیگر، به‌صورت «بدر»، رقص‌های سنتی هدفش برگرداندن ماه‌به‌جایش وهمراه باآن برگرداندن زمان بود. وقتی جادوگرمراسم افسونگری

راروی ماه «مرده» انجام می‌داد، معتقد بود که بااین اعمال به‌برگشت ماه کمك می‌کند. اوزمان‌را به‌عنوان‌واقعیت تکرارشونده‌تلقی‌می‌کرد، و اعمال خود را شرط لازم تکرار این واقعیت می‌دید. زمان حال‌فقط تکرار گذشته به‌نظرمی‌آمد، تنها به‌همین علت اهمیت داشت.

آداب و رسومی که همهٔ وقایع مهم زندگی انسان باآن‌همراه بود، تولد، ازدواج، مرگ وغیره، هدفش بازسازی‌گذشته و تجسم تکرار وقایعی بود که درآن خدایان وقهرمانان شرکت‌داشتند.درعین‌حال مراسم ومناسك،گذشته را باحال مربوط می‌کرد. این به‌اعتقاد مردم به‌تغییرناپذیری موجود و به‌تکرار دایمی آن پاسخ می‌داد.

خصوصیت دیگر ادراك منسوخ جنبهٔ اسطوره‌ای و دینی آن است: گذشتهٔ‌واقعی، حتی به‌طورقابل ملاحظه‌جدید،به‌طورنامعلوم‌وارد افسانه شده ودرهرقدم باآن درآمیخته است. دین زمان حال‌رامقدس می‌شمرد وآنرا باگذشته مربوط می‌کرد، وبدین ترتیب منابع نظرات ومفاهیم مورد تأیید واقع می‌شد.

خادمان دین، دانش گذشته را امتیاز خود قرار می‌دادند. فرمانروایان به‌کمك آنها نسب خویش را با افسانه می‌آمیختند، ومستقیماً به‌خدایان وقهرمانان نیمه اسطوره‌ای می‌رساندند و با این کارسیادت خود را استحکام می‌بخشیدند.

تصورمنسوخ‌دربارهٔ زمان‌کاملاً برای‌جامعه‌طبیعی‌بود، جامعه‌ای که تغییرات آن‌بقدری‌کند انجام می‌گرفت‌که تقریباً برای معاصرانش غیرقابل درك بود. احساس تغییرپذیری محیط در نتیجهٔ تسریع ریتم زندگی اجتماعی به‌ظهور پیوست.

اختراع خط نقش مهمی در ادراك حرکت زمان بازی کرده است: خط به‌مردم اجازه داد تا حقایق واقعی را مدت‌های‌مدیدی در یادها نگهدارند، گویی گذشته را طولانی کرد و آنرا شدیداً از افسانه جدانمود. یقین می‌دانیم که‌تاریخ کتبی یکباره نمی‌توانست‌ظهور کند. ه. وینکلر آشورشناس معروف آلمانی منصفانه یادآوری کرده است: «سنت کتبی باید بعد از یك دورهٔ طولانی روی داده باشد که‌طی آن فرمول‌بندی فکررا برای نقل‌به‌صورت کتبی آموختند وسپس بصورت سلیس تقریرش کردند. برای اینکه‌شواهد کتبی ممکن باشد، مجبور شدند این مراحل را بگذرانند[1]».

روایات تاریخی ابتدا به‌شکل نوشته‌های سنواتی بروز کرد. این نوشته‌ها اهداف کاملاً عملی را دنبال می کردند: حفظ چیزهای اساسی ومهم در ذهن مردم. بطوریکه نوشته‌های معابد درمصر باستان مشاهدات آسمانی وطغیان نیل راکه برای کشور اهمیت‌حیاتی‌داشت، وزراعت منوط به‌این طغیانها بود، ثبت می کردند. راز خط مدت مدیدی درانحصارخادمان مذهب باقی بود. در آن میان قبل از هرچیز شروع به تاریخ نگاری کردند. بسیاری از تاریخ‌نگاران در واقع معتقد بودند که‌کارشان،خدمت به‌خداست. به‌طوریکه در درام‌پوشکین راهب عقیدهٔ خود را روی موضوع تاریخ‌نگاری بیان می کند:

۱ــ استناد به‌کتاب:

H. Winckler. History of Babylon and Syria. N.Y. 1910. J.W.Thompson. A History of Historial Writing vol. 1.N.Y., 1942, P.3.

... درساعات، فارغ از دلاوریهای روحانی
شرح ده بی آنکه نیرنگی کنی،
همهٔ آنچه که در زندگی شاهدش خواهی بود:
جنگ و صلح، پیروزی فرمانروایان،
خوش آمدگویان معجزات مقدس را،
پیشگویی و فال آسمانی را...

حقیقت اینستکه ظاهراً وقایع نگاران، به هیچوجه ناظران خونسردی نبوده‌اند: آنها بصورت ناگسستنی بازندگی جامعهٔ هم عصر خود مربوط بوده‌اند وعلایق بعضی طبقات آن زمان را منعکس می کرده‌اند.

تاریخ به‌عنوان یك سبك مستقل ادبی حدود سده‌های هفتم و ششم پیش ازمیلاد در یونان باستان ظهور کرد. کلمه یونانی «*historia*» «داستان» دومعنی داشت، نامحدود ومحدود. تاریخ درمعنای نامحدود بطور کلی هرتوصیفی را شامل می‌شد. ارسطو تاریخ را تقریر منظم اطلاعات دربارهٔ پدیده‌های طبیعی می‌دانست؛ جانورشناسی توصیفی نام «تاریخ جانوران» نام گرفت و تئوفراست (*Theophrastos*) شاگرد ارسطو به گیاه‌شناسی توصیفی خود عنوان «تاریخ نباتات» گذاشت. تاریخ درمعنای محدود کلمه به‌داستانی که درگذشته اتفاق افتاده بود، اطلاق می‌شد. توسعهٔ تجارت و برقراری روابط بین‌المللی وهم‌چنین حیات فعالانهٔ اجتماعی یونان باستان به‌تکامل شیوهٔ تاریخی کمك کرد. مورخان اولیه که لوگوگراف (*logograph*) ها نامیده می‌شدند (از کلمهٔ «*logos*» «کلمه») اصولا تاریخ بعضی شهرها و مکان‌هارا برشتهٔ تحریر در می آوردند. آنها به‌حقایق سیاسی و اقتصادی وجنگی و

دیپلوماسی آنزمان توجه زیادی می‌کردند. لوگوگراف‌ها با تعریف اسطوره‌ها، سعی داشتند آنها را درست تعبیر کنند. «هکاتی میلتی» (*Hekatios Milesios*) حدود ۴۸۰-۵۴۶ پیش از میلاد) نوشت:

«می‌خواهم دراینجا آنچه راکه به‌نظرم درست می‌آید تعریف کنم[1]».

باوجود این موفق نشد.

هرودوت اولین مورخ‌بزرگ یونان باستان ازمردم هالیکارناس بود (بین سالهای ۴۹۰ و ۴۸۰-۴۲۵ پیش از میلاد)، که اثرخویش را به‌حادثهٔ بزرگ‌آن عصر ـ جنگ ایران‌وروم ـ اختصاص داد. اطلاعات وسیع جغرافیایی وعلایق همه جانبهٔ هرودت سبب تمایزاو ازاسلاف خویش بود: اوملتهای مختلف، معیشت، آداب ورسوم وحرف آنهارا به‌تفصیل توصیف می‌کرد. وسعت وکمال این اطلاعات باعث شد که دانشمندان هرودوت رااولین نژاد شناس برجسته به‌حساب آورند.

هرودوت تنها به‌توصیف حقایق اکتفا ننموده، بلکه سعی کرده به‌عمق پدیده‌ها نفوذکند، از جمله خصایص ویژه‌ای که تمدن یونان و شرق‌را ازهم متمایزمی‌کرد، دنبال‌کند؛ اوعلت جنگهای یونان‌وایران را درتضاد این تمدن‌ها جستجو می‌کرد. عمق اندیشه و مهارت بیان داستان به‌سبك ادبی با شکوه، هرودوت را از عنوان پرافتخار «پدر تاریخ» برخوردارنمود.

۱ــ استناد به‌کتاب:

P. Salmon. Histoire et critique Bruxelles, 1969,p.15.

گام بعدی درسبك روایات تاریخی را هم‌عصر کهتر هرودوت، فوکیدید (حدود ۴۶۰-۳۹۵ پیش از میلاد) مؤلف «تاریخ جنگ پلوپونز (پلوپونس)» برداشت.

فوکیدید، رجل سیاسی وشرکت کننده درجنگ، اشاره به‌تقدیر و دخالت خدایان در امور مردم را به‌صورت قاطعی انکار ورزیده و آنرا خرافات می‌داند: اوپیروسوفسطائیان بود و همانند آنان به‌مذهب شکاك. فوکیدید در وهلهٔ اول دقت و صحت روایات را پیش کشید و اذعان داشت این روایات پیش از همه به‌خاطر نامطمئن‌بودن‌اظهارات شهود با مشکلات بزرگی همراه است. فوکیدید خاطرنشان‌نمود که: «مردم روایات گذشته را از یکدیگربصورت یکسان و بدون هرگونه انتقادی اخذمی کنند»، درعین‌حال آنها در داستانهای خود، تمایلاتشان را تأثیرمی‌دهند وحافظهٔمردم مورداعتماد نیست. پس هرکدام ازآنها حوادث را به‌میل خود تقریر کرده وحقیقت را تحریف می‌نمایند. او با تکیه براین مطلب یادآور می‌شود: «من وظیفهٔ خود می‌دانستم با آنچه که برای اولین باربدان برمی‌خوردم، یا آنچه که می‌توانستم تصورکنم، موافق نشوم، اما وقایعی را که به‌چشم خود دیده بودم و آنچه راکه از سایر مردم به‌دست آمده بود تاحد امکان پس از تحقیق دقیق جداگانهٔ هرکدام از واقعیتها، نوشتم[1]».

پولیبی مؤلف «تاریخ» چهل جلدی (حدود ۲۰۱-۱۲۰پیش از میلاد) هم دقت فراوانی به‌صحت داستان مبذول می‌داشت. پولیبی

۱ــ فوکیدید، تاریخ. I ۴. ۱۹۱۵ صفحهٔ ۱۵-۱۶.

مهم‌ترین مسئلهٔ تاریخ را جستجو و ثبت علل وقایع و پدیده‌ها می‌دانست. وی می‌نویسد: «چون توصیف محض آنچه که اتفاق‌می‌افتد نیزجالب است ولی آموزنده نیست، بررسی تاریخ تنها وقتی که داستان با تقریرعلل تکمیل گردد ، مثمرثمر می‌شود[1]».

یونانیان اهمیت زیادی به‌تاریخ قایل بودند، آنهامی‌پنداشتند که تاریخ تجربیات گذشته را به‌مردم می‌آموزد. دیونیس (دیونیسوس) هالیکاناسی (سدهٔ یکم پیش از میلاد) این فکر را باکلمات دیگری بیان داشته وگفته است که تاریخ همان فلسفه است، اما با سرمشق‌هایی بکارمی‌رود.

بدین‌ترتیب مورخان یونانی دایرهٔ علایق خویش را فوق‌العاده وسعت بخشیدند وتجزیه وتحلیل علتهای حوادث‌گذشته را عمیق‌تر نموده، سعی کردند مشاهدات دقیق را اساس تاریخ قرار دهند ولی ملتهای دیگراینها را بعداً تشخیص دادند.

با اینهمه اندیشهٔ یونانی دربارهٔ تاریخ شامل نارسایی‌های‌جدی بود. به‌هرحال،یونانیان موضوع‌اصلی تاریخ‌را درجمع‌آوری‌واقعیت‌های گذشته وبازگویی سادهٔ‌آن می‌دانستند: تاریخ می‌بایست‌خاطرات را تمدید نموده وآنرا مثل حافظهٔ انسان از نو احیا کند. مؤلف «تاریخ» روایت‌خودرا با چنین کلماتی آغازکند: «هرودوت‌هالیکاناسی این اطلاعات را جمع‌آوری وثبت‌کرد، تا وقایع‌گذشته درطی‌زمان به‌دست فراموشی سپرده نشود،کارهای بزرگ وحیرت‌انگیز هلن‌ها و

۱ــ استناد به‌کتاب: J.W. Thompson, op. cit , P. 58.

بربرها نامعلوم نماند، خصوصاً اینکه چـرا آنها با یکدیگر جنگـ می کرده‌اند[1]».

یونانیان چون تاریخ را یکی ازانواع‌هنر، چون شعروموسیقی و رقص می‌شمردند (کلئو، دخترمنه‌موزین رب‌النـوع حافظه را الههٔ تاریخ‌می‌پنداشتند) اهمیت بسیار زیادی به‌داستانهای تاریخی‌می‌دادند. ارسطو می گوید: «تفاوت مورخ با شاعردراین است که اولی دربارهٔ آنچه‌که واقعاً اتفاق افتاده است حرف می‌زند، و دومی دربـارهٔ آنچه که می‌توانست اتفاق بیفتد. بنابراین شعرفلسفی‌تر وجدی‌تر از تاریخ است: شعراز موضوعات کلی‌ترصحبت می کند و تاریخ، ازموضوعی واحد[2]». فوکیدید با نقد اسلاف خویش، یادآورمی‌شودکـه آنها در وهلهٔ اول خواستارجلب توجه خوانندگان بوده‌اند، نه‌رسیدن‌به‌حقیقت با وجود این حتی فوکیدید هم در حالیکه بیش از دیگـران به‌دقت حقایق نوشته‌شده مقید است، باز در اثـرخود به‌این اسلوب، به‌عنوان مجموعهٔ گفته‌های مبسوط شرکت‌کنندگان، متوسل شده است. او در آنها همان افکاروتصوراتی‌راکه‌به‌عقیدهٔ وی می‌بایست به‌وسیلهٔشرکت کنندگان هدایت می‌شدند، بیان داشته است.

علاوه بر آن، درنظر یونانیان اعتقاد به‌اینکه تقریـر، سرنوشت نیروهای ماوراءالطبیعه دائماً به زندگی انسان هجوم می‌آورند، تأثیر بسزایی داشت، فوکیدید، این پیرو شکاکیون هم از تأثیرمیتولوژیسم

۱ــ هرودوت، تاریخ در ۹ جلد، ل. ۱۹۷۲ ص ۱۱.

۲ــ ارسطو. دربارهٔ هنرشعر. م.، ۱۹۶۱، ص. ۶۷ــ۶۸.

درامان نبود.

فکریونانی از اعتقاد به‌رشد ادواری، رشد برطبق دایـرهٔ بسته نگسست. فوکیدید، بـا تقریرعلتهایی که اورا وادارکرده بود تـا قلم بدست‌گیرد وجنگ میان پلوپونسی‌ها و آتنی‌ها را به‌رشتهٔ تحریـردر-آورد، نوشت: «کسانی کـه می‌خواهنـد اطلاعات روشنی ازگذشته داشته باشند وبنا به‌طبیعت انسانی ممکن است روزی در آینده به‌همان صورت و یا به‌صورت مشابه تکرارگـردند، تاریخ او به‌اندازهٔ کافی مفید خواهد بود[1]». محقق فرانسوی می‌گوید: «عقل یونانی تماماً فاقد اعتقاد به‌تغییرنوع بشردرزمان و از طریق واسطهٔ زمان است، اعتقـاد به‌آزادی و تغییر او بواسطهٔ فعالیت شخصی است[2]». حوادث بـرای یونانیان خصیصه‌ای‌نداشت، یعنی جایی در زمان نداشت: خصوصیت ویژهٔ تاریخ نگاری یونان‌که ما را به‌حیرت می‌اندازد از همین‌جاست، فقدان‌کامل تاریخ سنوات و زمان و تاریخ دقیق حوادث.

تاریخ‌نویسی روم باستان ادامهٔ سنت یونانی بود و مـورخان رومی‌خودبه‌این‌اعتراف کرده‌اند. لوکیان‌ساموساتی(حدود۱۸۰-۱۲۰) در اثرخویش بنام «چگونه‌باید تاریخ نوشت» معاصران رومی‌خویش را به‌علت اینکه متوجه تقلید از فوکیدید هستند وهنر او را ندارند به استهزا می‌گیرد و آنها را به‌نادانی متهم می‌دارد. درحقیقت مورخان رومی نه‌تنها موفقیت‌های عظیم‌یونانیان را دراین زمینه‌درک‌می‌کردند،

۱ــ فوکیدید. تألیفات مزبور، ص ۱۶.

2_ F. Chatelet. Naissance de L'histoire Paris,1962,p.22.

بلکه گامهای آشکاری دراین‌راه برداشتند: آنها حقایق حوادث رادقیق‌تر تاریخ گذاری می کنند. وبه‌تاریخ سنوات توجه زیادی دارند. درعین‌حال در آثار آنها هنگام توضیح وقایع مثل سابق قضا وقدر و ارادهٔ خدایان نقش قاطعی دارند و حقایق موثق بطورعجیبی باافسانه‌عجین می‌شود، تاسیت (حدود ۵۰ـحدود ۱۲۰)موفقیت زیادی رابه‌سرنوشت‌های حیرت‌انگیز و پدیده‌های طبیعی اختصاص می‌دهد. مورخان رومی ازیونانیان ونظریات آنان درمسایل تاریخی‌پای فراترننهاده‌اند: آنها مشاهدهٔ داستانهای جالب ومدارك آموزشهای اخلاقی رادرتاریخ ادامه می‌دادند. اندیشهٔ تاریخ جامعهٔ باستانی‌برده‌داری بعد ازاین گامی فراتر نرفت.

رویهمرفته عهد عتیق مرحلهٔ مهمی دررشد تاریخ بود وتاریخ‌نویسی معاصراروپایی وارث مستقیم آن است، یادگارهای کتبی‌ملتهای غیراروپایی، چین و هند وامریکای پیش از کریستف کلمب، شرق میانه ونزدیك، حاکی از رشد فکرتاریخی‌آنهاست، با وجود این اندیشهٔ اروپایی خیلی بعد با موفقیتهای این تمدنها آشنا شد و این تمدنهادر اروپا تأثیر آشکاری به‌جا نهاد.

تاریخ در خدمت الهیات

دورهٔ بعد از سقوط روم، با رشدآهستهٔ نیروهای تولیدی و پراکندگی سیاسی مشخص است. سنت‌ها و سرفرودآوری‌هادربرابر

گذشته درحیات جامعه حکمفرما بود. کلیسا و اعیان و اشراف بـرای حکومت خود، پایه‌ای درگذشته جستجو می کردند. همهٔحقوق‌ثروت و امتیازات روی اسناد باستانی قرار داشت، دورهٔ باستان محکم‌ترین دلایل شمرده می‌شد.

کلیسا با تکیه برسنت‌ها، شدیداً بـرعقول مردم تسلط داشت. کلیسا هرگونه نوآوری، هرگونه اظهـار استقلال اندیشه و خصـوصاً شکاکی را تحت تعقیب قرار می‌داد. درحالیکه بصورت قاطعی «بت‌پرستی» را محکوم می کرد، به‌قطع کامل با عهد عتیق نایل می‌شد.

درفرهنگ جامعه فئودالی نقش ناچیزی به‌تاریخ اختصاص‌یافته است واین به‌خاطر استحکام احکام کلیسا وسیاست‌حکام فئـودالی بود. اورده‌ریك ویتالی مورخ (۱۰۷۵ـ حـدود ۱۱۴۳) در «تاریخ کلیسا»، وظیفهٔمورخ را اینگونه‌تعیین‌می کند: «درتاریخ همه‌چیزباید بنام خالق و رهبرواقعی اشیاء نوشته شود. زیرا خالق ازلی مستقیماً تا امـروز همهٔ تاریخ را بصورت حیرت‌انگیزی هدایت می کند[1]».

یوهان سولسبری مـورخ قرون وسطی و پیرو اسکولاستیك (وفات بسال ۱۱۸۰) می گفت که تاریخ لازم است، زیرا کـه «منظرهٔ گذشته به‌ما یاری می کند... تا نقشه‌ها و مقاصد خدا را بفهمیم[2]».

دراین شرایط تاریخ درنهایت فقربسرمی‌برد، «خدمتکار،الهیات مسیحی» بود. نفوذ انجیل اعتراض ناپذیربحساب می آمد، و تردیددر

۱ـ استناد به کتاب: ا. ل. واینشتین. تاریخ‌نگاری اروپای‌غربی وقرون وسطی. م.ل. ۱۹۶۴ص۷۷

۲ـ ایضاً ص. ۱۰۰.

احکام آن خطرناك. همهٔ حقایق گذشته را باانجیل می‌سنجیدند ووقایع تاریخی را بازسازی می کردند. نفوذ انجیل حتی دراندیشه‌های بزرگ نیـز تأثیر داشت. بطـوریکه مورخ برجستهٔ فرانسوی. او. اسکالیگر (۱۵۴۰-۱۶۰۹) در کتاب خود «بازسازی تـاریخ وقایع»، انجیل را شاهد آورده و گفته است که‌خداوند کار آفرینش جهان را درست‌درسال ۳۹۴۷ پیش از میلاد مسیح انجام داده است. حتی یوهان کپلر اختر-شناس نابغه (۱۵۷۱-۱۶۳۰) به‌تعیین تاریخ آفرینش جهان پـرداخته‌و خواسته مدارك نجومی را با مدارك تورات تطبیق دهـد ونتیجه‌گرفته که خداوند جهـان را در سال(۳۹۹۲ ق.م)آفریـده است. در اواسط سدهٔ هفدهم نیوتون نیزنفوذ انجیل و تورات را ملاك قرارداد، چنانکه در-کتاب خود «تاریخ امپراتوریهای باستان» تاریخ آفرینش جهان‌را فقط پانصد سال نزدیکتربه‌میلاد مسیح ذکر کرد.

سیادت‌احکام کلیسا درپیشرفت علوم، منجمله تاریخ،به‌صـورت ناپسندی انعکاس یافته است. مؤلفان تاریخ قرون وسطی، معمولابی-هیچ تردیدی، معجزات وپدیده‌های اسرارآمیز و «علایم آسمانی» و موهومات را توصیف می کردند. آنهاسخنان «شاهدان»را مبنی‌براینکه چگونه فرشتگان‌پیامبران را به‌آسمان می‌بردند، نقل می کردندوشفاها و استحاله‌های گوناگون حیرت‌آوری را حکایت می کردند...از آنجا که شك دراحکام مسیحیت خطرناك بود، مجبوربودند درجستجوی‌راه گریزی باشند. گیبرت‌نوژانت (*Guibert de Nogent*) کشیش کاتولیك (۱۰۵۳-۱۱۲۴) در تاریخ جنگهای صلیبی راه‌گـریزی یافت: او همهٔ معجزات را به«حقیقی» یعنی آنهایی که به‌تصویب کلیسا رسیده بود و

غیرحقیقی یعنی آنهایی که ازچنین تصویبی برخوردار نبود، قسمت کرد.

مورخان همکاران خود را فقط به حقیقت گـویی دعـوت می‌کردند. یوهان سولسبری می‌نویسد: «مورخ دروغ زن، هم شهرت و اعتبارخود و هم روح جاویدان خویش را بـه نابودی می‌کشاند[1]».. به‌عنوان مثال می‌توان آثاردومورخ بزرگ قرن دوازده یکی بنام جفری مونا موت (*Geoffrey of Monamouth*) ودیگری آلمانی بنام اتورن فریزینگ (*Ottorn Freising*) اسقف را پیش کشید. اولی در «تاریخ شاهان بریتانیا»ی خـود نـه تنها افسانه‌های اسطوره‌ای آرتورشاه و شوالیه‌های آنها را بـدون انتقاد بازگـو کرده، بلکه خود، آنها را با تفضیلات تخیلی آرایش داده است. «تاریخ دو دولت» اتورن که‌ضمناً شاهکار تاریخ نویسی قـرون وسطی به حساب می‌آید، مملو از چنین حقایق اسطوره‌ای‌است. اتورن افسانه‌های کلیسا رادربارهٔ نسب حکومت پاپ تکرارکـرده و تأکید می‌کندکه پاپ وارث مستقیم امپراتوران رومی است. اونمی‌تواند وقایع مهم را از وقایع درجهٔ دوم تشخیص دهد، قیامهای محلی را باتاخت وتازهای قبایل بربرمخلوط می‌کند، و شخصیت‌های اسطوره‌ای ـ یانوس وساتورن را به فهرست امپراتوران رومی می‌افزاید.

فکراصلی اتورن ـ نشان دادن فناپذیری وبیهودگی جهان اشرافی است. مؤلف در این کتاب پایان جهان و فرا رسیدن پادشاهی خدایان را توصیف می‌کند. باید خاطر نشان نمودکه اتورن اسقف هم مانند

۱ـ استناد به‌کتاب. ا. ل. واینشتین. اثر مذکور صفحهٔ ۸۹

جفری اززمرهٔ اشخاص باسواد زمان خود بوده‌اند. اودرپاریس تحصیل کرد ودرمیان سیاست وجامعه قرارگرفت. دایرهٔ فهم و دانش راهبان آنزمان به معلومات کتاب مقدس محدود می‌شد:

تعجبی ندارد که چنین تاریخی سبب ناباوری شده است. پیربیل دانشمند و نویسندهٔ قرن شانزدهم فرانسه می‌گوید: تاریخ «چیزی جز خیال باطل ومنافع شخصی وحزبی بودن... نیست. تاریخ حقه‌بازی‌ای بیش نیست که‌می‌توان آنرا به‌کمك یادگارهای تاریخی انجام‌داد[1]». و دکارت در «بحث دربارهٔ روشها» (۱۶۳۹) نوشته است که مورخان بطورکلی هیچ وقت راست نمی‌گویند. چنین عقاید خشنی نسبت به تاریخ وتاریخ نویسان مسلماً زمینه‌ای داشت.

طبقات‌حاکمه همواره درمد نظرمورخان قرون وسطایی‌بودند، صفحات تألیفات آنها پربوداز امپراتوران، پادشاهان، شاهزادگان کلیسا سرداران، ثروتمنـدان شهری. طبعاً دایرهٔ مسایل مورد توجه مورخان هم محدود بود: اصولاً وقایعی چون ـ جنگها، فتوحات، فعالیتهای سیاسی وقانونگذاری، عوض شدن شاهان وسلسله‌ها، مبارزه‌های مردم وگروهها بخاطرحکومت ـ حیات سیاسی بود. آنچه‌که خارج از این چهارچوب بود ـ زندگی وکارتوده‌های وسیع، اقتصاد ومعیشت وغیره یعنی مهمترین جنبه‌های حیات جامعهٔ فئودالی ـ فقط بصورت اتفاقی یاد شده است.

در مورد تاریخ نظریهٔ سهلی وجود داشت: مانندگذشته تاریخ

۱ـ استناد به‌کتاب ا . ل . واینشتین. اثریاد شده. ص۴۶۱

را بعنوان خاطرهٔ ساده وجمع آوری سوابق در تمام موارد زندگی و فعالیت بررسی می کردند . مطالعه و اطلاع از تاریخ خصوصاً برای سیاستمداران وفرمانروایان لازم وضروری محسوب می‌شد و از آنجا که اشتغال به‌سیاست در آن زمان حق استثنایی افراد حاکم بود،تاریخ را اغلب «علم شاهزادگان» می‌نامیدند.

فراگیری این علم قسمتی ازبرنامهٔ حتمی آموزشی خانواده‌های اشراف‌وحکمرانان راتشکیل می‌داد.درپایان سدهٔ شانزدهم ژاك‌بوسوئه مورخ و کشیش معروف فرانسوی در«بحث دربارهٔ تاریخ جهان»خود، با پرورش این اندیشه اظهارداشت: «اگرتاریخ برای دیگران بی‌فایده باشد، مطالعهٔآن برای شاهزادگان ضروری است. . . اگر تجربه این اطلاعات را می‌دهد که به رهبری خوب هدایت می کند، در این صورت هیچ چیز برای کسب آن مفیدتر از آمیختن تجربه‌های روزانه با نمونه‌هایی که ازسده‌های گذشته بدست آمده، وجودندارد[1]».

سبك روایت‌تاریخی درقرون وسطی باتعمیم‌زیادی مورداستفاده قرار می گرفت، وتوسعهٔ سواد، دایرهٔ خوانندگان را وسعت بخشید و اهمیت سرگرم کنندگی را بیشتر نمود. مورخان قرون وسطی به‌عنوان حکایت جالب به بررسی تاریخ ادامه دادند. آنها به خوانندگان خود اطمینان می‌دادند که فقط حکایات «جالب» را برای آنها تعریف می‌کنند، چیزهایی که«برای سامعه مطبوع» است. لئوناردبرونی انسان‌

1— J. B. Bossuet Discours Sur L'histoire univercelle a monseigneur le dophin,t 1,Paris 1830, p,1

دوست سدهٔ پانزدهم میلادی فایدهٔ اصلی از مطالعه تاریخ را کمك به ایجاد سبك خوب و کسب لذت فراوان می‌دانست. دردستورات فراگیری «هنر تاریخ» که در قرون وسطی ظاهر می‌شد، مؤلفان هیچگونه تفاوتی میان تاریخ و ادبیات هنری قایل نبودند. ویپرانو مورخ قرن شانزدهم دراثرخود بنام «کتابی دربارهٔ ثبت تاریخ» از تاریخ بعنوان «داستان عاقلانه و آراسته» نام برده است؛او به نویسندگان آثارتاریخی سفارش می‌کند که ازذکر حوادث نامطبوع وترسناك درحکایات خود پرهیز کنند[1].

با این همه بررسی دورهٔ قرون وسطی بعنوان عصرر کود کامل تاریخ نادرست است. درحقیقت پیشرفت معقول ادامه داشت، اندیشهٔ تاریخ رشد می‌کرد. موفقیتهای بزرگ آن در این زمان طرح بعدی اندیشهٔ تکامل تاریخ بود. درواقع تاریخ هنوز شکل دینی و آخرتی‌را حفظ کرده ودرآستانهٔ عقب نشینی ازعقیدهٔ حرکت ادواری ویا دوره‌ای بود.

پیگیرترین فکر قرون وسطایی تکامل را اوگوستین، اسقف هیپونی (۳۵۴-۴۳۰) که از کلیسای کاتولیك لقب «مسعود» گرفته بود و اورا جزومقدسین به شمار می‌آوردند، فراهم آورده است. آگوستین دراثراصلی خویش «دربارهٔ باران الهی» که بسال ۴۱۲ - ۴۲۶ میلادی نوشته شده است،مسایل تکذیب تهمت‌هایی راکه علیه مسیحیت‌پیش کشیده شده بود، مطرح کرد. مخالفان وی استیلا و غارت روم رابه‌

۱- استناد به‌کتاب، او. ل. واینشتین اثرمذکورصفحهٔ ۳۰۹

سال ۴۱۰ توسط بربرها، مجازات خدایان به‌خاطر روی‌گردانی ازدین اسلاف قلمدادمی کردند. آگوستین این موضوع رااجرای مشیت‌الهی می‌داند که متوجه ایجاد دولتی از مردمان نخبه یعنی مسیحیان است. به‌اعتقادآگوستین، جهان ازدودولت مجزا تشکیل یافته است ـ الهی ودنیوی: اولی مظهرحقیقت وعدالت است ودومی بیرحمی وشقاوت. ابتدادولت‌الهی قلیل وضعیف است وبعدازظهور مسیح قوی می‌شود، زیرا همه به مسیحیت روی می‌آورند. تاریخ دولت دنیوی واشرافی ـ تاریخ چپاول وبی‌عدالتی است. ولی روزهای آنهاحساب شده‌است روم ـ یکی ازآخرین دولتهای دنیوی وظیفهٔ خود راانجام داد ـ وآن اتحاد همهٔ جهان بود ـ بعد ازآن باید نابود شود. آگوستین می‌گوید ترقی وتقویت کلیسا پیروزی نزدیك وقطعی دولت الهی را نوید می‌دهد. آگوستین روند تاریخی را تکامل تلقی می‌کند.

فکر قرون وسطایی هم چنین عقیدهٔ یگانگی همهٔ نوع بشر را پیش کشیده است . وحدت نوع بشر در ادراك مسیحی فوق‌العاده وسیع‌تر ازاعتقاد دورهٔ باستان‌است. همهٔ مردم درنظرخداوندیکسان‌اند: اصول بدیهیهٔ کلیسا چنین است. واما این برابری در «مشرکان» تعمیم نداشت، ولی‌قبول مسیحیت راه را برای نجات آنها بازمی‌کرد.

بدین ترتیب در تمام دوره قرون وسطی تصور اینکه اندیشهٔ تاریخی گامی پس‌تر نهاده است، نادرست می‌باشد. متفکرین بزرگ قرون وسطی با پیشرفتهای افکارفلسفی وعلمی خصوصاً باآثارافلاطون وارسطو خوب‌آشنا بودند. اعتقاد مسیحیت به جهان و طبیعت تحت تأثیر شدید فلسفه ایده‌آلیستی افلاطونیان جدید قرار داشت. قانون‌

دانان قرون وسطی مفاهیم و موازین قوانین روم را با شرایط جدید سازگار ساخته و اصلاح می‌کردند. مورخان و وقایع نگاران قرون وسطی با تقلید ازدورهٔ باستان زبان لاتینی را مورد استفاده قرار می‌دادند. پروکوپی *Prokopios* (حدود ۵۶۴–۵۰۰)،مؤلف«تاریخ‌زمان من» سعی تقلید ازهـرودوت و فوکیدید را داشت؛ اینها رد مورخ فرانکی *Eginhard* یا*Einhard* «حدود ۸۴۰–۷۷۰) در «زندگی کارل کبیر» برده‌وار از سوه‌تونی *Gaius Suetonius Tronquillus* تقلید کرده است. او نه تنها کیفیت‌کار را ازوی اقتباس نموده، بلکه سبك وحتی برخی عبـارات را رونـویسی کرده است. بسیاری از سبکهای روایات تاریخی مؤلفان باستانی هم اقتباس می‌شد.

تبدیل تاریخ به علم

قرون‌اول عصر جدید یعنی قرون شانزده ـ هیجده باپیشرفتهای فوق‌العادهٔ نیروهای تولیدی وموفقیتهای بزرگ معقول انسانی‌مشخص است . درست در طی همین قرون شرایط لازم برای تبدیل تاریخ به علم به وجودآمد.

مهمترین چیز برای این شرایط آزادی انـدیشه بود. اطلاعات علمی با احکام دینی مسیحیت جور در نمی‌آیـد، دانش نمی‌تواند با پاسخهای‌آماده واستناد بهٔ نفوذ تورات وانجیل‌کنار بیاید. علم حمله به اوهام و خرافات را آغازکرد. فرانسیس بیکن «۱۵۶۱ – ۱۶۲۶)

کوشش بنای معرفت علمی جهان را درسفر تکوین وحی به‌پیامبر یهوه[1] را استهزا می کند. می گوید که علم با آمیخته شدن باموهومات و تئولوژی آن ضایع گردیده است. او شعار آزمایش دقیق احکام را بطریق تجربه پیش کشید. مارچلو مالپیکی (۱۶۲۸-۱۶۹۴) دانشمند ایتالیایی که برای مطالعه تشریح بدن انسان خیلی کار کرده، گفته است که جنگها کمتر ازچنین روشن مطالعه برای علم وهنر آسیب رسانده‌اند، زیرا که متکی به‌مشاهدهٔ بی‌واسطه نبوده‌اند بلکه به‌نفوذ کلیسا و احکام مسیحیت بوده‌اند.

قدرت کلیسا مانعی جدی برای پیشرفت علم بود و علم به‌مبارزه با آن برخاست. این مبارزه طولانی ومشکل بود، وتاریخ در آن شرکت فعالانه داشت.

مورخان انساندوست ایتالیایی در این مبارزه نقش مهمی را بازی کردند. آنها با دفاع از برگشت به‌آرمان فرهنگ باستانی، دربارهٔ تبدیل تاریخ از خدمتگاری الهیات به‌دانش کاملاً غیرمذهبی می اندیشیدند، و اعتقاد به‌معجزات، به«نیروهای مابعدالطبیعه» را که گویا درفعالیت انسان و در روند تاریخ مداخله می کردند، انکار می‌ورزیدند. بشر-دوستان با جد وجهد خاصی به‌جستجو ومطالعه آثار مورخان باستانی پرداختند.

لورنسو والا (۱۴۰۷-۱۴۵۷) بیست نسخهٔ مختلف اثر تیت لیوی

۱ــ یهوه او الکائن: هو الاسم الذی اطلق فی التوراة علی الله سبحانه و تعالی. اوحی به الی موسی علی جبل حوریب. المنجد. م

را با هم‌تطبیق داد تا متن واقعی را ازخللهایی که بوسیلهٔ نسخه‌برداران بدان راه یافته بود، پاك نماید. بشردوستان فن بـازسازی متون اولیهٔ اسناد، نشان دادن تحریفات، ضمایم واشتباهات را تهیه‌کردند. آنهـا ابتدا دقیقاً متن اصلی اثرنویسنده را ازاقتباسها واستنادها جداکردند، تحت سیستم ارجاع درآوردند. بشردوستان خدمت فوق‌العاده‌ای به‌تهیهٔ روشهای نقد تاریخی اسنادکردند، ولیکن درآثارشخصی خـود همیشه به‌اندازهٔ کافی پی‌گیرنبودند: علاقه به‌دورهٔ باستان درصورتی که مؤلفان دورهٔ باستان را ملاك عمل قرارمی‌دادند، گـاهی سبب اعتقـاد کورکورانه به‌هرگونه دلایل آنها می‌شد.

بشردوستان با مطالعه وبررسی دستنویس‌ها، ازجمله دستنویس‌های کلیسا، جعل‌ها وتقلبهای زیادی مشاهده‌کردند. افشای جعل‌توسط والا که «هدیهٔ کنستانتین» نام‌گرفته بود سروصدای زیادی را سبب‌شد. زیرا ادعاهای پاپ برحکومت اشرافی برپایهٔ آن قرارداشت. این سند حاکی ازآن بود که گویا کنستانتین، یکی ازآخرین امپراتوران رومی که به‌سال ۳۱۳ مسیحی شد، به‌نفع پاپ ازحکومت خود درروم‌دست کشید ومقرحکومت را به‌کنستانتینوپول انتقال داد: این موضوع گویا پاپ را وارث «قانونی» حکومت امپراتـوران رومی می‌کـرد. والا براساس تجزیه‌وتحلیل مفصل وقانع‌کننده اسناد و زبان وساختمان آن، نشان دادکه سند مزبور دردبیرخانهٔ پاپها بعد ازقرن هشتم تنظیم شده است و آنرا «جعل زشت واحمقانه» نامید. این افشا ظاهراً سبب خشم روم‌گردید. تفتیش عقایدمذهبی ازطرف کلیسا والا را به‌اعدام‌درآتش محکوم‌کرد. ضمناً پادشاه ناپل که از دانشمندان حمایت می‌کـرد، از

تحویل»وی سرباز زد وموضوع فیصله یافت.

مورخان در بعضی جنبش‌های اجتماعی-سیاسی آن عصر که اصلاحات نام‌گرفته بود شرکت فعالانه‌ای داشتند. لوتروطرفداران‌وی دربسیاری از اسناد که قانون و احکام کلیسای‌کاتولیك روی‌آنها بنا شده بود، تردید می‌کردند. مورخ‌انگلیسی روبرت‌بارنس (۱۴۹۵-۱۵۴۰) تحت رهبری لوترچاپ سری «بیوگرافی اسقف‌های روم» راکه‌درآن حقایق دنیای بی‌ریخت سیاست روم، خودکامگی پاپ،وجنایات متعدد آنها را ترسیم می‌کرد،آغاز نمود.

بزرگترین‌اثرتاریخ‌نویسی‌اصلاحی که‌بسال۱۵۵۹-۱۵۷۴میلادی در۱۳ جلد منتشرشد «تاریخ کلیسا» است که مطابق سنوات تحریریافته است. (درادبیات بنام‌قرون «ماگده‌بورگ *Magdeburg* معروف‌است مبتکرچاپ ومؤلف طرح‌آن ماتیاس فلاسیسوس (۱۵۲۰-۱۵۷۵) بود که نام واقعی این اسلاوی‌نژاد از مردم ایلیری-ماتوی ولاسیچ بود. دراین‌کتاب جنایات‌کلیسای روم فاش شده بود و جعل‌ها و تقلبهای متعددآن برملاگردیده بود. ژان‌کره‌پن پروتستان فرانسوی نیز «کتاب قربانیان» را با چنین روحیه‌ای به‌رشتهٔ تحریردرآورده است(۱۵۵۴)، که درآن سرگذشت اشخاصیکه احکام‌کلیسا را مورد انتقاد قرار داده وتوسط حکام‌کاتولیك تحت تعقیب قرارگرفته بودند، بازگوشده‌است.

مورخان برای دفاع از قلم دربرابرنفوذکلیسا به‌اردوی‌مخالف پیوستند.تحت رهبری بارونی‌کاردینال(۱۵۳۸-۱۶۰۷)، رئیس کتابخانهٔ واتیکان، در سال ۱۵۸۸ - ۱۵۹۳، ۱۲ جلد «سالنامهٔ کلیسا» چاپ شدکه درآنها حقوق روم‌کنارگذاشته‌می‌شد و به‌نوبهٔ خود عیوب و

جنایات طرفداران اصلاحات برملا می‌گردید.

مبارزهٔ عقیدتی عصر اصلاحات دو نتیجه داشت: مستقیم و غیر-مستقیم. نتیجهٔ مستقیم عبارت بود از تضعیف نفوذ کلیسای کاتولیك، انحلال سیادت بی‌قید و شرط آن روی عقول. نتیجهٔ غیرمستقیم آن انتشار اسناد و مدارك متعدد تاریخی بود که با آن هر دو طرف ـ هم کلیسای کاتولیك و هم طرفداران اصلاحات ـ سعی می‌کردند اظهارات خود را استحکام بخشند. این مناقشه «جنگ اسناد» نام گرفته است.

رهایی اندیشه از سلطهٔ کامل کلیسا، رشد روابط انتقادی نسبت به احکامی که توسط مذهب، مقدس شمرده می‌شدند، اجازه می‌دادند که دقیقتر به محیط و رشد آن بنگرند.

قبلا دیدیم که مدت‌های مدیدی تصور ابدیت جهان در اذهان مردم حکمفرما بود: به‌نظر آنها گویا جهان و جامعه پیشرفت نمی‌کند، بلکه در دایرهٔ بسته‌ای در حرکت است، و بنابراین همه چیز در جهان تکرار می‌شود، هم دنیای فرد و هم جامعه. این تصور در آغاز عصر جدید نیز گسترش وسیعی داشت. نیکولو ماکیاولی متفکر بزرگ و رجل برجستهٔ رنسانس (*Renascence*) (۱۴۶۹-۱۵۲۷) گفته است: چون ملتها، همواره از یك میل و آرزو الهام می‌گیرند، آینده مورد پیش-بینی قرار می‌گیرد، او در اثر خویش: «بحثی بمناسبت اولین دههٔ تیت-لیوی» گفته است که همهٔ ملتها پیگیرانه مراحلی را می‌گذرانند: استبداد بدنبال امپراتوری می‌آید و جایش را با الیگارشی عوض می‌کند، سپس دموکراسی آغاز می‌شود که بدنبال خود هرج‌ومرج را دارد و هرج‌ومرج سبب برگشت به امپراتوری می‌شود و دوره تجدید می‌گردد.

گیچاردینی (*Guicciardini*) مورخ فلورانسی معاصر ماکیاولی(۱۴۸۳ ـ۱۵۴۰)در«مقالاتی دربارهٔ امورسیاسی وشهروندی» نوشت: «کارهای گذشته آینده را روشن می کند، زیرا دنیا همواره یکجوربوده‌است، هرچه که هست، خواهد بود، و درزمان دیگرهم بوده است و آنچه‌در گذشته بوده برمی گردد، اما با نامهای دیگرورنگهای دیگر؛ ولی‌این راهر کسی نمی‌داند، بلکه‌متفکری که دقیقاً به‌آن می‌نگردومی‌اندیشد، درك می کند[1]».

جنبهٔ ضد تاریخ اندیشهٔ حرکت ادواری جهان کمتر از فکر واپس‌نگری عمومی نیست؛ زمانی دراز مردم معتقد بودند که «عهد ـ طلایی» درزندگی انسان درگذشته مانده است، مردم درگذشتهٔ دور بیماریها را نمی‌شناختند، بیش ازیکصدسال می‌زیستند. سرتاسرتاریخ بشریت روبه‌انحطاط و زوال است.

به‌تدریج به‌جای این‌تصورات ضد تاریخ، عقیدهٔ تکامل‌درزمان، ناپایداری جهان به‌عنوان قانون هستی همهٔ محیط، به‌عنوان یکی از شرایط این هستی پیش آمد. برای استحکام این عقیده، قبل‌از هرچیز تسریع محسوس آهنگ زندگی ضروری بود. گسترش آن همزمان با موفقیتهای تولیدات مادی، فنی، علوم، با رشد روابط جدیدبورژوایی بود. این عقیده شکل کامل‌ونهایی خودرا درعقاید پیشرفتهٔ بشردوستان بعدی وسپس روشنفکران بورژوایی قرن هیجدهم، بدست‌آورد.

ژان بودین *Bodin* (۱۵۳۰ـ۱۵۹۶) قانوندان ومورخ فرانسوی

۱ـ فر. گیچاردینی. آثار.م.۱۹۳۴، ص ۲۰۸

مـؤلف کتابهای «روش بررسی سادهٔ تاریخ»، «دربارهٔ دولت» وغیره یکی از اولین متفکران اروپایی بود که فکر پیشرفت را فرمول‌بنـدی نمود. بودین گسترش اندیشه دربارهٔ «عهد طلایی» انسان را درگذشتهٔ دور رد کردو گفت که بشریت از وحشیگری وجهالت پیش آمده و به‌تمدن رسیده است. بودین می گفت که «به‌نظرمی‌رسد طبیعت از قانون گردش دائمی اطاعت مـی کند، بطوریکه همه‌چیزگویی در دایره‌ای می‌گردند»، باوجوداین او این مطلب راگردش موهوم می‌دانست: هر گردشی که می‌بینم، در عمل گام تازه‌ای به‌جلو است. برناردوفونته‌نل (۱۷۵۷-۱۶۵۷) نـویسندهٔ فـرانسوی عقیده رشد تکاملی را پیگـرانه تقریرنمود.

او درکتاب خود «بحث آزاد دربارهٔ مردم باستان و معاصـر» به‌اعتقاد متداول مبتنی به‌برتری سازمانها و هنرمردم باستان به‌مردمـان معاصر، وانحطاط انسانیت اعتراض کرده‌ومی گوید که آثارهنری‌برخی از معاصران وی را می‌توان با آثارهنری باستان مقایسه نمود.

او درکتاب خود «بحث‌آزاد دربارهٔ مردم باستان ومعاصر» به‌اعتقاد متداول مبتنی به‌برتری سازمانها و هنرمردم باستان به‌مـردمـان معاصر،وانحطاط انسانیت اعتراض کرده‌ومی گوید که آثارهنری برخی از معاصران وی را می‌توان باآثارهنری باستان مقایسه نمود.

جامباتیست‌ویکو (۱۷۶۶-۱۶۶۸) فیلسوف ایتالیایی به‌اعتقـاد راسخ پیشرفت بشروسعت بخشید. او درکتاب «پایه‌های علم جدیـد

۱ــ استناد به‌کتاب: ا.ل.واینشتین. اشاره به‌تالیف مذکور. ص ۴۰۷

دربارهٔ طبیعت کلی ملل» اظهارداشت که پیشرفت جامعه قانونی است ولیکن اعتراف کرد که پیشرفت همواره مستقیم نیست بلکه ممکن است کند شود و یا حتی متوقف گردد.

دقیق‌ترین بیان عقیدهٔ پیشرفت انسان در عصر روشنگری (Ege of enlightenment)، منجمله در آثار تورگو اقتصاددان فرانسوی (۱۷۲۷-۱۷۸۱) پیدا کرد، او تصور می‌کرد که مهم‌ترین خصلت انسان استعداد تکاملی اوست و همین خصلت اورا از باقی طبیعت، ازدنیای جانوران و گیاهان ممتاز می‌کند. فضای اصلی که در آن قانون پیشرفت ظاهر می‌شود، به‌عقیدهٔ تورگو، دنیای عقلی است. رجل دیگر فرهنگی ـ کوندورسه ـ می‌گوید که «استعداد انسان تا بی‌نهایت تکامل می‌یابد» و از آنجا که طبیعت هیچگونه حد و مرزی برای این پیشرفت قایل نشده است، امکانات انسان و جامعهٔ بشری بی‌پایان است[1].

ایده‌ئولوژیستهای روشنگری، بابیان منافع بورژوایی که اوج می‌گرفت جهان‌بینی فئودالی را شدیداً مورد انتقاد قرارمی‌دادند و قانونمندی پیشرفتهای تاریخی‌راخاطرنشان‌می‌کردند. آنهامی‌پنداشتند که موجبات اولیه به‌همه‌کس نیروی عالی می‌دهد، اما بعدها دیگردر حوادث مداخله نمی‌کند، و اجازه می‌دهد که راه تعیین شده را پیش گیرند. این سازشی بود که اعتقاد به‌خداوند را به‌وجود می‌آورد تا تحت نامهای مختلف آن با قبول هستی در جهان قانونمندی توأم گردد.

۱ــ ژ.آ. کوندورسه. طرح تصویر تاریخی عقل انسان. م.، ۱۹۳۶ ص۲۵۴

درحقیقت عقیدهٔ پیشرفت انسان به‌آن صورت که روشنگری پیش کشیده استدارای برخی نقاط‌ضعف‌است،این عقیده‌خصوصیات ساده‌ای داشت: این پیشرفت عمدتاً دارای حرکتی مستقیم ساده و صعود ازیك مرحله به‌مرحلهٔ دیگربود.علاوه بر آن، ایده‌ئولوژیستهای روشنگری چون‌نظریات ایده‌آلیستی را درتاریخ ملاك عمل قرارمی‌دادند، علت واقعی پیشرفت را نمی‌دیدند، آنرا فقط به‌موفقیت‌های عقل انسانی نسبت می‌دادند.

مورخان کم کم به‌درك عمیق‌ترمسایل خویش نزدیك‌شدند.تاریخ غیرعلمی بطوریکه قبلاً گفته شد به‌این مسایل نمی‌اندیشید و به‌نقل سادهٔ حوادث و وقایع محدود می‌شد و فقط متوجه بیان آن‌به‌صورت جالب بود. معمولا تاریخ را خاطرات انسان می‌نامیدند.

مقایسهٔ تاریخ با خاطرهٔ انسان مسلماً مبنایی دارد. دانش‌گذشته برای جامعه همانقدرضروری است‌که برای فرد. بنابراین حفظ وقایع گذشته‌درحافظه، مقام‌برجسته‌ای رادرکارمورخ اشغال‌می‌کرده‌وخواهد کرد. اما مورخ درعمل نه‌تنها خواهان جمع‌آوری وبازگویی حقایق است، بلکه متوجهٔ جستجوونقل تجربیات ارزشمندگذشته به‌معاصران خویش و درس عبرت‌گرفتن است. نقص تاریخ غیرعلمی عبارت بود از اینکه این تجربه و درس فوق‌العاده ساده تعبیر می‌شد: معمولا همه‌چیزمبدل به‌خصوصیات اخلاقی می‌شد.

چنانکه بدا دوستو پوچتنی (۶۷۳-۷۳۵) اظهارداشته است‌که تاریخ جمع‌آوری نمونه‌هایی است‌که موجب پیروی از رفتار خوب

و دوری ازرفتار بد می‌شود[1]».

ضعف تاریخ غیرعلمی این بود که شباهتهای مستقیم میان حال و گذشته‌را قدم‌به‌قدم‌جستجومی کرد وبنابراین تاریخ «اندوختهٔ» عظیمی به‌نظرمی آمد که هر کسی می‌توانست سابقهٔ قبلی حقایق و پدیده‌های زمان حال را درآن بیابد. درعین‌حال درحیات جامعه هیچ‌چیز تکرار نمی‌شودواگربرخی پدیده‌هادر روابط معینی دارای‌برخی‌خصوصیات شباهت هستند، در روابط دیگرکاملا با هم تفاوت دارند. چون این مطلب را فراموش می کنیم، اصولا متوجه شباهت می‌شویم، درك و تفسیرزمان حال، را نادرست ترسیم می کنیم. اطلاعات‌گذشته در چنین حالتی نه‌تنها ممکن است بی‌فایده باشد بلکه می‌تواند مضر نیز باشد.

تنها درقرن پانزدهم اولین کوششهای تعمق در مسایل تاریخ انجام‌گرفت. چنانکه لورنسو والا چنین اظهارنظر کرد که «هم درك طبیعت وهم‌درك رفتارانسان وبطورکلی قسمت اعظم محتوای علم‌از تاریخ ناشی می‌شود[2]». ژان بودین یادآورمی‌شود که این علم درواقع علوم دیگررا با خود دارد. که‌کرمان مورخ آلمانی (۱۵۷۱-۱۶۰۹) درکتاب خود «دربارهٔ طبیعت وخصایص تاریخ» اظهارداشت:«تاریخ، توضیح و درك اشیای منفرد است وبرای این بکار می‌رود که بتوانیم ازآنها موضوعات کلی را درك کنیم وبفهمیم[3]». اندیشهٔ نقش تاریخ به‌عنوان روش شناسایی‌جهان را مورخ فرانسوی‌آغاز قرن هیجدهم

۱ــ استناد به‌کتاب ا. ل. واینشتین اثرمذکورص ۱۰۰
۲ــ ایضاً ص ۲۶۸
۳ــ ایضاً ص ۳۵۴

بصورت کاملتری فرمول‌بندی کـرد: «دانستن ـ یعنی درك اشیاء طبق اصولشان، دانستن تـاریخ ـ یعنی مطالعهٔ انگیزه‌هـا، عقاید، تمایلات مردم برای نفوذ به‌رفتار آنها و سرانجام درك گمراهی‌ها و اعمال‌غیـر منتظرهٔ آنهاست. خلاصه این یعنی فهمیدن خود بوسیلهٔ سایر مردم[1]»

بدین‌ترتیب مورخان کم کم به‌این نتیجه رسیدند که وظیفهٔ‌ایشان تنها بازگویی اتفاقات نیست، بلکه توضیح وتشریح مفهوم آنهاست. اگرمورخان مدت مدیدی تصورمی کردند که تقریرسادهٔ حوادث مقدم برآنها یا واقعیتها کافی است، بعدها بیش از هرچیز دیگر به‌جستجوی عوامل عینی پرداختند که در رشد و حیات جامعه تأثیر داشت.

درتاریخ قبل‌ازهرچیز آب وهوا جلب‌توجه نمود. ارسطو نیز در «سیاست آتن» گزارشهایی دربارهٔ نقش مهم آب‌وهوا آورده‌است، او دربارهٔ تأثیراتی که مثلاً نزدیکی به‌دریا یابه‌بیابان روی مردم‌می گذارد صحبت می کند. هیپو کرات، افلاطون، پلینی و دیگران نیزاندیشه‌های همانندی‌بیان داشته‌اند. درقرون‌وسطی‌این نظریه را ابن‌خلدون (۱۳۳۲-۱۴۰۶) مورخ عرب ومؤلف کتاب هفت‌جلدی «نمونه‌های پندآمیز در تاریخ‌عرب، فارس، بربر، وملتهایی که باآنهادر روی زمین می‌زیستند[2] تهیه کرد. او درمقدمهٔ دوجلدی این اثرمی گوید که برای رشد جامعه، محیط جغرافیایی از اهمیت قاطعی برخوردار است، وآداب ورسوم وساختمان اجتماعی هرملتی بستگی به‌استعدادهای خاص کسب وسیله

۱_ Lenglet de Fresnoy. Methode Pour etudier L'histoire Leipsig, 1714,p.4.

۲ــ این کتاب به‌العبرومقدمهٔ آن به«مقدمهٔ ابن‌خلدون» معروف‌است.م

برای معیشت دارد.

اروپا درقرن‌نوزدهم با فرضیه‌های داهیانهٔ این مورخ عرب آشنا گردید.

مفصلترین نظریهٔ تأثیر آب‌وهوا روی جامعه رامنتسکیو(۱۶۸۹-۱۷۵۵) بیان داشته و طرزحکومت و حیات معنوی گوناگون ملتها را مربوط‌به آب‌وهوا وخاك ودیگرعوامل طبیعی می‌داند. گردر(۱۷۴۴-۱۸۰۳) دانشمند آلمانی در کتاب «نظریاتی درفلسفهٔ تاریخ انسان»سعی کرده تاریخ عمومی انسان را طرح‌ریزی کند وقانونی وضع نماید که رشد آنرا اداره می کند، هم‌چنین عامل اصلی را درجغرافیا می‌دید که خصایص ملی ملتها و دیگرپدیده‌های تـاریخی آنها را تعیین می کند: چنانکه پراکندگی سیاسی ایتالیا رادر کوهستانی بودن کشورمی‌داند، وعقب‌ماندگی آسیا را، دریك شکل بودن طبیعت آن(!؟)

در قرن هیجدهم توجه مورخان به‌عوامل دیگر رشد جامعه از جمله روندهای اقتصادی معطوف گردید. طبعاً پیش ازهمه‌درانگلستان به‌این مسایل توجه شد، چون در آنجا دراواسط قرن هیجدهم تغییرات عمیقی در اقتصاد روی داده بـود کـه بعداً انقلاب صنعتی نام‌گرفت جان میلار(۱۷۳۵-۱۸۰۱) مورخ اسکاتلندی در کتاب «مطالعاتی‌دربارهٔ اختلافات اوضاع اجتماعی» تأثیرات عوامل مختلف غیرازآب و هوا وتعداد نفوس وغیره را بیان کرده است. میلارپیدایش دولت‌رامربوط به‌ظهور ثروت و توزیع نابرابر آن می‌داند. آدام فرگسون (۱۸۲۳-۱۸۱۶) یکی‌دیگراز دانشمندان‌اسکاتلندی‌اهمیت‌تضادها و کشمکشهای اجتماعی را در تکامل جامعه یادآور شده و به قانونی بودن تغییرات

انقلابی اعتراف کـرده است. آدام اسمیت (۱۷۲۳ـ۱۷۹۰) در کتاب معروف خود بنام «بررسی طبیعت و علل ثروت ملل» که بسال ۱۷۷۶ منتشر شد، قـوانین رشد جـامعه را نتیجهٔ مجمـوع شرایط اقتصادی می‌داند.

درقرن نوزدهم عوامل فوق‌العاده زیادی که روی‌کارکرد جامعه اثرمی‌گذاشت کشف گردید.

برای تبدیل تاریخ به‌علم نیاز به‌تهیهٔ روش تحقیق بود. علم از اطلاعات موثق آغاز می‌شود: علـم واقعیت را از خیال واهی جـدا می‌کند و تحت‌آزمایش دقیق قرار می‌دهد.

روش علـم تکیه بـر مدارك آزموده است. وآزمایش باید به‌اندازه‌ای قطعی باشد که پدیده‌ای «متقن» به‌نظرآید. در علوم طبیعی بیشتر کشفیات علوم در مواردی انجام گرفته که متداولترین «حقایق» مورد تردید قرارگرفته‌اند. اهمیت‌آزمایش دقیق ومشکلات این‌راه را فوکیدید حدس زد اماتهیهٔ منظم روشهای علمی نقد تاریخ‌رابطوریکه قبلاً گفته شد، بشردوستان انجام دادند. کلیسای کاتولیك نیز دنباله‌رو آنها شد. کلیسا به‌این واقعیت ارزش قایل بـود که اسنادکهن و اصیل می‌توانند بعنوان سلاح نیرومند مبارزه وتأثیر روانی بکار روند وبنابر‌این به‌جستجوی مدارك کهنه و تجزیه و تحلیل وانتشارآنها پرداخت. جـامعه رهبانیت بندیکتها *Ordo Sancti Benedicti* بـا جـد و جهد دنبال‌این‌کاررا گرفت. مرکزکاراین جمعیت دیرثروتمند سن‌ژرمن‌دوپره درفرانسه بودکه مجموعهٔ عظیمی از اسناد را دراختیار داشت، هریك ازاین راهبان بانظرانتقادی به‌تحلیل‌پیدایش واصلیت مدارك‌پرداختند.

انگیزهٔ چنین کاری باصطلاح گروه مابل مقدس بود که بسال ۱۶۱۹ برای تشدید دیسیپلین میان راهبان بندیکت به‌وجود آمده بود.

بزرگترین مورخ مکتب «مابلیست‌ها» ژان‌مابیلون(*Mabillon*) (۱۶۳۲-۱۷۰۷)، مؤلف نشریهٔ چندجلدی منابع تاریخ جامعه‌بندیکها با حواشی و ملاحظات بود.

اولین اثرجامع که اختصاص به‌روش انتقاد اسناد تاریخی دارد «شش کتاب در دیپلوماتیك» (۱۶۸۱) متعلق به‌مابیلون است، که در آن بطور منظم شکل همهٔ نمونه‌های فنی راکه دارای هدف تعیین تاریخ دقیق سندنویسی، اصلیت وغیره می‌باشد، آورده است. ظهور این اثر نشانهٔ پیدایش سبك جدید تاریخی بود که دیپلوماتیك یعنی علم متون نام‌گرفت.

بندیکتها با تشکیل جامعهٔ خصوصی‌برای انتشاراسنادبایسوعیان به‌رقابت پرداختند. مرکزفعالیت آنها کلرمون و آنتورپن *Klermont* و *Antwerpen* بود. بزرگترین مورخ و رئیس این گروه گرویان بولاند بود که بسال ۱۶۴۳ چاپ کتاب چند جلدی زندگانی مقدسین راآغاز کرد(این‌چاپ‌تاکنون‌باقی‌است) این مرکزبنام وی انجمن‌بولاندیستها نام‌گرفت.

مابلیستها و بولاندیستها ـباصطلاح فضلاـ به‌تهیهٔ روشهای نقد تاریخ اسناد ادامه دادند. آنها شیوه‌های تعیین تاریخ پیدایش اسناد و تشخیص متون اصیل وجداسازی ضایم وتشخیص جعل اسنادراتکمیل کردند. هرچند که مابلیستها و بولاندیستها، متعصبین مذهبی بودند و دفاع از احکام وتبلیغ آنرا هدف خود قرارداده بودند، روشهایی که

بکاربردند سرانجام سلاح مبارزه علیه خود آنها شد. توماس گـوبس (۱۵۸۸-۱۶۷۹)فیلسوف انگلیسی بااتکابه‌این‌روشها،نوشته‌های‌مقدس‌را تجزیه‌وتحلیل‌نمود:با نشان دادن ناهماهنگی وتضادآشکاردرمتن کتاب موسی ثابت کرد که نویسندهٔ این کتابها یك‌نفرنیست بلکه چند نفرند.

ضعف‌اصلی فضلا دراین‌بود که‌آنها به‌ظاهرا کتفا می کردندیعنی درتجزیه‌وتحلیل‌متون تنهابه‌آشکارساختن متن واقعی بسنده می کردند: آنها اصلیت راکلا با موثق بودن یکی می‌دانستند. اما در واقع چنین نبود: هر سندی تاریخ خود را دارد، سازندگان این اسناد انگیزه‌های معینی داشتند. موضوع باصطلاح نقد درونی، تعیین این انگیزه‌ها و خصوصیات آن وعلل ظهورآن سند است. شیوهٔ انتقاد درونـی طی قرون هفده‌ـهیجده میلادی با مساعی محققین متعدد تهیه‌گردید.

بنابراین عناصراصلی تاریخ علمی کم کم شکل می گرفت: درك عمیقترمسایل خود ازآن وتهیهٔ روشهای‌کاملا علمی تحقیقات روایات تاریخی. اختلاط این عناصرمنجربه‌تبدیل تاریخ به‌علم شد.

این اختلاط کی روی داد یعنی درچه وقتی تاریخ به‌عنولن یك علم به‌وجود آمد؟ پاسخ این پرسش چندان ساده نیست: مفهوم خود «علم» ثابت و تغییرناپذیر نیست. ف.انگلس گفته است:

«تفکرتئوریك هرعصری و همچنین عصرما، محصول تاریخی است که دراعصارمختلف اشکال بسیارگوناگون و درعین‌حال محتوای بسیارمختلف داشته است». علم نسبت به‌رشد جامعه مسایل خـودرا

۱ـ ك. مارکس و ف. انگلس. تألیفات جلد ۲۰ ص ۳۶۶.

متفاوت درك كرده و آنها را با روشهای گوناگونی حل می کرده‌است. ضمناً ناگریـز مفهوم «علمی بودن» نیز تغییر می‌یافته. آنچه کـه گفته شد مربوط به‌تاریخ است. ای.س. کن مورخ شوروی یادآور می‌شود که: «ساختمان منطقی زبان وشکلهای توضیح تاریخی، خود عمیقاً تاریخی است. اگر درقرن هیجدهم تاریخ‌را بگونهٔ دیگری می‌نوشتند که اکنون می‌نویسند بـا خصوصیات رشد تاریخـی توضیح داده می‌شود. موضوع تحقیق و همچنین مفهوم ادراك متداول و ساخت تـوضیح تاریخی نسبت به خصوصیت خواستهای همان جـامعه و طبقه تغییر می کند[1]».

این وضع ظهور بحث دربارهٔ تاریخ پیدایش علم را قابل فهم می‌سازد. یکی از دانشمندآن بزرگ‌شوروی درسال ۱۹۶۹ اظهارداشت «علمی که برپایهٔ تجربهٔ دقیق، روی تفکرساخته شده، حدود چهارصد سال است که وجود دارد». به‌عقیدهٔ او علم نمی‌توانست تا پیش‌ازاین تاریخ وجود داشته باشد، زیرا روش قاطعی موجود نبود، ودر نتیجه به‌موازات ادراکات داهیانه تخیلات واهی هم بروزمی کرد[2]. دانشمند برجستهٔ دیگری با استناد به‌آثاراقلیدس و هیپوکرات این اظهارات‌را قاطعانه تکذیب کرد و گفت که علم اززمانهای بسیار پیشتردرهندوچین باستان وجودداشته است. او می‌نویسد: «ریاضیات بعنوان یك‌علم که بصورت بحثی دقیق به‌وجود آمده است، چهارصد سال از وجودش

۱ــ ی. س. کن. بحث‌دربارهٔ‌منطق توضیح تاریخی. طرح پوپر ـ گمپل‌وانتقاد آن. در کتاب: «مسایل فلسفی علم تاریخ» م. ۱۹۶۹. ص ۲۸۶.

۲ــ م. ولکنشتین، علم مردم، «نووی‌میر»، ۱۹۶۹ شماره ۱۱

نمی‌گذرد، بلکه درست دوهزار وچهارصد سال می‌گذرد[1]».

برای پایان دادن به‌این بحث، باید موضوعش را معین کنیم. علم بطور کلی مسلماً هزاران سال است که وجود دارد، ولی بعنوان اطلاعات تجربی که متکی به‌درك عمیق اهمیت مسایل خویش است و آنچه که روشهای قاطع تحقیق را بکار می‌برد، اخیراً به‌وجود آمده است. تاریخ علمی نیزبعداً پیدا شده است. احتمالا بعد از پایان قرن هیجدهم یاآغاز قرن نوزدهم بوده است.

ظهور تاریخ علمی بدان معنی نیست که از همان لحظه، تنها ساخت درك گذشته شود: بموازات تاریخ بعنوان یك تحقیق علمی، اشکال گوناگون درك غیرعلمی تاریخ به‌حیات خود ادامه می‌دهد. تاریخ بعنوان یك علم اجتماعی که در شرایط مبارزهٔ طبقاتی نضج می‌گیرد، نمی‌تواند تأثیرنیرومند آنرا درخود احساس نکند. علم‌تاریخ خودمیدان مبارزهٔ ایده‌ئولوژیك می‌شود که به‌روشهای مختلف مطالعهٔ گذشته و مکتبها و نظریات گوناگون ادامه می‌دهد. ادراکات پیشرفتهٔ تاریخی که روند تاریخی تکامل روابط جدید اجتماعی و دورنمای آنرا روشن می‌سازند، سلاح نیرومند عقیدتی مبارزات طبقاتی‌اندوروشن‌ترین نمونهٔ آن، آثار تاریخی بنیانگذاران مارکسیسم‌ـلنینیسم‌اند.

۱ـ آ. آلکساندروف. دربارهٔ علم زیاد حرف زده‌اند.ـ «دنیای‌نو» ۱۹۷۰ شماره ۱۰

مارکسیسم لنینیسم
و
علم تاریخ

مارکسیسم نشانهٔ تحول انقلابی درهمهٔ زمینه‌های علوم اجتماعی منجمله علم‌تاریخ بود. مارکسیسم آنچه راکه تاریخ تاآن‌زمان کسب کرده بود بیشتروپیشرفته‌تر درك نمـود و اندیشهٔ تاریخی را به‌مرحلهٔ تازه‌ای کشاند: درتاریخ‌نگاری مارکسیستی اصول علمی تاریخ‌پرترو پیگرانه‌ترعملی گردید.

موفقیت بزرگ مارکسیسم کشف وتهیهٔ دیالکتیك ماتریالیستی و درك ماتـریالیستی تاریخ بـود. درك ماتریالیستی تاریخ بنابه گفتهٔ و. ای. لنین «ادامهٔ پیگرانه و پیشرفت ماتریالیسم در زمینهٔ پدیده‌های اجتماعی است[1]».

این نظریه که درك اجتماعی با معیشت اجتماعی تعیین می‌شود، اساس ماتریالیسم تـاریخی است. ك. مارکس واقعیت این کشف را بصـورت فشرده‌ای در مقـدمهٔ «در نقد اقتصاد سیاسی» (سال ۱۸۵۹) فرمول‌بندی کرده است اومی‌نویسد: «مردم درتولید اجتماعی‌زندگی-

---

۱ــ و.ای.لنین. مجموعهٔ کامل آثار جلد ۲۶ ص ۵۷.

شان به‌روابط معین و لازمی که ارتباطی به‌ارادهٔ آنها ندارد، داخل می‌شوند، روابط تولیدی ساختمان اقتصادی جامعه را تشکیل می‌دهند که پایه‌های واقعی روبنای حقوقی‌وسیاسی برروی آنها بنا می‌شود و اشکال معین درك اجتماعی با آن تطابق پیدا می کند. وسیلهٔ تولیدحیات مادی بطور کلی مستلزم روندهای اجتماعی وسیاسی ومعنوی زندگی است. ادراك مردم‌معیشت آنها را تعیین نمی کند، بلکه‌برعکس معیشت اجتماعی آنها، ادراك آنها را معین می کند[1]».

طرح ماتریالیسم تاریخی اهمیت بزرگی درتکامل علوم‌تاریخی داشت. تاریخ‌برای‌اولین‌بار اساس علمی اسلوب‌شناسی پیگیری‌یافت. با روشن‌ساختن قانونمندی اساسی دررشدجامعه، ماتریالیسم‌تاریخی، تاریخ را به‌سطح واقعی علم رسانید. و. ا. لنین با توصیف ضعفها و نقصهای مطالعه جامعه پیش ازتعلیمات مارکسیستی نوشت: «اولا آنها دربهترین شرایط هم فقط انگیزه‌های عقیدتی فعالیت تاریخی مردم را مورد بررسی قرار داده‌اند، بدون اینکه تحقیق کنند که این انگیزه‌ها چه‌چیزی را سبب می‌شوند، بدون اینکه قانونمندی عینی در رشد سیستمهای روابط اجتماعی را بفهمند، بدون اینکه به‌ریشه‌های این روابط درمرحلهٔ رشد تولید مادی توجه کنند؛ ثالثاً تئوریهای پیشین، کار توده‌های مردم را درست فرا نمی‌گرفتند، در حالیکه ماتریالیسم تاریخی‌برای‌اولین‌بار بدقت تاریخ طبیعی امکان‌تحقیق شرایط‌اجتماعی زندگی توده‌ها وتغییرات این شرایط را می‌داد[2]».

۱ــ ك. مارکس، ف. انگلس. تألیفات جلد ۴۳ ص ۶ـ۷

۲ـ و.ا.لنین مجموعه‌کامل‌آثار جلد ۲۶ ص ۵۷

ك. مارکس و ف. انگلس خاطرنشان کرده‌اند که جامعه در تکامل خود، مراحل معینی را پشت سر می‌گذارند که آنها دوره‌های اجتماعی- اقتصادی نامیده‌اند.

موثرترین عناصر جامعه نیروهای مادی تولیداند. آنها در حالیکه دائماً تکامل می‌یابند در تضاد با روابط موجود مولده می‌افتند و تکامل آنها را کند می‌سازند. تشدید این تضاد منجر به انقلاب اجتماعی می‌شود و در جریان آن دوره‌های اجتماعی و اقتصادی کهنه به دورهٔ تازه‌ای تغییر می‌یابد و در آن روابط تولیدی برقرار می‌گردد و مطابق با سطح رشد نیروهای مولده است. چنانکه نظام جماعتهای اشتراکی اولیه جای خود را به جامعهٔ طبقاتی اولیه، برده‌داری داد. فئودالیسم جای آنرا گرفت که آن نیز به نوبهٔ خود جایش را به کاپیتالیسم داد. کاپیتالیسم -آخرین دورهٔ اجتماعی- اقتصادی، برپایهٔ استثمار یك طبقه به‌وسیلهٔ طبقهٔ دیگر استوار بود. با این دوره، دورهٔ پیش از تاریخ بشریت پایان می‌گیرد و دورهٔ کمونیستی به صحنهٔ تاریخ قدم می‌گذارد.

بدین ترتیب تمامی تاریخ گذشته دارای تاریخ ظهور و سقوط دورهٔ اجتماعی و اقتصادی است.

مبارزهٔ طبقاتی نیروی محرکهٔ تکامل جامعه است. و. ا. لنین می‌نویسد: «....تاریخ عبارت از یك رشته حوادث مبارزهٔ طبقاتی است[1]».

تکامل جامعه با فعالیت مردم که هدفهای گوناگونی را دنبال

۱- و.ا. لنین، مجموعهٔ کامل آثار، جلد ۱ ص ۱۵۴

می کند، عملی می گردد. این، اشکال فوق‌العاده پیچیدهٔ حیات اجتماعی را تولید می کنـد. و. ا. لنین می‌نویسد: «مارکسیسم رشتهٔ هـدایت کننده‌ای ارائه داد تا بتوان قانونی دراین لابیرنت و سردرگمی آشکار یعنی: تئوری مبارزهٔ طبقاتی[1]» پیدا کرد.

فکر تقسیم جامعه به‌طبقات را آ. اسمیت و د. ریکاردو واقتصاد دانان دیگرنیز اظهار داشته‌اند. آنها مسئلهٔ علل اقتصادی تقسیم جامعه به‌طبقات را پیش کشیده‌اند، و مورخان فـرانسوی دورهٔ بازسازی نشان داده‌اند که مبارزهٔ طبقاتی در عمل آشکار می‌شوند. با وجود این تنها ك. مارکس و ف. انگلس علل تقسیم جامعه به‌طبقات را تا آخر معلوم کردند و نقش مبارزهٔ طبقاتی را درتکامل جامعه نشان دادند.

ك. مارکس بسال ۱۸۵۲ نوشت: «و اما من نه‌وجـود طبقات درجامعهٔ کنونی را کشف کردم و نه‌مبارزه میان آنها را آشکارساختم... ولی کار تازه‌ای که کردم اثبات موضوعات زیراست:

۱ــ وجود طبقات فقط مربوط به‌مراحل معین تاریخی رشد تولیداست.

۲ــ مبارزهٔ طبقاتی اجباراً به دیکتاتوری پرولتاریا منجرمی‌شود.

۳ــ این دیکتاتوری خود فقط گـذر به‌انحلال تمام طبقات و گذر به‌جامعهٔ بی‌طبقه را تشکیل می‌دهد[1]».

مخالفان درك ماتـریالیستی تاریخ سعی دارند به‌این نظـریات اعتراض کنند، بی آنکه در برابر تحریفات آنها باز ایستند، آنها قبل از

۱ــ و. ا. لنین، مجموعهٔ کامل آثار، جلد ۲۶ ص ۵۸

۲ــ ك. مارکس و ف. انگلس، تألیفات جلد ۲۸ ص ۴۲۴-۴۲۷

هرچیزمارکسیسم را از این جهت متهم می‌دادند که گـویا مارکسیسم نقش‌عقیده را درتاریخ نفی می کند وتماماً چشم به‌اقتصاد دوخته‌است. ازآنجاکه روبنا به‌زیربنا بستگی دارد، آنها می گویند پس مارکسیستها نمی‌توانند به‌ایده‌ئولوژی‌علاقه‌مند باشند: زیراکافیست‌پایه‌های‌اقتصادی را پی‌ریزی کنند، و بقیه بطور خودکار روبراه می‌شود. این نظریه‌هـا حاکی از عدم درك یا عدم تمایل به‌درك مارکسیسم است، در حالیکه مارکسیسم به‌عقاید توجه بیشتری دارد ونقش عظیم آنها را در تاریخ خاطرنشان می‌سازد. ف. انگلس در یکـی از نامه‌هایش بسال ۱۸۹۰ نظریهٔ مارکس را در این‌باره چنین توضیح می‌دهـد: «...طبق درك ماتریالیستی تاریخ در روند تاریخی درهرصورت تولید وتولید مجدد زندگی واقعی لحظهٔ تعیین کننده است... وضع اقتصادی، پایه است، اما درجریان مبارزهٔ تاریخی نکات مختلف روبنای آن نیزتأثیر دارند و دربسیاری مواقع غالباً شکل آنرا لحظات گوناگون‌روبنا تعیین‌می کنند: اشکال سیاسی مبارزات طبقاتی ونتایج آن، ازقبیل نظام دولتی‌استقرار یافته به‌وسیلهٔ طبقهٔ پیروز پس از مبارزهٔ پیروزمندانه و غیره و اشکال قانونی‌وحتی انعکاس همهٔ این مبارزات حقیقتی درمغزشرکت کنندگان تئوریهای سیاسی، حقوقی، فلسفی، نقطه نظرهای مذهبی و تکامل‌بعدی آنهادرسیستم‌احکام، تأثیرمتقابل همهٔ‌لحظاتی که درآن‌حرکت‌اقتصادی ضروری وجود دارد سرانجام از میان تعداد بیشمارحوادث‌راهی‌برای خود می گشاید...

ما تاریخمان را خودمان می‌سازیم، ولیکن اولاآنراکاملاتحت شرایط و مقـدمات خاصی به‌وجـود می‌آوریم. در میان آنها شرایط

اقتصادی بالاخره قطعی است...

ثانیاً، تاریخ بگونه‌ای ساخته می‌شود که نتیجهٔ نهایی همواره‌از برخورد تعداد کثیری ارادهٔ جداگانه بدست می‌آید، ضمناً هر کدام‌از آنها چنان می‌شود که هست، بازهم در سایهٔ انبوهی از شرایط ویژهٔ زندگی[1]».

بدین‌ترتیب مارکسیسم به‌هیچ‌وجه‌نقش عقاید وبطور کلی پدیده‌های روبنایی را انکار نمی‌کند.

جاعلین مارکسیسم ـ همراه باآنها برخی از «مفسدین» عامی ـ تأکید دارند به‌اینکه برای مارکسیستها گویا هیچ مسئله‌ای‌وجودندارد، زیرا پایه‌گذاران مارکسیسم همهٔ قانونمندیهای تکامل جامعه را کشف کرده‌اند وبدین‌ترتیب همه‌چیز را برای همیشه یافته‌اند: فقط جزئیات باقی مانده است، اسناد جدید و حقایق نو، اما بطور کلی تکامل علوم تاریخی است که برای مارکسیسم گویا انجام پذیرفته وبرای‌همهٔ‌مسایل آن پاسخهای آماده‌ای هست.

چنین تصوراتی و تقلیدهای مسخره‌ای از مارکسیسم وجود دارد. و. ای. لنین بسال ۱۸۹۹ درمقالهٔ «برنامهٔ ما» می‌نویسد: «مااصلا به‌تئوری مارکس به‌عنوان چیزی پایان یافته و مصون نگاه نمی‌کنیم؛ برعکس ما اعتقاد داریم که این تئوری فقط اساس علومی است که سوسیالیستها باید بعداً در تمام جوانب پیش بکشند، پی‌ریزی کرده است واین درصورتی است که‌آنها نخواهند درزندگی‌عقب بمانند[2]».

۱ــ ك. مارکس و ف. انگلس، تألیفات جلد ۳۷ ص ۳۹۴ـ۳۹۵

۲ــ و. ا. لنین، مجموعهٔ کامل آثار، جلد ۴ ص ۱۸۴

و. ا. لنین مارکسیستها را به‌مطالعهٔ خلاقهٔ روندهای تاریخی دعـوت می‌کند وخاطرنشان می‌سازدکه مارکسیسم روشهای علمی نیل به‌حل مسایل تاریخ را آماده می‌کند و فضای وسیعی برای کشف خلاقه باز می‌کند.

نیروی مارکسیسم خصوصاً دراین است‌که این مکتب، زنده و همواره رشدکننده و از هـرگونه تعصب خشك به‌دور است. روش مارکسیستی درجا نمی‌زند بلکه همراه با تکامل علم آن نیز غنی‌تـر شده و کمال می‌پذیرد. در سایهٔ همین خصوصیات است‌که مارکسیسم مشکلاتی را که در سر راه علم قرار می‌گیرد بـا موفقیت بـرطرف می‌کند.

کشف قوانین اصلی‌که سیرحرکت جامعه را به‌عهده‌دارد، به‌مارکسیسم اجازه داده تا مسایل تاریخ را بعنوان علم عمیقتر و وسیعتر تعیین‌کند. ك. مارکس نشان دادکه اطلاعات‌گذشته نیروی شگـرفی است در دست انسان، نه‌تنها سلاح شناسایی جهان، بلکه دگرگونی آن نیزهست. بطورکلی آنچه‌کـه مربوط به‌تاریخ است مارکس در «گزارشهایی در بارهٔ فیرباخ» دربارهٔ فلاسفه‌گفته است: «فلاسفه جهان را به‌گونه دیگری تفسیر کرده‌اندولی موضوع برسر تغییر دادن آنست[1]». این اندیشه‌کلید مهمی برای درك هدفهای واقعاً علمی تاریخ به‌دست می‌دهد: کلیدی نه‌تنها برای شناختن پدیده‌ها و روندهای‌گذشته، بلکه برای روشن ساختن قوانینی‌که با این پدیده‌ها و پروسه‌هـا هـدایت

۱ــ ك. مارکس و ف. انگلس. تألیفات جلد ۳ ص ۴

می‌شوند، و جهت استفادهٔ آگاهانه از آنها بمنظور تغییر دادن خود جهان.

مارکسیسم مسئلهٔ تازه‌ای را درمورد مطالعهٔ روندهای اقتصادی مطرح کرد. تاریخ‌نویسی پیش از مارکسیستی از مدتها پیش متوجه روندهای اقتصادی شده بود، اما این روندها بسیار سطحی بودند. ضمناً تاریخ‌نگاران بورژوایی نیروی اصلی محرکهٔ تکامل اقتصادی‌را در ایده‌ها می‌دیدند. مارکسیسم‌نشان دادکه‌رشد تولیدومبارزهٔطبقاتی درحیات‌جامعه نقش قاطعی رابازی‌می کنند. تاریخ اقتصادی بورژوایی با دیرکرد زیادی درحالیکه به‌مطالعه دایرهٔ وسیع پدیده‌های اقتصادی نزدیك می‌شود، کماکان‌می کوشد تکامل آنرا درجدایی ازمبارزهٔطبقاتی تجزیه و تحلیل کند.

تبدیل مارکسیسم به‌تاریخ توده‌های‌ملی کم اهمیت نبود. برخی از مورخان پیشرو چون با طبقهٔ زحمتکش در ارتباط بوده‌اند، با علاقه‌مندی توجه ویژه‌ای به‌معیشت آنها داشته‌اند، خلاقیت ملی و هنر ملی را مورد مطالعه و تحقیق قرارداده و دراین‌جا موادی برای‌کارهای خود بدست آورده‌اند. باوجود این‌رویهمرفته تاریخ‌نویسی‌پیش‌از مارکسیستی به‌توده‌های ملی‌فقط بعنوان‌نیروی منفی‌و بنوبهٔ‌خود«زمینهٔ» حیات‌اجتماعی می‌نگریست. مارکسیسم نشان‌داد که درواقع توده‌های زحمتکش که اکثریت‌مردم را تشکیل می‌دهند، نقش بزرگی درحیات جامعه بازی می کنند: آنها باکارخود هستی جامعه را ممکن می‌سازند ومبارزاتشان تکاملشان را نشان می‌دهد. بنابراین‌تاریخ واقعی نمیتواند وضع وخواستهای آنها ومهمتراز همه، مبارزات آنها را نادیده بگیرد.

ظاهراً مطالعهٔ زندگی، کار و مبارزات توده‌های مردم بوسیلهٔ مورخان همراه با مشکلات زیادی است، زیرا منابع اصلی، خصوصاً ادبی، همواره فقط زندگی، و منافع طبقهٔ حاکمه را روشن کرده‌اند. ولی تاریخ‌علمی نمی‌تواند به‌جستجوی راه‌حلهای‌این مسئله نپردازدوتاریخ علمی آنها را روشن نسازد.

سهم مارکسیسم در تهیهٔ روشهای تحقیقات تاریخی فوق‌العاده مهم بود. نقد علمی منابع صرفنظرازهمهٔ موفقیتهای تکنیکی خود، دارای نقصهای اساسی بود: این نقد فقط در جستجوی اظهار منافع شخصی در منابع بود و بنابراین فقط متوجه روشن ساختن آن «جابجایی»اظهارات ناظرانی بود که تأثیراین منافع شخصی‌رامنعکس می کردند.

مارکسیسم نشان دادکه درپشت منافع شخصی مردم منافع گروههای اجتماعی و طبقات همان جامعه قرار دارد. بدین ترتیب مارکسیسم مفهوم منابع تاریخی و انتقادآنرا فوق‌العاده عمیق‌تر نمود وچنانکه یکی ازمتخصصان شوروی در زمینهٔ مأخذشناسی می‌نویسد: «مأخذشناسی مارکسیستی‌ـلنینیستی اصولا با مأخذ شناسی بورژوایی فرق دارد و به‌مأخذ بعنوان یك پدیدهٔ تاریخی از نقطه‌نظر دیگر نگاه می کند که می‌تواند فقط‌نسبت به‌آن‌شرایط‌معین‌تاریخی که در آن‌ظهور کرده است‌درست درك شده وتفسیرشود[1]».روش مارکسیستی انتقادعلمی

۱ـ ا. م. مدوشه و سکایا، مسایل تئوریك‌ـاسلوب شناشی مأخذشناسی و تاریخ‌نویسی معاصر بورژوایی. درکتاب: «مسایل اسلوب‌شناسی علوم تاریخی. آثار دانشکدهٔ دولتی آرشیو تاریخی مسکو» جلد ۲۵ م. ۱۹۶۷ ص ۸۰۵.

منابع تاریخی به‌مورخ اجازه می‌دهد تا عمیقتر به‌ساختمان مأخذ نفوذ کند و آنرا کاملتر و صحیح‌تر بفهمد.

مارکسیسم هم چنین راه را به‌سوی فهم تأثیراتی که در مورخ اثر می‌گذارد، باز کرده است که‌خود اجازه می‌دهد مجدداً مسئلهٔ‌علمی عینیت اطلاعات تاریخی را مطرح سازیم.

کارهای و. ای. لنین در زمینهٔ تاریخ، مانند دیگرعلوم‌ـفلسفه، اقتصاد سیاسی وغیره‌مرحلهٔ تازه‌ای از تکامل این علوم‌را نشان‌می‌دهند. «لنین تعلیمات مارکس را در مـرز دو دورهٔ تاریخـی ، براساس ، تجربهٔ تازهٔ تاریخی، بررسی‌مبارزات طبقهٔ بین‌المللی‌کارگروجنبشهای ملی رهایی بخش ملتها با خلاقیت گسترش داد و غنی‌تر ساخت. لنینیسم یعنی‌مارکسیسم عنصرتازهٔ تاریخی، عصرامپریالیسم‌وانقلابهای کارگری، گـذر انسان از کاپیتالیسم به سوسیالیسم و ساختمان جامعهٔ کمـونیستی است. لنینیسم، همیشه منبع فکر انقلابی و کار انقلابی است[1].»

و. ا. لنین از علم مارکسیستی تاریخ در برابـرحملهٔ منتقدان بورژوایی و تجدیدنظرطلبان و دربرابرحملهٔ همهٔ‌کسانی که به‌مخالفت با مفهوم ماتریالیستی تاریخ می‌پردازند، کسانی که قانونمندی‌پیشرفت وتکامل تاریخی‌را انکارمی‌ورزند، کسانی که اظهار می‌دارند که‌گذشته بطورکلی غیرقابل درك است، دفاع می‌کند.

۱ـ دربارهٔ‌امادگی به‌یکصدمین سال تولد ولادیمیر ایلیچ لنین.«قطعنامه کمیتهٔ مرکزی حزب‌کمونیست شوروی» م. ۱۹۶۳. ص ۴ـ۶

و. ا. لنین سهم عظیمی در تهیهٔ مسایل تئوریك علـوم تاریخی دارد. تئـوری بازتاب وی کلید حل یکی ازمشکلترین مسایل- مسایل اطلاعات تاریخی است که فلاسفهٔ بورژوایی و تئوریسین‌های علـوم- تاریخی در آن گیـر می کنند. و. ا. لنین با ملاك عمل قراردادن درك تجربهٔ مارکسیستی یادآور شد که «تمام تجربهٔ انسان بایدهم به‌عنوان محك واقعیت وهم به‌عنوان شاخص عملی ارتباط‌موضوع باآنچه که برای انسان ضروری است به«تشخیص»کامل وارد شود[1].

و. ای. لنین مسئلهٔ تعمق درتحقیقات تاریخی را پیش کشید، با توضیح روش مارکسیستی ومطالعهٔ گـذشته نوشت؛ «روش مارکس قبل‌از هرچیزعبارت ازآموختن محتوای عینی روند تاریخی در همان لحظهٔ تاریخی و در همان شرایط معین است تا قبل از هر چیز بتوان جنبش طبقهٔ محرك‌اصلی پروسهٔ ممکن درآن وضع معین را دریافت[2]». و. ای. لنین در حالیکه به‌روش تاریخی هر پدیده‌ای اهمیت زیـادی قایل شده می‌نویسد: «درمسئلهٔ علوم اجتماعی عادت- صحیح اقدام به‌این مسئله مطمئن‌تر و ضروری است و نباید اجازهٔ نابودی به‌انبوه چیزهای کوچك ویا عقاید گوناگونی که در مبارزه‌اند داد، مهم برای رسیدن به‌این مسئله ازنقطه‌نظرعلمی، فراموش نکردن رابطهٔ اصلی تاریخی و بررسی مسئله ازنقطه‌نظرچگونگی بروز پدیده- های آشکار درتاریخ و دانستن اینکه کدام مرحلهٔ اصلی را در تکامل

۱- و.ای.لنین مجموعهٔ آثار جلد ۴۲ ص ۲۹۰

۲- » » » » » » ۲۶ ص ۱۳۹-۱۴۶

خود پشت سر گذاشته، وبررسی آن ازنقطه‌نظر اینکه آن پدیده امروز به‌چه صورت در آمده است[1]».

تودهٔ پاره پارهٔ حقایق بدون روشن ساختن روابط و قانونمندی تکامل آنها اخطار می کند.

او در زمینهٔ پدیده‌های اجتماعی خاطرنشان ساخت: اسلوبسی پیش‌پاافتاده‌تر و بی‌پایه‌تراز قاپ‌زدن واقعیتها و بازی بـا مثال وجود نـدارد. بطور کلی آوردن مثال هیچ مشکل نیست، ولیکن بی‌اهمیت است ویا از اهمیتی منفی برخوردار است، زیرا هر امری در شرایط معین تاریخی‌موردی علیحده است[2]». درضمن ازضرورت بررسی‌همه جانبهٔ پدیده‌ها سخن به‌میان‌آورده است: «ما هرگز تمام و کمال بدان دست‌نخواهیم یافت، ولی خواست جامعیت ما را ازاشتباه وبی‌قیدی محفوظ می‌دارد[3]».

و. ای. لنین یکی از مهمترین نقطه‌نظرهای علم مارکسیستی را روشن کرد. نظریه دوره‌های اجتماعی‌ـاقتصادی را؛ ازجمله نشان‌داد که در چهارچوب هردورهٔ معینی از زمان نظامهایی که از خصوصیات دورهٔ قبل محسوب می‌شوند، حفظ می گردند. لنین تحلیل عمیقی از امپریالیسم را ارائه داد، مـرحله جـدید و نهایی تکـامل کاپیتالیسم، خصوصیات اصلی آنرا روشن ساخت و قانونمندی گذر ازکاپیتالیسم را

۱ــ و.ای.لنین مجموعهٔ کامل آثار جلد ۳۹ ص ۶۷
۲ــ » » » » » » » ۳۱ ص ۳۵۱
۳ــ » » » » » » » ۴۲ ص ۳۹۱

به‌سوسیالیسم روشن نمود.

در آثار لنین نمونه‌های درخشان کاربرد روشن مارکسیسم را می‌یابیم. لنین آثارعلمی دقیق وبسیار پرمایه روند تاریخی را در عصر جدید ارائه داد، تعلیمات مارکسیستی را دربارهٔ انقلابات و نقش توده‌های مردم در تاریخ عمیق نمود: او نشان دادکه درجه تغییرات انقلابی مستقیماً بستگی به‌شرکت توده‌های مردم و فعالیت آنها دارد.

آثار و. ای. لنین بزرگترین اندوخته تاریخ‌نگاری‌مارکسیستی گردیده‌که مختص مسایل ویژهٔ روندهای تاریخی منجمله‌تاریخ‌انقلاب وجنبش‌های سوسیالیستی وکارگری و نیز حزب انقلاب طبقه کارگر است.

لنین اهمیت زیادی به‌جنبشهای ملی رهایی‌بخش ونقش آنهادر مبارزهٔ طبقه‌کارگرعلیه امپریالیسم قایل شد، تعلیمات جنگهای منصفانه وغیرمنصفانه راتهیه‌کرد، راههای مبارزه‌های انقلابی راعلیه‌امپریالیسم نشان داد. کار انقلابی نیزتماماً نظریات اصلی را که لنین پیش‌کشیده بود، تأیید نمود.

تأثیربزرگ مارکسیسم-لنینیسم در علوم تاریخی در هرگامی آشکار می‌شود. درحال‌حاضر هیچ مورخ جدی حتی آنهایی که با عقاید مارکسیسم رفتارخصمانه‌ای دارند، نمی‌توانند روش آنرا نسبت به‌مسئله علوم‌تاریخی و درك موضوع تاریخ‌و روش تحقیقات‌تاریخی نادیده بگیرند.

بخش دو

جمع‌آوری اطلاعات تاریخی

آمیختگی عناصر جداگانهٔ اطلاعات‌علمی کـه منجر به ظهور علوم تـاریخی شد، راه را برای پیشرفت سریـع مطالعهٔ گذشته وتحول‌بعدی علم باز کرد. درحین جمع‌آوری اطلاعات و تکمیل روشهای تحقیق خود علم نیز با پذیرش چهرهٔ جدید تغییر یافت.

موفقیتهای علم تاریخ

طی سده‌های نوزدهم و بیستم اطلاعات تـاریخی به‌موفقیتهای بزرگی نایل آمد. درنیمهٔ دوم سدهٔ هیجدهم رشدکاپیتالیسم در اروپا آهنگ سریعی داشت. انقلاب بورژوایی پایان سدهٔ هیجدهم فرانسه

آنرا سریعتر کرد. همهٔ کشورها و ملتهای جدید به مدار تبادل جهانی کشیده شدند.

درفضای سیاسی آن‌زمان، بورژوایی به‌اعتلای خود رسیده‌بود و به نیروی خود اطمینان داشت و از آیندهٔ خود نمی‌ترسید. در این زمینه فضای خوش‌بینی‌اجتماعی ویژهٔ این عصر بروز کرد ـ ب. نیبور مورخ آلمانی در یکی از سخنرانیهای خود به‌سال ۱۸۲۹ آنرا چنین توصیف کـرده است: «در آن سالها در سراسر اروپا احساس جنبش مترقیانه گسترش یافته بود، با اینکه در بعضی جاها آهسته بـود ولی واقعی بود. . بطور کلی در آن موقع این اعتقاد حکمفرما بود که همه چیز بهترخواهد شد و کسی تردیدی‌نداشت که برنامه‌های‌انساندوستان عملاً به‌اجرا درخواهد آمد[1]».

این فضا عموماً برای تکامل علوم و خصوصاً برای علم تاریخ مناسب بـود. درحالیکه بورژوایی قد علم می‌کرد و استوار می‌شد، توضیح و دلایل موفقیتهای خود را در برابر حکومت آریستوکراسی اسلاف که با آن مبارزه می‌کرد، درگذشته جستجو می‌نمود.

نقش مهم رشد اجتماعی تاریخ به‌گسترش سیاسی اروپا کمك نمود. در پایان سدهٔ هیجدهم پی‌ریزی دولتهای ملی و ملتها در اروپا هنوز بهیجوجه انجام نگرفته بود: بموازات تمرکز وسیع دولتهایی چون اسپانیا، انگلیس و غیره در این قاره شاهزاده‌نشینهای کوچك و بـزرگ و فئودالی و نیمه‌فئودالی وجود داشت. تحت تأثیر انقلاب

1– B. G. Nie buhr. Geschicht des geitalter der Revolution. Hamburg, 1845, S. 83.

بورژوایی فرانسه و جنگهای ناپلئون، حس ملی تقویت شد و همراه بـا آن میل به‌استقلال ملی استحکام یافت و روند تمرکز ملت تسریع گردید. تاریخ در این روند شرکت داشت، از آنجاکه تاریخ به‌ملت اجازه می‌داد خود و امکانات خود را بهتر بشناسد. درگذشتهٔ هرملتی موفقیتهای باارزشی وجود دارد، واقعیتهایی کـه ایمان آن ملت را به نیروی خود استحکام می‌بخشد. بدین‌ترتیب، تاریخ سلاح اظهاروجود ملتهاگردید. این همواره برای ملتهایی مهم بوده‌کـه بخاطر رهایی از یوغ بیگانه مبارزه می‌کردند: آنها درتاریخ دلایلی به‌نفع موجودیت مستقل وخودمختار جستجومی‌کنند، برای‌مبارزه، کسب‌قدرت‌می‌کنند.

در اواسط سدهٔ نـوزدهم تاریخ بنابه گفتهٔ دانشمندان شوروی، «به‌نظر می‌رسید که به‌شکوفایی خود رسیده و سزاوار احترام درجامعه بود[1]». مورخ‌فرانسوی می‌نویسد که‌تاریخ «سلطان‌علوم»ودارای‌اعتبار زیادی درانظار مردم‌گردید: پاسخ به‌مسایل‌مهم‌معنوی وحیات‌اجتماعی را در آن می‌جستند. «همهٔ فرهنگ در انتظار داوری او بود. روزی مقامی را به‌دست می‌آورد که پیشتر فلسفه اشغال‌کرده بود، نقش رهبر و پندآموز بخود می‌گرفت. تاریخ، این حافظ رازهای گذشته، مانند شجره‌نامه‌ای، به‌آدمی دیپلم نجابت می‌آورد، تصویر نمایش مجلل و باشکوه او را بازسازی می‌کرد[2]». مورخ انگلیسی می‌نویسد: «کلئو

۱ــ م. ب. نچکینا، ب. ت. پاشوتا، ای. ب. چرنیاك. تحولات‌اندیشه‌های تاریخی در اواسط قرن نوردهم ــ «مسایل تاریخ» ۱۹۶۵، شماره ۱۲.

2— I. Marrou, De la connaissance historique, Paris, 1654, P. 13.

آمرانه و با اطمینان دین و فلسفه را بعنوان الهه‌ای که ما به‌آن تکریم می‌کردیم، از میدان بدر می‌کند[1]».

در این دهه‌ها علم تاریخ روند دموکراسی‌شدن را بخود دیده است. درهمهٔ کشورهای جهان، با شروع از اروپا، تعلیم تاریخ هماره یکی از مواد درسی حتمی مدارس بوده است. اطلاعات تاریخی بصورت‌وسیعی درمیان‌توده‌های مردم گسترش‌یافت که دایرهٔ‌خوانندگان آثار تاریخی را بصورت معتنابهی وسعت بخشید. موضوعات‌تاریخی بیشتر توجه نقاشان را بخود جلب‌کرد.

تحول امّور بایگانی در تکامل علم تاریخ، نقش بزرگی بازی کرد. پیش‌از قرن نوزدهم در آرشیوها اسناد کمی نگهداری می‌شد، و خود این اسناد هم پراکنده بودند. بهمیزان افزایش دولتهای‌بزرگ و پیچیده‌شدن مظاهر قدرت دولتی حجم اسناد بایگانی بیشتر شد. به‌سال ۱۵۶۷ در اسپانیا آرشیو مرکزی دولتی به‌وجود آمد. در سدهٔ هفدهم در ایتالیا اولین اداره درامور آرشیو ظاهر شد. گام بعدی در امر آرشیو در فرانسه درعصر انقلاب برداشته شد: در آرشیو ملی که در آن زمان تشکیل شده بود، اسناد ادارات گوناگون وهمچنین‌موادی که اشخاص ضبط کرده بودند، جمع‌آوری شد. جمهوری همهٔ این اسناد را ثروت ملی اعلام‌کرد و آنرا برای استفاده شهروندان آزاد ساخت. بدنبال فرانسه کشورهای دیگر نیز اجازهٔ ورود به‌آرشیو را آزاد کردند. کار توضیح، تصحیح و چاپ مواد آرشیو آغاز گردید.

1_ G. Barraclough. History in a changing world. London, 1954, P. 1.

اولین اقدام بزرگ این رشته را که سرمشق گـردید و چاپ آن بسال ۱۸۲۶ آغاز شد «یادگارهای تاریخ آلمان» بود که تاکنون نیز ادامه دارد.

آغاز مجددکار آرشیو، تمرکز مواد در یك‌جا و قابل دسترس بودن آن برای محققان، امکانات عظیمی را در برابر علم تـاریخ باز کرد و درتحقیقات تاریخی اثرگذاشت. از آن به‌بعد مورخان‌توانستند در آثارشان تکیه براسنادی کنند که به‌اظهارات آنها صحت و اطمینان زیادی می‌داد.

مقدمهٔ آموزش تاریخ درمدارس نیاز به‌تعداد زیادی معلم‌تاریخ داشت و برای آمادگیٔ آنها شروع به‌ایجاد کرسیهای خاصی کردند. بعد محققان حرفه‌ای نیز پیدا شدند. این حرفه مدت مدیدی نتوانست وسیلهٔ زندگی شود و اشخاصی که درآمد دیگری در اختیار نداشتند مجبور بودند در اوقات فراغت به‌کارتحقیق تاریخ بپردازند. طی‌سدهٔ نوزدهم، با افزایش تعداد خوانندگان‌آثار تاریخی، مورخان‌توانستند از درآمد کتابهای منتشر شده زندگی کنند. در پایان قرن نوزدهم در بعضی ازکشورها شروع به‌تأسیس دانشکده‌های‌ویژهٔ تحقیقات‌تاریخی کردند ولیکن هنوز مدتی منبع اصلی زندگی برای مورخان تدریس بود. کم کم درهمهٔ کشورهاکادر متخصصان‌تاریخ‌دان تشکیل‌شد. تعداد کتابها و روزنامه‌ها بابخشهای‌گوناگون اطلاعات تاریخی که هم‌برای متخصصان و هم برای مـردم عادی در نظر گرفته می‌شد، روبه‌ازدیاد نهاد. تاریخ مبدل به‌رشتهٔ مستقلی از علوم‌گردید.

در عمق و عرض

تکامل علم تاریخ درجهات مختلف بوده است: این‌علم‌قشرهای عمیق را بطور ضمنی مورد تحقیق قرار داد، کشورها وملتهای‌بیشتری مورد علاقهٔ آن قرارگرفتند و حیات جامعهٔ کشورهای جدید توجه آن را به‌خود جلب کرد.

در آغاز قـرن نوزدهم اطلاعات تاریخی در ارتباط وقایع از دورهٔ یونان بـاستان هنوز قدم فراتر نگذاشته بود، آنچه که هم باقی بود در تاریکی محض بود و تنها جسته‌گریخته به‌اطلاعات کـوتاه و مختصر برخورد می‌شد. اطلاعات جغرافیایی محدود به‌اروپای غربی بود. اطلاعات مربوط به‌خارج ازکشورهای اروپایی، خصوصاً شرق نزدیك، از کتب مقدس اخذ می‌شد و بیشتر جنبهٔ اسطوره‌ای داشت. دایرهٔ مسایل محدود به‌آنهایی بودکه مورخان بدان مشغول بودند.

درقرن نوزدهم همه‌چیز از پایه دگرگون شد. بدون‌هیچ‌مبالغه‌ای می‌توان گفت که مجموعهٔ اطلاعات کنونی ما ازگذشته دریك ونیم قرن‌گذشته بدست آمده است.

اطلاعات تاریخی به‌سرعت شروع به‌نفوذ به‌اعماق قرون‌کرد، آنگاه به‌مطالعهٔ دقیق بقایای مواد گـذشته‌که از طریق حفریات بدست آمده‌بود، پرداخت. بشردوستان‌که ازسدهٔ پانزدهم شروع‌به‌جستجوی منظم یادگارهای هنری‌گذشته‌کرده بودند، نقش‌بزرگی ایفاکردند.

کشف هرکو لانوم، شهر باستانی روم، یك حادثهٔ واقعی بود، این‌شهر هنگام آتشفشانی وزو بسال ۷۹ میلادی در زیر خاکسترمدفون شد. درسال ۱۷۴۸ شهر پمپی کشف‌شد که حفریات آن مدارك‌ارزشمند ویژه‌ای بدست داد و درسال ۱۷۵۰ پستوم[1] کشف‌گردید. در آن‌زمان حفریات بطور منظم انجام می‌گرفت و در آغاز قرن نوزدهم رشتهٔ خاصی در اطلاعات تاریخی به‌وجود آمد که باستانشناسی نام گرفت. دست‌آوردهای باستانشناسان بازسازی بسیاری از واقعیتهای گذشته را ممکن ساخت. در اواسط قرن نوزدهم بوشه دوپرت محقق فرانسوی منزلگاه باستانی انسان را کشف کرد. اظهارات او در این باره که سنگهای بدست آمده ـ سلاحهای ابتدایی است که توسط انسان در گذشتهٔ بسیار دور ساخته شده است، ابتدا با ناباوری تلقی‌گردید. ولی بزودی بازیافتهای مشابهی که در دیگر نقاط جهان ساخته شده بود. کشف گردید و دست‌سازبودن آنها به‌اثبات رسید. در حال حاضر باستانشناسی حوزهٔ‌کاوش‌ها و درعین‌حال تکامل وسایل تحقیقاتی خود را فوق‌العاده وسعت بخشیده است. عکسبرداری هوایی نتایج‌ذیقیمتی می‌دهد: بدینمعنی که مشاهدهٔ آثار مناظر باستانی که ساختمانهای آن نابود شده‌اند، سیستمهای باستانی استفاده از زمین و آبیاری مزارع‌را ممکن می‌سازد. اختراع دستگاههای تنفس در زیر آب راه را برای مطالعهٔ حوزهٔ وسیعی که قبلاً برای انسان غیرقابل دسترس بود، باز کرد. روشهای باستانشناسی تحقیقات نه تنها درمورد اعصار کهن بلکه

1_ Pesto, Paestum

دربارهٔ دوره‌های نزدیك نیز بکار برده می‌شود. از جمله باستانشناسی صنعتی که تکامل صنعتی دوره‌های گذشته‌را موردمطالعه قرار می‌دهد ـ کارخانه‌های قدیمی، معادن وغیره امروزه به‌پیشرفتهای زیادی نایل آمده است.

در قرن بیستم حوزهٔ تحقیقات باستانشناسی همهٔ قاره‌های کرهٔ زمین را دربرمی‌گیرد. بازیافتهای ساخته شده دراین مورد اجازه داده است تصویر زندگی بسیاری ازتمدنهای گذشته را بازسازی نمایند.

علایق جغرافیایی علم‌تاریخ‌نیز فوق‌العاده گسترش یافت. افزایش روابط میان کشورها و ملتها مسئلهٔ ایجادتاریخ جهانی، تاریخ همهٔ‌نوع بشر را پیش کشید. این فکر از مدتها پیش به‌میان آمده بود؛ به‌کلمهٔ تاریخ «جهان» یا تاریخ «عالم» در آثار پولیبی نیز برخورد می‌شود، و بعد درقرون وسطی درآثار اسوبی[1] مورخ دیده می‌شود. با وجود این تا عصر جدید مفهوم‌جغرافیایی نداشت، بلکه معنا و مفهوم‌تاریخی داشت. چنانکه ژ. بوسوئه درکتاب خود که قبلاً یادکردیم، متذکر می‌شود که خواهان کشف ارادهٔ خداوند درتاریخ نوع بشر است.

ولتر اولین کسی‌بود که دست به‌نوشتن تاریخ جهان یعنی‌تاریخ همهٔ ملتهای روی زمین زد. او در «تاریخ مختصر جهان» (چاپ اول آن‌که بسال ۱۷۵۵ منتشر گردید «تجربه‌ای دربارهٔ اخلاق و روحیات ملل» نامیده است) مسئله ترسیم تصویر سیاسی و فرهنگی تکامل عالم بشریت را مدنظر خود قرار داده است.

1_ Eusebius caesariensis

عدم‌درك وحدت تاریخی انسان همراه‌باکمبود اطلاعات‌دربارهٔ ملل غیراروپایی مانع انجام این فکر شد. در اندیشهٔ اروپائیان مدت مدیدی مرکزیت اروپا حکمفرما بود ـ این اعتقاد مبتنی‌براین بودکه وقایع مهم در زندگی‌عالم بشریت فقط دراروپا اتفاق می‌افتد.علاوه‌بر آن برخی‌از مورخان اروپایی حتی اظهار عقیده می‌کردند که‌مردمانی که درپشت مرزهای اروپا زندگی می‌کنند، اصولاً رشد نمی‌کنند و به‌همین دلیل‌تاریخ جداگانه‌ای ندارند. آنها با تکیه براین موضوع مدتها نیروی محرکهٔ اصلی روند تاریخی را در اروپا می‌دیدند، و تاریخ دیگر ملتها را از لحظه‌ای آغاز می‌کردند که اروپائیان بدانجا گام نهاده بودند. فقط درچند دهسال اخیر درخارج، شروع به‌برطرف ساختن این‌نظریهٔ مرکزیت اروپاکردند. مورخان اروپای‌غربی‌اشتباه‌ بودن و زیان چنین روش کوته‌فکرانه و محدود را روشنتر احساس می‌کنند.

مقاصد ناسیونالیستی‌نیز موانعی در راه تدوین تاریخ‌جهان‌است زیراکه اینگونه تعصبات کشور یا ملتی را در مرکز تاریخ جهان قرار داده و نقش دیگر کشورها یا ملتها راکوچك می‌شمارد. چنانکه،مثلاً فاشیستهای آلمانی تأکید می‌کردند که «نژاد توتنی[1]» ـ تنها نیروی محرکهٔ تاریخ جهان است که «نژاد بربر» است و می‌خواستند حق سرنوشت ملل‌دیگر را دراختیارداشته‌باشند. برخی‌از مورخان‌امریکایی با ادعای «استثنایی‌بودن» ایالات‌متحدهٔ‌امریکا، وملتهای آنها، از آلمانیها

۱ـ Teuton ـ نژاد قدیمی زرمن.

عقب نمانده‌اند، گویا آمده‌اند تـا زندگی نوی را به «ازوپای کهنه» ببخشند. سعی‌دارند این«استثنائیت» را به‌وسایل گوناگونی مدلل‌دارند. از جمله، ف. ترنر مورخ آمریکایی می‌گوید که وجود «سرزمین‌های آزاد» در مرزهای غربی مستعمرات انگلیسی در ایالات متحدهٔ امریکا (ترنر حقوق‌ارضی صاحبان واقعی قارهٔ امریکا ـ سرخ‌پوستان‌را نادیده گرفته است) شرایطی بـرای رشد آزادی سیاسی و دموکراسی ـ که گویا از ویژگیهای این کشور است ـ در ایالات متحدهٔ امریکا بـود. تئوری ترنر با انتقادات سختی مـورد تکذیب واقع شد، اما تاکنون این تئوری در امریکا نفوذ خود را حفظ کرده است[1].

امروزه عقایدمشابه استثنائیت ملی درچین متداول می‌شود.ملت چین با ملت غرب مقایسه می‌شود. تبلیغات مائو تأکید می کند که ملت غرب هیچ چیز بـه تمدن جهانی نیفزوده است، آنها فقط موفقیتهای فرهنگی چین را اقتباس کرده‌اند، زیرا که چین مهد تمدن‌جهانی بوده است[2]. این «مرکزیت‌چین» خواهان‌تبریهٔ هدفهای تجاوزکارانهٔسیاست خارجی پیروان مائو است.

موضوعات علم تاریخ مدتهای مدیدی با وقایع حیات سیاسی محدود می‌شد، و طبقات ممتاز جامعه بودکه در مدنظر مورخان قرار داشت. توضیح این مطلب آنکه طبقات زحمتکش جامعه مدت‌زمان

۱ــ رك .ن ن. نقش «مرزهای متحرك» درتاریخ ایالات متحدهٔامریکا تحلیل‌انتقادی عقاید ف. ترنر ــ «مسایل تاریخ» ۱۹۶۲ شمارهٔ۹.

۲ــ رك. گ. ف. **آستافیف** و آ. ل. **نوروچنیتسکی**. تـاریخ دروغین در خدمت فکر توسعه‌طلبانه پکن ــ «تاریخ جدید و جدیدتر» ۱۹۷۳، شماره ۱.

درازی درحیات‌سیاسی مستقیماً شرکت نداشتند و بصورت‌غیرمستقیم در آن تأثیر داشتند. علاوه‌برآن طبقات مرفه، بعداز خود اطلاعات معتنابهی باقی گذاشته‌اند: همهٔ‌مدارك کتبی ـ وقایع تاریخی،خاطرات، اسناد سیاسی ـ اززندگی آنها خبر می‌دهند. خود مورخان فقط با این طبقه مشغول‌بودند، قشرهای‌دیگر جامعه مورد توجهشان نبود.فراگیری اقتصاد به‌نظر آنها فوق‌العاده «کوچك» و فوق‌العاده «مبتذل» بود. به همین جهت آنها به‌زندگی و معیشت مردم بسیارکم توجه می کردند: این طبقه به‌نظر آنها تودهٔ بی‌شخصیت بود. دربارهٔ حقایقی که خارج از چهارچوب تاریخ سیاسی قرار دارد، درآثارشان بندرت واجمالاً یاد شده و آنهم تنها در مواردی کـه برای فهم وقایع کاملاً ضروري بوده است.

به‌نظر بسیاری ازمردم برتری موضوعات سیاسی درکارمورخان اَمری‌کاملاً طبیعی بوده است. دیوید یوم فیلسوف و مورخ انگلیسی (۱۷۱۱–۱۷۷۶) اظهار می‌داردکه «ظهور، اعتلا و شکوفایی و زوال امپراتوریهای‌بزرگ» درمرکز تاریخ قرار دارند. به‌نظر ادواردگیبون مـورخ دیگر انگلیسی (۱۷۳۷ ـ ۱۷۹۴)، مـوضوع اصلی تحقیقات تاریخی «جنگها وادارهٔ اموراجتماعی» است. لئوپولد رانکه (۱۸۸۶–۱۷۹۵) یکی از بزرگترین مورخان بورژوایی قرن نوزدهم تـاریخ روابط دیپلوماتیك را در رأس تحقیقات خـود قرار داد. اثر مهم ه. هالام[1] مورخ انگلیسی (۱۷۷۷ ـ ۱۸۵۹) «تـاریخ مشروطه انگلیس از

1_ Henry Hallam

جلوس هنری هفتم تا مرگ جورج سوم» نام دارد.

درواقع برخی از محققان ازمدتها پیش نارسایی و محدودیت چنین تاریخی را یادآور شده‌اند. در پایان قرن شانزدهم ل. پوپله‌نیر مورخ فرانسوی نیز دربارهٔ تألیف «تاریخ معاصر» که همهٔ جنبه‌های زندگی جامعهٔ انسانی‌را دربرمی‌گرفت، می‌اندیشید. اما دراین‌باره در قرن‌هیجدهم مورخان‌انقلاب روشنگری‌فرانسه واضحتر حرف‌زده‌اند. ولتر در «تاریخ مختصر جهان» معتقد است که مورخ باید به‌موازات توصیف فعالیت پاپ وشاهان، اقتصاد و حیات فرهنگی و اجتماعی ملتها را مورد توجه قرار دهد.

ولی علم‌تاریخ از پشت محدودهٔ مسایل کاملاً سیاسی به‌تدریج بیرون آمد. بسال ۱۷۹۶ آرنولدگیه‌رن در کتاب «اندیشه‌هایی درباره سیاست ارتباطات، تجارت، ملتهای بزرگ جهان باستان» دست به کوششی برای تدوین تاریخ تجارت در ایران، فنیقیه، بابل و یونان زد، اما تکیه‌اش روی مسایلی بودکه با سیاست دولتی تجاری ارتباط داشت. توجه عمده به‌دولت و به‌نقش آن درحیات اقتصادی در آثار و. روشر (۱۸۱۷-۱۸۹۴) وگ. اشمولر (۱۸۳۸-۱۹۱۷) دو نفر از سردمداران باصطلاح‌مکتب اقتصادی آلمان ودیگران‌نیز آشکاراست.

شرایط لازم تکامل تاریخ اقتصادی، وسعت دایرهٔ منابع، جلب انواع مدارك جدید: مدارك آمار دربارهٔ واردات و صادرات، تولید و تجارت و غیره بود. به‌تدریج فراگیری تاریخ اقتصادی شروع به کسب خصوصیات عمیق علمی کرد. جنبه‌های جدید حیات اقتصادی- تولید صنعتی، کشاورزی، مالیات و غیره به دایرهٔ علایق علم تاریخ

وارد شد. امروزه تاریخ اقتصادی رشتهٔ مهمی ازعلم تاریخ شده‌است. مورخانی که دراین زمینه‌کار می کنند، روزنامه‌های ویژه‌ای منتشرمی‌کنند و بطور منظم برای مشاوره و کنفرانس گردهم‌آیی می کنند، از جمله کنفرانس‌های بین‌المللی ترتیب می‌دهند. تاریخ اقتصادی‌اسلوب ویژهٔ تحقیقاتی خود را فراهم کرده است.

توجه به علم تـاریخ، رشد فرهنگ را بدنبال داشت. یوهان وینکلمان (۱۷۱۷-۱۷۶۸) هنرشناس آلمانی در ایـن زمینه‌پیشاهنگ بود. او در «تاریخ هنر باستان» هنر یـونان باستان را تحت تجزیه و تحلیل عمیق تاریخی قرارمی‌دهد و درآن رابطهٔ عمیق باشرایط‌طبیعی کشورها و تشکیلات دولتی را نشان می‌دهد.

یاکوب بورکهارت[1] (۱۸۱۸-۱۹۸۰) مورخ سویسی بـررسی تاریخ تمدن را ادامه داد، او حتی تأکید می کردکه این رشته باید به موضوع اصلی علم تاریخ بدل‌شود. کم کم تاریخ تمدن‌نویسان‌شروع به‌تحقیق جنبه‌های گوناگون حیات معنوی جامعه کردند.

مورخـان بـورژوایی بعد از همه متوجه بررسی مهمتـرین و پیچیده‌ترین زمینهٔ حیات جامعه کـردند. آنها تحت‌تأثیر مارکسیسم به زمینهٔ‌تاریخ‌اجتماعی، مسایلی‌راکه مربوط بامعیشت توده‌های‌زحمتکش بودکه همیشه اکثریت مردم را تشکیل می‌دادند، داخل کردند.

بررسی تاریخ طبقهٔ‌کارگر و جنبشهای انقلابی دراعصارمختلف تشدید شد و مارکسیستها دراین زمینه، طبعاً سالهای زیادی درمقام اول

1- Burchhardt

بودند. مورخان شوروی یکرشته آثـار مربوط به‌سرمایه و در مسایل آن واز جمله دربارهٔ طبقهٔ‌کارگر هم پیش‌از سال ۱۹۱۷ و هم سالهای بعد از آن، دربارهٔ تـاریخ عقاید انقلابی و جنبش در روسیه در قـرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، درتاریخ جنبش‌های دهقانان در دوره‌های مختلف به‌وجود آوردند.

درنتیجهٔ مساعی مورخان چند نسل اخیر درمدت یك‌قرن ونیم، اطلاعات عظیمی از حیات جامعه جمع‌آوری شد و هنوز هـم ادامه دارد. مسلماً صرفنظر ازکارهای عظیم انجام شده درمورد اطلاعات‌ما درگذشته هنوز «نقاط سفید» کم نیست، اما این معنی نیز وجود دارد که‌گذشته بی‌پایان است و شناسایی آن بی‌انتها.

بدین ترتیب، علم تـاریخ، هماره فضای علایق خود را وسعت می‌بخشد. هم‌اکنون تـاریخ خـواهان تحقیق همهٔ جنبه‌ها و زمینه‌های حیات جامعه و انسان اجتماعی است.

حقاً می‌توان گفت‌کـه مسئله‌ای، حادثه‌ای یا روندی در حیات جامعه وجود نداردکه به‌آن توجه نشده باشد.

ازآنچه که‌گفته شد چنین برمی‌آیدکسانی‌که درمدرسه باتاریخ به‌گونهٔ بـدی آشنا شده‌اند، چه اشتباه فاحشی می‌کنندکه می‌پندارند این انتخاب سادهٔ واقعیتها واسامی و سنوات وهمهٔ مسایل بررسی‌آن‌ـ تنها جهت طوطی‌وار از برکـردن است. چنین تـاریخی درحقیقت هیچ وجه‌اشتراکی باعلم ندارد، علمی‌که همواره زمینهٔ تحقیقات‌خود راگسترش می‌دهد و تکامل می‌یابد.

دانش امروزی تاریخ مانند دیگر علوم به‌کشف و جمع‌آوری

مدارك جدید و مطمئن ادامه می‌دهد، درآنها تعمق می‌کند و آنها را منظم می‌سازد و به مدارك نـاشناس روی می‌آورد و همهٔ قسمتهای تازهٔ آن را بدست می‌آورد.

بنابراین علم تاریخ تنها به‌جمع‌آوری مدارك اکتفاکرده وآنها را تحت نظم درنمی‌آورد. بلکه این علم روابط متقابل آنهارابرقرار می‌سازد، قانونمندی را درتکامل وقایع پیدا می‌کند. تنظیم آشکار ـ یکی کردن و گـروه‌بندی جدید ـ اجازهٔ نگرش به اشیاء از نقطهٔ نظر دیگری می‌دهد، گاهی امکان مشاهدهٔ چیزی را درآنها می‌دهدکه قبلاً از نظر افتاده بود و بدین‌ترتیب نتایج تازه‌ای می‌توان گرفت.

علم تـاریخ معاصر، بطوریکه دیدیم موضوعات خود را بسیار وسیع درك‌می‌کند ولی هرعلمی زمینهٔ خاصی داردکه علایق‌اصلی‌اش درآن متمرکز شده است. رشتهٔ علایق اصلی علم تـاریخ کدام است؟

اغلب چنین پاسخ می‌دهند: زمینهٔ تاریخ ـ گذشته است. ایـن البته درست است اما دقیق نیست: همهٔ‌گذشته نمی‌تواند به‌زمینهٔ‌کار آن داخل شود، چون گـذشته فوق‌العاده وسیع است. میدانیم‌که گذشتهٔ کیهان، زمین، دنیای جانوران وگیاهان هرکدام علم ویژه‌ای دارند از قبیل زمین‌شناسی، دیرین‌شناسی و غیره. ظـاهراً فقط یـك قسمت از گذشته سهم تاریخ می‌شود.

بیشتر مورخان اتفاق‌نظر دارندکه مواد علم تاریخ به‌نوبه‌خود حیات جامعه بشری در تمام پدیده‌های آنست. «دائرةالمعارف تاریخ شوروی» آنرا اینگونه بیان می‌کند: «این علم تکامل جامعه بشری را با همهٔ ویژگی و گوناگونی‌اش مورد مطالعه قرار می‌دهدکه به‌منظور

درك زمان حال و شناسایی دورنمای آینده است[1]».

اما جامعه ازافراد تشکیل‌می‌یابد وتاریخ جامعه ـ درواقع‌تاریخ مردم تشکیل‌دهندهٔ آنست. انسان محصول محیط اجتماعی است که همراه با تکامل آن تغییر می‌کند. جامعه را نمی‌توان از زندگی افراد تشکیل‌دهندهٔ آن درك نمود: فرد و جامعه شدیداً بهم مربوط‌اند و واحدی را تشکیل می‌دهند. بنابراین علم تاریخ بابررسی جامعه نمی‌تواند مردم جداگانه را مورد تحقیق قرار دهد. البته جامعه ـ اصلاً مجموعه ساده‌ای از واحدهای انسانی تشکیل‌دهندهٔ آن نیست بلکه چیز دیگری است که از حیث خصوصیت با آنها متفاوت است. این موضوع‌را بسیاری‌از دانشمندان بورژوایی نمی‌فهمند. چنانکه د. س. میل فیلسوف انگلیسی گفته است: «مردم با جمع‌شدن در جامعه، به‌چیز دیگری مبدل نمی‌شوند تا دارای خصایص دیگری شوند... انسان در زندگی اجتماعی خصایصی را دارا است که از قوانین طبیعی شخص ناشی می‌شود و ممکن است با آن متحد شده باشد. مجموعه علتها قانون کلی پدیده‌های اجتماعی است[2]» درواقع قوانینی که‌حیات جامعه را به‌عنوان یك واحد مشخص می‌سازند، هیچوقت باچیزهایی که رفتار افراد را اداره می‌کنند، مطابق نیست. برای درك صحیح اینها ـ لازم است روش مارکسیستی ماتریالیسم دیالکتیك را بکاربرد.

اما این‌سخن که موضوع علم‌تاریخ حیات گذشتهٔ جامعه وانسان

۱ـ «دائرةالمعارف تاریخ‌شوروی»، جلد ۶. م. ۱۹۶۵ـص۵۷۷ـ۵۷۸

۲ـ د. س. میل. سیستم منطق‌قیاسی‌و استقرایی. سن‌پترزبورگ، ۱۸۹۹. ص ۱۷۳.

اجتماعی در رابطهٔ نزدیك آن است، بـدان معنی نیست که مـا همهٔ محتوای علم تاریخ را احاطه کرده‌ایم. زیـرا حیات جامعه و انسان اجتماعی را علوم دیگـر اجتماعی ـ جامعه شناسی، اقتصاد سیاسی، روانشناسی اجتماعی وغیره مورد مطالعه قرار می‌دهند. می‌توان گفت که این رشته‌های علوم برخلاف علوم تاریخی، جامعه و انسان را در زمان‌حال مورد مطالعه قرار می‌دهند. اما مرز ما بین گذشته و حال تا اندازه‌ای شرطی است وهمواره با هم می‌آمیزند. علاوه بـر آن همه علوم دربارهٔ جامعه دائمأمجبورند به‌مراحل گذشتهٔ تکامل موضوع‌خود برگردند، زیرا جداسازی هرپدیده‌ای از وضع پیشین مشکل وگاهی حتی غیرممکن است. از این‌جا برمی‌آید که همهٔ علوم اجتماعی در واقـع تا اندازه‌ای علوم تاریخی هستند. بنابراین نمی‌توان موضوع تاریخ را تنها به‌جامعه‌گـذشته و انسان اجتماعی اختصاص داد: چنین تشخیصی دقیق نخواهد بود.

ظاهراً صفت اختصاصی موضوعی را کـه علم تاریخ بـدان می‌پردازد نباید درآنچه‌که بررسی می‌کند، جستجو نمود، بلکه باید درچگونگی بررسی جستجو کرد. تاریخ برخلاف سایرعلوم‌اجتماعی، انسان‌وجامعه را درتکاملشان مورد مطالعه قرارمی‌دهد وتوجه‌اصلی‌اش را به‌تحقیق دربارهٔ تغییراتی‌که در بریدگیهای‌گوناگون حیات جامعه روی‌می‌دهد، معطوف می‌دارد. مراحلی‌که جامعه و انسانهای‌اجتماعی خصوصاً در تکاملشان‌گذرانیده و پیشرفتهایی‌که در شرایط موجودیت جامعه و انسان همراه با تغییراتش به‌عمل آورده، مورد توجه تاریخ است.

تاریخ معین این پروسهٔ تغییر، موضوع علم تاریخ است.

خانوادهٔ علوم تاریخ

نتیجه قطعی تکامل علم تاریخ، تقسیم آن به‌تخصص‌های جدا-گانه بود. این علم به‌قدری واقعیتهای گوناگون اعصار و ملل راجمع-آوری نمود که فراگیری آن از عهدهٔ یك نفر خارج شد. امروزه حتی برای آشنایی با این دریای بیکران واقعیتها، نامها، تاریخها، وپدیده‌ها، مراجعه به کتابهـای راهنمای مخصوص لازم است. تقسیم و تخصیص علم تا به‌آنجا رسیده که درحال حاضر متخصصان در یك زمینه تاریخ گاهی خود را نسبت به‌همکارانشان کـه در سایرزمینه‌ها مشغول بکارند بی‌اطلاع احساس می کنند.

علاوه بر آن مطالعهٔ برخی از مسایل و اعصار مستلزم استفاده‌از منابع ویژه‌ای است و برای کار در آن زمینه‌ها نه‌تنها مهارتهای ویـژه بلکه اطلاعات خاصی لازم است. بدین‌ترتیب بـرای تحقیق تاریخ اقتصاد دانستن تولید صنعتی و مالیاتی و غیره ضروری است. بـرای تحقیق فرهنگ معنوی، هنرو ادبیات وغیره لازم است.

تخصص‌یابـی اطلاعات تـاریخی در وهله اول طبق عـلایم تاریخی صورت می گیرد: بدون در نظر گرفتن باستانشناسی کـه به-رشته‌های ویژهٔ علمی تقسیم می‌شود، دارای بخشهای تاریخ جـوامع

اولیه، دنیای باستان، قرون وسطی و جدید و سرانجام زمان جدیدتر (تاریخ معاصر) است. مرزمیان این رشته‌ها خیلی روشن نیست و تا اندازهٔ زیادی شرطی است. چنانکه خط‌الرأس میان تاریخ باستان و قرون وسطی را معمولا سقوط امپراتوری روم می‌دانند. همچنین خط‌الرأس‌مابین دورهٔ قرون وسطی و عصرجدید کمتردقیق است: آنرا یا به‌اصطلاح به‌تأثیر کشف جغرافیایی پایان قرن پانزدهم می کشانند یا مربوط به‌قرن شانزدهم می‌دانند. درشوروی مرزمیان قرون وسطی و عصرجدید را سدهٔ هفدهم می‌شمارند، هنگامی که طرحهای کاپیتالیسم درحال‌رشدنظام می گرفت، دقیق‌تربگوئیم انقلاب بورژوایی انگلیسی اواسط این قرن صورت می گرفت. مرزبین تاریخ جدید وجدیدتر را سال ۱۹۱۷ می‌دانند که انقلاب سوسیالیستی در روسیه صورت گرفت وآغاز تاریخ جدیدی درحیات انسان‌گردید.

بموازات تقسیم علم تاریخ «بصورت عمودی»، تقسیم آن «بصورت افقی» یعنی طبق تحقیق موضوعی صورت می گیرد. درحال حاضر مورخان در زمینه‌های تاریخ اقتصادی، تاریخ سازمانهای سیاسی، تاریخ سیاست خارجی، تاریخ جنگی، تاریخ جنبشهای کارگری وغیره تخصص پیدا می کنند، به‌مناسبت ظهور جنبه‌های تازه و تازه‌تر تحقیق تخصیص پی‌درپی به‌وجود می آید. برای رشته‌های دیگرعلوم‌نشریات ومجلات‌ویژه‌ای وجوددارد، برای مذاکرات مسایل ویژه، کنگره‌های جهانی تشکیل می‌شود.

ولی این تقسیم علم تاریخ پایان نمی‌یابد: تقسیم طبق اصول

جغرافیایی نیز انجام می‌گیرد. اکثر مورخان یك کشور واحدی را مورد مطالعه قرار می‌دهند و تنها گاهگاهی مؤلفی در آثار خود ناحیهٔ جغرافیایی وسیعی را در نظر می‌گیرد.

به‌موازات تخصص‌یابی دانشمندان در زمینهٔ تحقیق، تخصصشان طبق اصول حرفه‌ای صورت می‌گیرد. چنانکه عدهٔ زیادی از مورخان در دبیرستانها ومؤسسات عالی آموزشی تاریخ تدریس می‌کنند. ترویج علم تاریخ ویژگی آشکاری دارد. محققان امروزه در زمینهٔ آموزش وترویج اغلب به‌موضوعات وسیعی توجه دارند، ضمناً، هم آموزش علوم، هم ترویج آن اغلب باکار تحقیق درهم می‌آمیزد.

برای انتشار جنبه‌های متعدد علم تاریخ می‌توان فهرست جلساتی را پیش کشید که در سیزدهمین کنگرهٔ بین‌المللی علوم تاریخی که از ۱۶–۲۳ اوت سال ۱۹۷۰ در مسکو تشکیل شد. این جلسات شامل جلسات تاریخ تطبیقی، تاریخ دریایی، تحقیقات اسلاوها، تاریخ کلیسا، تاریخ شهرها، آمارنگاری تاریخی، تاریخ ادارات نمایندگی و پارلمانی، تاریخ مطبوعات، تاریخ جنبشهای اجتماعی و ساختمان اجتماعی، تمثال‌شناسی، سکه‌شناسی وغیره بود.

بموازات انجمنها، دیگر سازمانهای متخصصان نیز کار می‌کردند. فدراسیونهای بین‌المللی و جمعیتهای تاریخ حقوق، تاریخ اقتصاد، تاریخ هنر رومی، مطالعهٔ رنسانس، وخیلی موضوعات دیگر. محققان شوروی همچنین در تاریخ فکر اجتماعی، تاریخ جنبشهای کارگری، تاریخ شوروی وجهات دیگر تخصص می‌یابند.

تقسیم کار میان دانشمندان مورخ لحظه پیشرفت بود که کمك به‌تکامل بعدی علوم کرد و درعین‌حال دارای خطرات ویژه‌ای بود: این جریان فکر علایق دانشمندان را پیش می‌کشد و افق دانش آنها را به‌محدودیت تهدید می‌کند. با بسته شدن به‌دایرهٔ مسایل جزیی وقطع‌از رشته‌هایی که به‌زمینه‌های گوناگون فعالیت و دایرهٔ زندگی وی مربوط می‌شود، از نظر انداختن روابط کلی میان پدیده‌ها، مورخ را به‌خطر می‌اندازد وجایی را که همان مسایل جزیی درقرینه کلی اشغال‌می‌کند، نمی‌فهمد، ممکن است آنها را بی‌ارزش بداند. محقق در مبدل شدن به«دانشمند مورچه» که قسمت کار خود را انجام می‌دهد، بدون اینکه حدس بزند که کل‌را درنظرمی‌گیرد، خود را به‌خطرمی‌اندازد. چنانکه کوزما پروتکوف می‌نویسد: کمال متخصص، مانند پیله یکطرفه‌است. برنارد شاو به‌همین دلیل با ریشخند گفته است: دانشمندان درحالیکه می‌کوشند درباره کوچکترین موضوعات بیشترین مطلب را بدانند، سرانجام به‌این نتیجه می‌رسند که همه‌چیز را دربارهٔ یك‌چیزنخواهند دانست... درست است که این سخن یك شوخی ازطرف شاواست، اما دارای معنایی عمیق است.

دانشمندان از مدتها قبل این خطر را فهمیده‌اند. اما در مورد مورخان آ. بر محقق فرانسوی (۱۸۶۳-۱۹۵۴) درپایان قرن نوزدهم مبارزه علیه عدم ارتباط میان رشته‌های جداگانه اطلاعات تاریخی را آغاز کرد. او برای مبارزهٔ منظم عقاید بسال ۱۹۰۰ روزنامه ویژهٔ تاریخ را به‌نام «بررسی تلفیق تاریخی» به‌وجود آورد که در آن‌مقالاتی دربارهٔ مسایل‌بسیار گوناگون تاریخی‌چاپ می‌شد که برای همه‌تاریخ-

دانان‌سودمندبود. ل. فه‌ور (۱۸۷۵-۱۹۵۶) و م. بلوك(۱۸۸۶-۱۹۴۴) این‌کار را دنبال‌کردند، که مورخان رشته‌های مختلف تاریخی با آنها همکاری نزدیکی داشتند و برای تبلیغ این همکاری مجله «سالنامه» را تأسیس کردند (با نام «اقتصاد، جامعه، تمدن») که درحال حاضر هم منتشرمی‌شود. شکل همکاری مورخان رشته‌های گوناگون کنگره‌های بین‌المللی مشاوره‌ها، سمپوزیومها، وغیره است، که جهت مذاکرات مسایل گوناگون تشکیل می‌شود. برای تکامل علوم‌کارهای دسته‌جمعی اهمیت زیادی دارد که در موضوعات گسترده اطلاعات تاریخی منتشر می‌شود. نمونه چنین همکاری دانشمندان رشته‌های مختلف علم تاریخ «تاریخ جهان» ده‌جلدی است که در سالهای ۱۹۵۵-۱۹۶۵ در اتحاد شوروی منتشر شده است.

رشته‌های خاص تاریخ

به‌مناسبت طرح مسایل فنی تحقیقات تاریخی و روشهای کار روی انواع جداگانهٔ مأخذ، گروه ویژهٔ فرعی یا دقیقتربگوییم، رشته‌های علمی خاصی به‌وجودآمده‌اند.

نقطه مرکزی آنها را مأخذشناسی اشغال می‌کند که ذات‌مأخذ، رابطهٔ آن با واقعیت تاریخی، انعکاس حوادث وحقایق تاریخی در آن وهمچنین روش کار روی آن را تحقیق می‌کند. در میان این روشها مهمترین مقام‌متعلق به‌نقد مأخذ است: تشریفاتی که دریافت اطلاعات

فراوان ومطمئن از آنرا گذشته تأمین می کند، اجازه می‌دهد تـوجه اساسی و شایسته‌ای به آن بکنیم.

نقد مأخذ را اغلب به‌نقد بیرونی و نقد درونی تقسیم می کنند، [illegible] سند یاشاهداست- توضیح پیدایش، تاریخ، آشکار سازی ضمایم بعدی یا بیگانه و تحریفات دیگر. انتقاد درونی متوجه توضیح ارزشمندی و اطمینان همان مأخذ واطلاعاتی است که دربردارد تا اطلاعات جمع-آوری‌شده با اطمینان مورد استفاده قرار گیرند. درعین‌حال باید روشن ساخت که شاهد یك حادثه واقعاً آنرا دیده‌است یا نه والا خواه‌ناخواه بی‌اساس و من درآوردی خواهد بود. برای این‌کار لازم است رابطه شاهد را با حادثه‌ای که اتفاق افتاده است تعیین نمود و روحیه او را فهمید. واقعیت مطلق بعداز حذف آنچه که شاهد از خود بدان‌افزوده است باقی می‌مانـد. این روند پیچیده مستلزم مهارت ویژه‌ای است. رشته‌های خاص تاریخی را می‌توان به‌دوگروه تقسیم کرد: گروه اول اصولا فن مطالعهٔ منابع مختلف را بررسی می کند وگروه دوم مسایل کلی‌تررا تدارك می‌بینند.

درگروه اول دیپلوماتیك[1] یا علمی که اسناد تاریخی وقبل ازهر چیزامور اجتماعی-حقوقی را به‌منظورتعیین واقعیت آنها، درجه‌موثق بودن و زمان تنظیم آنها وغیره مورد مطالعه قرار می‌دهد، مقام مهمی دارد.

1- Diplomatique.

اصطلاح دیپلوماتیك (مأخوذ از کلمهٔ «دیپلم» است که در قدیم به‌سند حقوقی اطلاق می‌شده) را مابیلیون مورخ و دانشمند قرن هفدهم، علامهٔ بزرگ رسالات باستانی وارد علم ساخت. ظهور این رشته ارتباط با هدفهای عملی محض داشت. اسناد این نوع حقوق و دعاوی مهمی‌را تأیید کردند،از جمله حق مالکیت، وبنابراین ضرورت تعیین واقعیت آنها لازم‌آمد. مسئله واقعیت اهمیت خود را در تاریخ حفظ کرد ومورخان به‌مساعی خود در تدارك بعدی روشهای تعیین واقعیتها ادامه می‌دهند. امروزه موضوع دیپلوماتیك گسترش یافته است:این‌موضوع شامل همه اسنادی می‌شود که در آنها پیمان معاملات اقتصادی یا سیاسی وغیره ثبت گردیده. دیپلوماتیك پیدایش اسناد گوناگون را روشن می‌سازد، محتوا و شکل آنها و غیره را مورد مطالعه قرار می‌دهد ومتوجه جمع آوری بیشترین مواد حقیقی جهت درك گذشته است[1].

از آنجاکه اسناد رسمی، معمولا، مهرمی‌خورده است، نیاز به‌تحقیق درصحت و دنبال کردن شکل تحول، تأثیر سنتها در آن، کشف رمز زبان‌سمبولیك‌مهرها ونظایر آنها ظاهر گردید. بطوریکه‌علم خاصی دربارهٔ شناسایی مهرها به‌وجود آمد و مهرشناسی‌نام گرفت.

درسدهٔ هفدهم نشانهای دولتی‌موضوع مطالعه شد؛ مطالعه‌تمبر-های پستی تمبرشناسی تاریخی را شامل می‌شود.

۱ــ ر.ك. س. م. کاشتانوف، موضوع و مسایل و روشهای دیپلوماتیك.ــ در کتاب «مأخذ شناسی مسایل تئوریك و متدیك» م. ۱۹۶۸. ص ۱۳۸ــ۱۳۹

ضرورت یافتن گواهان مکمل برای تاریخ گذاری و تعیین واقعیت اسناد قدیمی، مورخان را مجبور به‌بررسی تاریخ تولید کاغذ، منجمله باصطلاح ملیله کاری یعنی علامتهایی که در گذشته روی کاغذمی گذاشتند و گاهی هم امروزه سازندگان آن می گذارند. آشنایی با این علایم و نشانه‌ها تعیین واقعیت اسناد باستانی را آسان می کند.

قسمت اعظم منابع تاریخی با دست نوشته شده است: به‌همین مناسبت مورخان به‌تحقیق شکل و روشهای تحریر حروف، ظهور حروف اختصاری و غیره مشغول شدند. علمی که نوشته‌های باستانی را مورد مطالعه قرار می‌دهد، خط شناسی نام دارد، کشف رمزنوشته‌های باستانی نیازمند اطلاعات ویژه‌ای است. از جمله شکل بزرگ کلمات اختصاری است: درنوشته‌های لاتینی در قرون وسطی تعداد آنها بالغ بر ۱۵هزاربود. ازآنجاکه برای مطالعه این نوشته‌ها اطلاعات زبانی خوب ضروری است، خطشناسی به‌رشته‌های باریکتری تقسیم گردید: خطشناسی اسلاوی، یونانی، لاتینی، مصری وغیره. خصوصیت نوشته‌ها مربوط به‌مواد بود: علاوه برکاغذی که در قرن پانزدهم در اروپا پیدا شد برای نوشتن از پلاکهای مومی و پوست یعنی پوست دباغی‌شده جانوران، خصوصاً گوساله استفاده می کردند. رشتهٔ خاصی از خطشناسی پاپیروس شناسی است که در قرن بیستم به‌وجود آمد. کشفیات متعدد پاپیروس در درهٔ نیل، اجازه داد برخی آثار مهم دورهٔ باستان را که قرنهای متمادی از بین رفته‌تصور می‌شدند، نظیر «قانون اساسی آتن» ارسطو، بازسازی گردند.

شاخه مخصوص خطشناسی راکتیبه‌شناسی تشکیل می‌دهد که

کتیبه‌های ساختمانها و مقبره‌ها و غیره را مورد مطالعه قرار می‌دهد. چنین کتیبه‌هایی گاهی تنها شاهد کتبی به‌نظر می‌رسند که از زمانهای باستان باقی مانده‌اند. اینها غالباً کپیه یا تقریر مختصر اسناد مفصل، بیشتر خصوصیت رسمی دارند. این نوشته‌ها به‌دقت جمع‌آوری و منتشر شده است.

کتیبه‌ها به‌عنوان مآخذ تاریخی امروزه هم اهمیت خود را از دست نداده‌اند، مثلاً کتیبه‌های بدست آمده از دیوارهای دژبرست، کمك به‌تعیین طولانی بودن دفاع قهرمانانه آن می‌کند. حقایق زیادی از تاریخ جنبشهای مقاومت درفرانسه، دانمارك، و دیگر کشورهادرست درنتیجه بررسی دقیق کتیبه‌ها روشن شده است.

مدالهاوسکه‌های ادوارو ملل مختلف را سکه‌شناسی موردمطالعه قرارمی‌دهد. سکه‌های فلزی درحوضه دریای مدیترانه ازقرن هفتم پیش ازمیلادبه‌دست آمده است. دولت خیلی‌زود ضرب سکه را درانحصار خودگرفت و وزن و کیفیت آنرا تضمین کرد. سکه‌های بدست آمده اززیرخاك اجازه می‌دهند تا تکامل روابط تجاری را در زمانهای بسیار دور روشن سازیم. مدالها وسکه‌ها به‌عنوان مدرك تاریخی به‌هنگام مطالعه هردوره‌ای اهمیت‌دارند. خصوصیات سکه‌ها ومدالهای بدست آمده وماده‌ای که آنها از آن ساخته شده‌اند، شکل‌وتصویر آنها، همگی جنبه‌های گوناگون دنیای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را روشن می‌سازند:

تصویرمدالها مبین پیدایش سمبولیك وتغییرات راه یافته در آن است. بطوری که جنبه‌های مهم تاریخ انقلاب وحکومت شوروی در

سمبولیك نشانهای این کشور بصورت مستقیم و غیر مستقیم انعکاس‌یافته است.

درگروه دوم رشتهٔ خاص تاریخی که مقام مهمی داردجغرافیای تاریخی است که مسایل کلی‌تر تحقیقات تاریخی را مورد بررسی و تحقیق قرارمی‌دهد. این رشته درحقیقت در مرزدوعلم تاریخ‌وجغرافیا قراردارد و اصول و روشهای مورد استفادهٔ هردورا، توأم می کند. جغرافیا همواره نزدیك به‌تاریخ بوده است. غیر ممکن است بتوان زندگی انسان را خارج از رابطه با محیط مورد بررسی قرارداد. ب.آ.ریباکوف آکادمیسین بسال ۱۹۶۴ منصفانه به‌مورخان توصیه کرد: «... دوری از عوامل جغرافیایی ـ فاصله گرفتن از رآلیسم است یعنی‌مطالعه جامعه‌خارج ازآن محیطی که در شکل گیری آن اثر گذاشته است[1]». اوضاع جغرافیایی به‌انسان شکل فعالیت و زندگیش را تحمیل می کند. اوضاع جغرافیایی می‌تواند در ساختمان جامعه خصوصاً درمراحل اولیهٔتکامل آن‌اثربگذارد. به‌میزان‌تکامل‌وسایل تولید و به‌میزان پیشرفت نیروهای تولیدی نقش محیط جغرافیایی تضعیف می گردد،امانمی‌تواند خود راکاملا اززیرحاکمیت آن‌درآورد.اوضاع جغرافیایی را عامل اصلی قراردادن اشتباه است.درعین‌حال انکارکامل آنهم درست‌نیست. مسئله تاریخ‌درهرمورد معین روشن ساختن روابط متقابل میان محیط وجامعه است.

اجزای متشکلهٔ جغرافیای تاریخی نقشه‌برداری تاریخی است

۱ـ «تاریخ و جامعه شناسی» م. ۱۹۶۴. ص ۵۹

که نه‌تنها برای تصویر پدیده‌های جغرافیایی بکار می‌رود، بلکه سلاح تحقیقات جغرافیایی نیزهست.

گاه شماری که اسلوبهای مختلف ثبت‌سنوات را مورد بررسی قرار می‌دهد، باید از زمرهٔ رشتهٔ خاص تاریخی گروه دوم دانست. ملتها از ازمنهٔ قدیم تغییرفصول و مدت‌سال را یادگرفته بودند، اما آنرا در تقسیم به‌واحدهای جزیی ـ روزها، هفته‌ها، ماهها ـ هرکدام بصورت خاصی محاسبه می‌کردند. برای روشن ساختن تاریخ دقیق وقایع تاریخی تقویم لازم است که هر کشوری در هر دوره‌ای‌برای خود پذیرفته است. مثلاً در دنیای اسلام محاسبهٔ سال از مهاجرت مجمد (ص) از مکه به‌مدینه صورت می‌گیرد که به‌سال ۶۲۲ میلادی اتفاق افتاده است (و در اصطلاح هجرت گویند). در بعضی از کشورهای شرق وسیلهٔ خاص سال شماری وجود دارد. علاوه بر آن دربرخی ازکشورها در دوره‌های خاصی تقویمهای ویژه‌ای به‌وجود آورده‌اند. بطوری که در فرانسه بسال ۱۷۹۳ تقویم انقلابی‌ای ارائه شد و این تقویم تا سال ۱۸۰۵ متداول بود.

رشته خاص مترولوژی، مقیاس وزن و طولی را که ملتهای گوناگون دراعصار مختلف پذیرفته‌اند مورد بررسی قرار می‌دهد و تناسب میان آنها و سیستم‌های معاصر را برقرار می‌کند.

یکی از قدیمی‌ترین رشته‌های تاریخ شجره‌شناسی است که انساب‌برخی از خانواده‌ها وطایفه‌ها و روابط خویشاوندی مابین آنها را بررسی می‌کند.

نام شناسی رشته ویژه‌ای است که اسامی خاص را موردمطالعه

قرار می‌دهد. این رشته به‌نوبه خود به‌نام‌شناسی جغرافیایی ـ علمی که دربارهٔ پیدایش نامهای جغرافیایی ـ ونام‌شناسی انسانی ـ علمی که‌دربارهٔ نام‌ها وطایفه‌ها به‌مطالعه می‌پردازد، تقسیم می‌شود. مطالعهٔ اسامی خاص درتاریخ اهمیت خاصی دارد. اسامی جغرافیایی طی هزاران سال صرفنظر از بعضی تغییر ظاهـری باقی می‌مانند. تاریخ اسامی و طوایف نیـز گذشته‌ها را روشن می‌سازند.

رشته‌های دیگـر علوم تاریخی نیز به‌این رشتهٔ خاص مـربوط می‌شوند: باستانشناسی (علم نشر مآخذ، آرشیو شناسی، متن شناسی وغیره.

هر کدام از این رشته‌های خاص کـه دارای انبوهی از مـدارك است، اصول ویژه‌ای را تهیه دیده که مطالعه آنها مستلزم زمان و آمادگی ویژه‌ای است.

«فرار» از تاریخ

علم تاریخ در روند تکاملی خود طی یك ونیم ـ دوقرن اخیر جای مستحکمی درردیف علوم بدست آورده است. در سراسر جهان تعـداد کثیری از مردم بدان مشغول می‌شوند که به‌تکامل خود ادامه می‌دهد. در سایه کوششهای این عده از محققان حجم اطلاعات ما در بـارهٔ گذشته دایماً رشد می کند، آنها دقیق‌تر، عمیق‌تر و مطمئن‌تر می‌شونـد. حقایق تازه‌ای روشن می‌شوند، مطالب معلوم با تفصیلات بیشتر مطالب نامعلوم را تحت‌الشعاع قرارمی‌دهد، نقش بعضی ازشخصیتها روشن‌تر می گردد ـ تصویر گذشته غنای بیشتری می گیرد.

پیشرفت اطلاعات تاریخی همچنین درتکامل آثار جدید دربارهٔ تاریخ انعکاس می‌یابد. در اواسط قرن نوزدهم کتابهای جدیدی در تاریخ، در عرض سال انگشت‌شمار بودند، امروزه آنها به‌ده‌ها هزار کتاب بالغ می‌شوند. ضمناً بطوریکه آمار نشان می‌دهد، سهم آثار موضوعات تاریخی درانبوه آثار چاپ شده افزایش می‌یابد که حاکی از رشد علاقهٔ مردم به‌تاریخ است. این علاقه در اتحاد شوروی قابل توجه است، چرا که در آنجا کتابهای تاریخی ـ حتا آثار جدی چند جلدی ـ به‌سرعت به‌فروش می‌رود. دربارهٔ این‌علاقه، فارغ‌التحصیلان دبیرستان‌نیزدر دانشکده‌های تاریخ، مؤسسات عالی تحصیلی،صحبت می‌کنند. علاقهٔ بی‌تردید به‌تاریخ درخارج نیزمشاهده می‌شود: دراین مورد بسیاری از مشاهده‌گران متفق‌القولند. مردم می‌خواهند گذشته راکاملتروبهتربدانند تا حال‌حاضررا بفهمند، آنها به‌پیشرفت اطلاعات تاریخی و امکان آن اطمینان دارند.

درعین‌حال در برخی از محافل خارجی ناباوری به‌علم تاریخ وجود دارد. در ادبیات و رشته‌های ادبیات اجتماعی وسیاسی کشورهای غرب گاهگاهی آشکارا اظهارنظر می‌شود که اطلاعات تاریخی مطمئن و دقیق نیستند و نمی‌توانند چنان باشند، این اطلاعات فقط خیالات باطل‌اند و تلاش مانفوذ به‌گذشته محکوم به‌شکست است، این «مانند پنجره‌ای است‌روبه تاریکی شب. ما آتشهای دوردست را می‌بینم، صداهای دوردست را می‌شنویم و دیگرهیچ[1]».

1_ J. B. Saunders. Historical Interpretation and American Historian ship. Ohio, 1966. P.34.

مورخ دیگر امریکایی براین اساس اظهار می‌دارد که: «تاریخ بیفایده است[1]».

بنا به‌قول ج. پلام مورخ انگلیسی، چنین روحیاتی دانشمندان و کشورآنهارا به‌زحمت‌انداخته‌اند. وی‌می‌گوید: «تعداد بسیار کمی از مورخان حرفه‌ای درتاریخ‌چیزی بیش از یك حرفه‌یا موضوع‌تدریس می‌بینند؛ عدهٔ کمی هم معتقدند که تاریخ می‌تواند میراث کلی انسان‌را نشان دهد، بیاموزد، جان‌بخشد، بهتروغنی‌ترسازد... تعداد اندکی از مورخان براین عقیده‌اند که هنرآنها کمی هدفی اجتماعی دارد و کمی هم وظیفه درهماهنگ ساختن مساعی و افکار انسانی... او با انـدوه می‌گوید: به‌نظرمی‌رسد مورخان به‌شکست طلبی راه یافته‌اند[2]».

ژ. هور مورخ فرانسوی از این عقیده پشتیبانی می‌کند و می‌گوید: «تاریخ نه‌تنها دور از علم است، بلکه دربرابـرآن است و در مفهوم مشخص از تضاد با علم قرار دارد[3]».

تنزل عقیده به‌تاریخ نسبت‌به‌سازمانهای رسمی آن نیزتأثیرمی‌گذارد. ل. گوتشوك‌مورخ آمریکایی باابراز شکایت می‌گوید:«هنگامی که‌حکومتها می‌خواهندسفارشی‌دریافت دارند، به‌دلیل مسایل‌اجتماعی یا درمسایل تنظیم برنامه‌ها به‌دانشمندان علوم سیاسی یا جامعه‌شناسان

1_ J. Malin on the Nature of History. Londoo, 1954.p.39

2_ J. Plumb. Crisis in Humanities. London, 1964, p. 25-26-28.

3_ J. Hours. Valeur de L'histoire, Paris. 1954, p. 137

یا اقتصاددانها روی می‌آورند و به‌ندرت به‌مورخان متوسل‌می‌شوند[1]».

درجهٔ تخصص در ایالات متحدهٔ امریکا در تکامل علوم تاریخی مبلغ ناچیزی را درمقایسه با هزینهٔ علوم دیگرتشکیل می‌دهد. مورخ انگلیسی می‌نویسد: «تاریخ امروزه کمتر از گذشته ارزش دارد، آنـرا دیگردرزمینه‌های فعالیت انسان ملاك عمل قرارنمی‌دهند[2]».

این‌اظهارات تازگی ندارد: درپایان قرن نوزدهم‌چنین‌سخنانی گفته شده است. اما امروزه تعدادآن‌فوق‌العاده بیشترشده ولحنشان‌نیز شدیدتر گردیده است.

بدین‌ترتیب، درمقابل ما عقاید ضد ونقیض آشکاری وجوددارد: در دوره‌ای که ادراك علمی گـذشته موفقیتهای زیـادی انجام داده و دوره‌ای که دربرابربشرمسایل مشکل بروزکرده است، اعتقادبه‌تاریخ درخارج آشکارا سقوط کرده است. این موضوع چگونه توضیح داده می‌شود؟

علت اصلی را باید در فضای معنوی جامعهٔ بورژوایی جستجو نمود: بی‌اعتمادی بورژوایی به‌سیادت خود، ترس ازآینده در رابطهٔ آن نسبت به‌گذشته نیزمنعکس می‌شود. علت بدبینی، نسبیت گـرایی، ضد تاریخی مبارزکه اروپای غربی و امریکا را فراگرفته، در این‌جـا نهفته است، پ. اسمیت مورخ امریکایی آشکارا به‌این‌موضوع اعتراف

1_ L. Gottschalk. Understanding History. A. Primer of Historial Method N.Y., 1954, p. 210

2_ D. L. Keir. Old Ways and New in History - «Irish Historical Review», 1967, March, p. 216.

دارد. وی می‌گوید که امروزه اعتماد گذشته به‌توانایی انسان، آنگونه که از خصوصیات دورهٔ اعتلای فرهنگی (روشنگری) بود ازبین‌رفته است: این اعتماد «یا احساس ناتوانی انسان در برابر روحیهٔ شخصی ومسایل ساختمان اجتماعی وسیاسی تغییریافته است. چون تسلط انسان به‌طبیعت افزایش یافته ولی تسلط او خود روبه‌کاهش نهاده است[1]».

این مورخ امریکایی صفات ویژهٔ ایده‌ئولوژی بورژوایی معاصر را دریافته است ولی بصورت نامشروعی آنرا به‌تمام طبقات گسترش داده است. ر. ویتارام مورخ اروپای غربی نیز مانند اسمیت متمایل به‌همگونسازی روحیهٔ بورژوازی با نظریات نمایندگان همهٔ طبقات اجتماعی است.

گ. میرگوف فیلسوف امریکایی با تصدیق علایم مشابه، آنهارا چنین‌توضیح می‌دهد. او می‌نویسدمردم مدتهای مدیدی امیدواربودند که «با درك طبیعت وتاریخ، انسان قربانی آن نخواهد شد. بلکه فرمانروایی شخصی عاقلانه به‌وجود خواهد آورد، وسرانجام ارباب‌تاریخ خود خواهد شد». مردم با ملاك عمل قراردادن این ایده‌آل سعی می‌کردند مسیحیت را جانشین «مذهب اشرافی» جدید، مذهب عقل سازند. این تلاش به‌موفقیت نیانجامید. «شکست این مذهب اشرافی اثرسنگینی روی فرهنگ معاصربجای گذاشت. انسان ظاهراً کلیدعقل و در عین‌حال سیادت برتاریخ خود را از دست داد. این دو فقدان مددکار این اعتقاد شد. بنا به‌گفتهٔ شکسپیر: «تاریخ غوغا وخشم‌انجام

1– P. Smith Historians and History N.Y. 1964, p. 239.

یافته‌است،اما فاقد معنی است». نویسنده از «مفهوم روزافزون‌بی‌معنی یودن تاریخ[1]» حرف می‌زند.

انگیزهٔ بی‌معنی بودن تاریخ گاهگاهی درادبیات اروپای غربی و ایالات متحدهٔ امریکا طنین انداز می‌شود.

تنزل‌نفوذ تاریخ با احیا وتقویت نفوذ عقایدگوناگون‌ارتجاعی منجمله تئوریك همراهی می‌شود. مورخان ارتجاعی آشکارا اظهار می‌دارند که فقط خداوند به‌تاریخ مفهوم می‌بخشد و نجات بشر، در تئولوژی است. عقاید ایده‌آلیستی تاریخ نقش بزرگی را شروع به‌ایفا می‌کنند. فضل‌فروشی و تئولوژی مد می‌شود، کسانی چون اوگوستین بلاژنی و فوما آکونیسکی (*Thomas Aquinas*) از این جمله‌اند. فیلسوف و نویسندهٔ ارتجاعی فرانسوی ژ. مارتین درکتابی تحت عنوان «فلسفهٔ تاریخ» اظهار می‌داردکه تاریخ را خداوند اداره می‌کند. تاریخ بگفتهٔ او «اصلاً مسئله‌ای نیست که قابل حل باشد، بلکه رمزی است که فقط می‌توان مشاهده کرد[2]».

ك.روسمان مورخ آلمان غربی اظهار می‌دارد: «تاریخ آفرینش جهان توراة امروزه برای ما واقعی‌تراز اطلاعات علمی است[3]».

1_ H. Meyerhoff. Philosphy and History in our time N.Y. 1959, p. 9,22.

2_ J. Maritain. on the Philosophy of History p. Smith OP. cit., p. 78

3_ K. Rossman. Deutsche Geschichtswissenschaft von Lessing bis Jaspers. Bremen, 1959.

بنابراین علت اصلی «فرار از تاریخ» برخی‌از مورخان‌خارجی از فضای منحط معنوی جامعه بورژوایی ریشه می‌گیرد. ولی علاوه براین علت اصلی، نقش مهم دربحران اندیشه معاصربورژوایی‌تاریخ را نکته دیگری یعنی مشکلات واقعی مربوط به‌شناسایی گذشته و مشکلاتی‌که از طبیعت پیچیدهٔ‌گذشته، از خصوصیات روشهای‌مطالعه [illegible] بورژوایی را به‌مخمصه انداخته است و برخی از آنها را وادار کرده بگویندکه شناسایی بی‌غرضانه غیرممکن است.

درآثارپیشرفته دربارهٔ بحران معنوی جوامع بورژوایی فراوان سخن رفته و توجه فوق‌العاده کمتری به‌مسایل ادراکی مصروف شده است.مورخان پیشرفته، ظاهراً باناباوری‌درتاریخ راتشخیص‌نمی‌دهند، اما نمی‌توانند اظهاراتی‌که مربوط‌به‌مسایل مهم این‌علم است‌بیجواب بگذارند.

بایدآنچه را هم‌که ایده‌ئولوژیستهای بورژوایی درحمله‌های خود به‌ادراك تاریخی، مسایل اساسی علوم، منجمله مسایل قابل درك گذشته را تحت تردید قرار می‌دهند درنظربگیریم به‌عبارت دیگرآنها حق تاریخ را در زندگی به‌عنوان علم انکار می‌ورزند. ما نمی‌توانیم چنین اظهاراتی را نادیده بگیریم: ما مکلفیم بحث‌کنیم و ثابت‌کنیم که اعتقاد ما درباره قابل درك بودن گذشته، خوش‌بینی تاریخی ما

1-- G. Elton. the Practice of History. London, 1967 p. 45_46.

متکی به«آرزوهای خوش‌آیند» نیست، بلکه متکی بـراساس استوار علمی است.

چنیـن بحثـی باید به‌نفـع مـا بـاشد. در جریان این بحث علم پیشرفته تاریخ فراتر رفته و استحکام خواهد یافت. آخر بخوبی معلوم است که علم پیشرفته تاریخ، بهیچوجه احکامی نیست که باید به‌آسانی فراگرفت، نسخه آماده‌ای برای حل تمام مسایل نیست، بلکه آموزش زنده‌ای است، روش خلاقه‌ای است جهت حل آنها.

مورخان‌مارکسیستی با پرداختن به‌بحث تاریخ‌نگاری بورژوایی موظفند نه‌تنها اشتباهات‌را نشان دهند، بلکه‌علل آنها را روشن سازند. نمونه درخشان چنین مباحثه‌ای، مبارزهٔ و. ای. لنین بـا ایـده‌آلیسم فلسفی است.

او می‌نویسد: «ایده‌آلیسم فلسفی از نقطه‌نظر ماتریالیسم خشن، ساده و مجرد، تنها یك‌چرند است. بـرعکس از نقطه‌نظر ماتریالیسم دیالکتیکی، ایـده‌آلیسم فلسفی یکطرفه، مبالغه‌آمیز، ـ(*Dietzgen*) *Uberschwengliches* رشد (پف کردن، بـاد کردن) یکی از صفات، جنبه، حدود آشنایی مطلق، جدا شده از مادر و ازطبیعت، مقدس‌است. ایده‌آلیسم موهومات است. اما ایده‌آلیسم فلسفی راهی («صحیح‌تر» و «غیرازآن» راهی است که به‌سوی خرافات از طریق یکی ازنشانه‌های ادراك بی‌تردید پیچیدهٔ انسان (دیالکتیك)» است.

بدین‌ترتیب روشن است که برخی از عقاید مورخان‌بورژوایی درنگاه اول آنطورعجیب‌وگمراه‌کننده به‌نظرمی‌آیند: آنها دربررسی نـزدیك یا بصورت انعکاس برخی نکات مهم در رونـد ادراك به‌نظر

می‌آیند ـ گاهی در لفاف نامعقول ـ یا انعکاس در دشواری این ادراك.

موضوع سر اینست که علم تاریخ با اتکا به‌این متدلوژی و رشته‌های دیگر علوم و نیل به‌دریافت آن مقدار اطلاعات دقیق و مطمئن از ناحیهٔ خود، با برخی خصوصیات علوم دیگر فرق دارد که ما در بخش‌های بعدی آنها را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

بخش سه

مورخ به‌هنگام کار

ویژگیهای علوم‌تاریخی و کاربردروش‌های تحقیق آن ازخصوصیات مدارکی که‌مورد مطالعه قرارمی‌دهد سرچشمه می‌گیرد. هرعلمی با موضوع خاص خودکه دارای خصوصیات ویژه‌ای است، سروکار دارد. ف. انگلس می‌نویسد:«ماده ـ چیزمتحرکی است ـ اشکال‌وصور مختلف همان‌چیزرا تنها پس ازحرکت می‌توان شناخت؛ خاصیت جسم فقط درحرکت مشاهده می‌شود؛ دربارهٔ جسمی که در حرکت نباشد، هیچ حرفی نمی‌توان زد. پس، طبیعت جسم متحرك ناشی از شکل حرکت است[1]».

۱ـ ك.مارکس و ف.انگلس. تألیفات، جلد ۲ ص ۵۶۴

واقعیت تاریخی

یکی از مهمترین جنبه‌های تاریخ، جمع آوری و مطالعهٔ واقعیتها، این سلولهای اولیهٔ حقیقت است. آنها گویی موادی هستند که اطلاعات علمی از آنها بوجود می آید. علم تاریخ در رابطه‌اش با واقعیتها، تفاوتی با دیگر رشته‌های علوم ندارد. مورخ همواره در جستجوی یافتن چیز تازه‌ای است که قبلا واقعیتی ناشناخته بود. او تا این واقعیتها را مشاهده می کند، پیش از اینکه در سیستم اطلاعات وارد کند، دقیقاً تحت آزمایش و تجزیه و تحلیل و مطابقه می گذارد. او تئوری خویش را فقط براساس واقعیتها بنا می‌نهد، زیرا می‌داند که هر ادراکی که برمواد مشخص استوار نباشد، بی‌ارزش است.

ضمناً واقعیتی که علم با آن سروکار دارد؛ بهیچ‌وجه دارای پدیدهٔ ساده‌ای نیست.

با همهٔ سادگی ظاهری‌اش فرق العاده پیچیده است و در خصوصیات و ویژگیها و خصیصه‌هایش متضاد است. همچنین لازم است یادآوری کنیم که میان واقعیتها و تعمیم، رابطهٔ نزدیکی وجود دارد. یکی از فلاسفهٔ شوروی می‌نویسد: «درسیستم ادراك علمی واقعیت شدیداً با تئوری مربوط است. تئوری در تصدیق ادراك اثر می گذارد، امانه فقط در تعبیر، بلکه کاوش علمی و هدف محقق را رهنمود می‌شود[1]».

د.س.میل نیز به این رابطه اشاره کرده و می‌نویسد «واقعیتهای

۱ــ ل.س.مرزون، مسئلهٔ واقعیت علمی، ل. ۱۹۷۲، ص ۱۵ــ۱۶

یکسانی که ما بر اساس آنها تعمیم‌های استقرایی‌مان را به‌وجود می‌آوریم، بعید است بتوانند مشاهدات یکسان بدست دهند»: در هـر فعل مورد مشاهدهٔ ما دست کم یك نتیجه‌گیری یعنی تعمیم وجوددارد، از احساس به‌وجود شیئی و از نشانه- به‌تصور کلی شیئی می‌رسیم[1].

مورخان فوراً طبیعت بغرنج واقعیت و رابطهٔ نزدیك آن بـا

دوم و به‌خودی‌خود معلوم بود. وظیفهٔ محقق به‌نظر آنها کاملا ابتدایی بود: این وظیفه به‌آشکارسازی و جمع‌آوری واقعیتها محدود می‌شد. آنها بدون ارزیابی رابطهٔ نزدیك میان شخصیت محقق وواقعیتها تصور می‌کردند که دانشمند می‌تواند کناری بایستد به‌تصور اینکه‌خودواقعیتها تقریباً بصورت اتوماتیك به‌کشف حقایق می‌کشاند.

آنها با ملاك عمل قراردادن این، با بی‌اعتمادی آشکار و حتی احتیاط متوجه تعمیم می‌شدند.

اعتقاد بسیاری از مورخان به‌این مطلب که واقعیتها صرفنظر از تعمیم وجود دارند، به‌این نقطه نظر مربوط بود. بلی، آنها در واقع صرفنظر از تعمیم وجود دارند، ولیکن بدون تعمیم بازسازی صحیح آنها درادراك مورخ غیرممکن است.

برخی ازمؤلفان دشواریهای بیان‌دقیق واقعیت رادرست‌ارزیابی می‌کنند ولی هنگامی به‌اشتباه می‌افتند که واقعیت وتعمیم را درمقابل هم‌قرار می‌دهند. واقعیت بدون تعمیم گنگ باقی می‌ماند. هرنوع‌بیان

۱ــ د.س.میل، سیستم منطق قیاسی و استقرایی. سن‌پطرزبورگ. ۱۸۹۹. ص ۵۸۵

واقعیت درهردرجه‌ای تعمیم آن است.

بـرای فهم درست طبیعت واقعیت تاریخی لازم است تـوجه ویژه‌ای به‌این‌مسئله نمود. اولین‌گام برای مطالعهٔ ذات واقعیت درپایان قرن نوزدهم برداشته شد، ولیکن نفوذ نئوکانتیسم و پراگماتیسم مانع حل صحیح مسئله گردید. در نتیجه بجای نظریهٔ ساده قبلی نظریـات دیگری پیش آمد، ولیکن آنها نیز به‌همان اندازه اشتباه‌بودند. عقیـده به‌واقعیت به‌عنوان یك پدیدهٔ روانی محض، گسترش وسیعی پیدا کرد. ش. لانگلوآوش.سن‌اوبوس مورخان فرانسوی گفته‌اند که «واقعیتهای تصور شده مورخ کاملا ذهنی هستند[1]». آنها با ملاك عمل قـراردادن آن می‌پنداشتند که واقعیت با نیروی طبیعی خود شکل تاریخی نمی‌گیرد، بلکه بسته به‌این است که، چگونه شناخته می‌شود، گویا مورخ آنرا به‌وجود می‌آورد. همانطورکه جلسهٔ سنا برای شرکت‌کنندگان درآن واقعیت تاریخی نخواهد بود: این جلسه تنها درصورتی‌واقعیت تاریخی بخود می‌گیردکه مورخ آنرا مورد مطالعه قـرار دهد[2]. این مسلماً یك ایده‌آلیسم محض است.

ك.بکر مورخ آمریکایی دراین‌راه‌گام را فراترنهاده بعداً بطور‌کلی‌حقیقت واقعیت‌تاریخی را انکارمی‌کند واظهارمی‌داردکه واقعیت تنهادرتصور مورخ‌وجود دارد: اومی‌نویسد:واقعیت «فقط یك‌سمبول، یك فرمول‌بندی ساده‌ای است‌که تعمیم هزارویك واقعیت ساده‌است.

۱ــ ش. آنگلوآوش.سن‌اوبوس، مقدمه‌ای‌برمطالعهٔ تاریخ سن‌پطرزبورگ ۱۸۹۹. ص ۱۷۵.

۲ــ ایضاً ص ۴۹

بکر باملاك عمل قرار دادن آن واقعیت تاریخی را «چیـزی واهی و غیرقابل فهم» می‌نامد[1]». بطوریکه‌می‌بینیم، بکردرعین‌حال در وجـود واقعیت تاریخی تـردید دارد و آنرا با تعمیم یکی می‌داند. مـورخ معاصرفرانسوی‌همهٔتوجهش را به«و» معطوف‌می‌دارد، آنگاه‌می‌نویسد: «اکنون می‌دانیم که درجهان و در تاریخ، واقعیتی وجود ندارد[2] ».

بدین‌ترتیب، در جـریان مطالعه ادراك واقعیت تاریخی مـورد تجدیدنظر اساسی قرار می‌گیرد. دانشمندان بورژوایـی این مسئله را روشن نساخته بلکه فقط بغرنج‌ترساخته‌اند. عقل‌سلیم انسان‌نمی‌تواند با اعتقاد برغیرحقیقی بودن واقعت کناربیاید، این اعتقاد به‌نظراومهمل می‌آید. اما برای ردکردن این مهمل‌لازم است منشأ آنرا بشکافیم.

موضوع‌اینست که‌واقعیت تاریخی، هرچند که بادیگرواقعیتها وجه مشترك دارد، دارای برخـی خصوصیات ویـژه هم هست. اولین خصوصیت واقعیت تـاریخی در پیچیدگـی فوق‌العادهٔ آن‌است. هر واقعیت تاریخی ساده‌را می‌توان از جنبه‌های گوناگـون مورد مطالعه قرارداد. بطوریکه کشف آمریکا توسط کریستف کلمب، ورقی‌ازتاریخ اکتشاف راه دریایی بـه هند و توسعهٔ دریانوردی، لحظه‌ای ازمبارزهٔ طولانی بخاطر سیادت در دریاها میان اسپانیا و پرتقال، نتیجهٔ جنگـ داخلی دراسپانیا، حادثه‌ای اززندگی کریستف کلمب، وسرانجام آغاز

1– C. Becker. What are Historial Facts?

تقریظی بر کتاب: ای.من. کن. ایده‌آلیسم‌فلسفی و بحران علوم تاریخی‌بورژوایی. گزارشهای انتقادی فلسفه عصرامپریالیسم. م. ۱۹۵۹. ص ۲۳۸–۲۳۹.

2– J. Hours. Valeur de L'histoire. Paris, 1960,p.55.

تسخیر آمریکا است. سیمای واقعیت تاریخی عوض‌می‌شود. باسطوح مختلف بسته به‌رفتار با آن وبسته به‌هدفها ونظرات مورخ و بسته به قرینه‌ای که واقعیت در آن نهفته به محقق باز می گردد، می‌توان گفت مادام که کثرت بی‌انتهای رفتارهای گوناگون نسبت‌به واقعیت تاریخی وجود دارد، این واقعیت بی‌پایان است. ضمناً درچند مورد، برخی جنبه‌های واقعیت تاریخی حتی تضاد آشکاری نشان می‌دهند. چنانکه حمله وست‌گوتها درسال ۴۱۰ میلادی به‌روم درعین‌حال ضربه‌ای به امپراتوری‌روم، سرآغازپایانش‌واولین‌گام دراستقرار دورهٔاجتماعی‌ـ اقتصادی جدیدبود: بجای برده‌داری فئودالیسم آمد. ارزیابی چنین واقعیت متضادی، کاری است بس‌مشکل.

خصوصیت مهم واقعیت تاریخی در رابطهٔ محکم آن بادیگر فاکتها است.

سواکردن واقعیتهای‌جداگانه، حذف‌آنها ازقرینه، ازتاروپودی ازآنها بافته‌شده، درهمهٔ علوم همراه بامشکلاتی است. ولیکن‌درعلوم طبیعی، صرفنظر از این اشکالات، واقعیتهای بسیاری را به‌هر حال می‌توان جداکرد وجداگانه مورد بررسی قرار داد. این تشریفات در علوم اجتماعی فوق‌العاده مشکلترو اساسی‌تر و خطرناك تراست، زیرا درنتیجهٔ چنین عملیاتی، رابطهٔ همان واقعیت باقرینهٔ اجتماعی شکسته می‌شود، رابطه‌ای که درآن جای‌داشت وخودواقعیت‌گاهی مفهومش‌را از دست می‌دهد.

علاوه برآن باید درنظرگرفت که مورخ باواقعیتهای‌گوناگون بی‌پایانی‌برخوردمی کند: دربرابروی‌حیات اقتصادی،اجتماعی،سیاسی

ومذهبی قرار دارد. واقعیتها در هر کدام اززمینه‌ها ظاهر، معنی‌و خصوصیت واعتبارخود را دارند. آنها ممکن‌است اتفاقی باشند ویا [illegible] ماهمهٔ‌آنها راتحت یك‌نام جمع می کنیم و واقعیت‌تاریخی می گوئیم ولیکن مورخ باید آنهارا طبقه بندی‌نماید وازحیث اهمیت توزیع کند تا جای هریك را در روندتاریخی‌نشان دهد.

وضع به‌این جهت مشکل‌می‌شود که درنقش واقعیتهای‌تاریخی اغلب نه‌تنها پدیده‌های واقعی‌حقیقت بلکه تصورات تحریف شده در بارهٔ‌آنها نیزچون افسانه وقصه داخل می‌شوند. بعنوان نمونه می‌توان باصطلاح افسانه‌دربارهٔ ناپلئون راکه پس ازمرگش درفرانسه بوجود آید، یادکرد. بسیاری از فرانسویان که ازنحوهٔ نوسازی مأیوس شده بودند، نظام امپراتورفقیدرا ایده‌آل پنداشتند وفراموش کردند که‌اودر زندگی‌حقیقی‌اش ستمگربیرحمی بود، وسیاست وی‌برای‌ملت فرانسه قربانیان فراوانی ببارآورد. وهرچنداین افسانه‌با حقیقت‌تاریخی وجه اشتراك بسیار کمی‌داشت، اما نقش بزرگی‌در تاریخ سیاسی‌فرانسه در یکصدسال اخیر به عهده داشته‌است.

یك خصیصهٔ دیگرواقعیت تاریخی (و واقعیتهای بسیاری که بوسیلهٔ علوم دیگر مورد بررسی قرارگرفته) عبارت است از اینکه در خود، خصوصیت فردی وعمومی‌راتوأم می کند. مطالعهٔ واقعیتها درهمهٔ علوم برای توضیح کلی، برای‌برقراری ارتباط میان‌آنهاو کشف قانون بکار می‌رود. اما نسبت‌به‌خود واقعیتها میان تاریخ وسایرعلوم‌اختلاف اساسی وجود دارد. دربسیاری ازعلوم، مثلا درشیمی، فیزیك و علوم

دیگر، پس از استقرار روابط و توضیح کلیات خود واقعیت، خصوصیات فردی‌اش و موقعیتش در زمان و مکان دیگر قابل توجه نیست. واقعیتها بصورت فردی تا زمانی در این‌جا زندگی می‌کنند که به‌نتیجه نرسیده باشند، قانونی مقرر نشده باشد، اما بعد آنها با میلیونها واقعیت دیگر متحد می‌شوند و از مد نظر دانشمند ناپدید می‌گردند. می‌توان گفت که آنها گویا خارج از زمان وجود دارند، مثل اینکه برای این علوم نقش کمکی دارند. سفر ادینگتون که در سال ۱۹۱۹ به آفریقا جهت مشاهدهٔ کسوف کامل خورشید صورت گرفت، چون انحراف شعاع نور را تعیین نمود، نظریهٔ آ. اینیشتین را تأیید کرد و بدین‌ترتیب صحت نکات اصلی تئوری نسبیت را ثابت نمود. این واقعهٔ مهمی در تاریخ علم بود، ولی برای خود فیزیکدان نه‌جای سفر اهمیت اساسی دارد و نه تاریخ دقیق آن، بلکه تنها نتیجهٔ این سفر مهم است و آن واقعیت تأیید کننده‌ای است که نشان می‌دهد جاذبه علت خمش (انحراف) نور در صحرا است.

واقعیت تاریخی بر خلاف فیزیك صورت فردی ویژهٔ خود را دارد و خارج از زمان و مکان قابل فهم نیست.

در این جا این پرسش اساسی مطرح است که آیا واقعیت هاو پدیده‌ها در تاریخ تکرار می‌شوند؟ اگرما واقعیتی را درمجموع باهمهٔ خصوصیات ویژه‌ومشخص‌بودن و کمالش مورد بررسی قراردهیم، به این نتیجه می‌رسیم که واقعیت دیگری به‌همان صورت هرگزدرتاریخ نبوده و نمی‌توانست باشد. باوجود این می‌توان بصورت دیگری‌این کار رابررسی کرد. با بررسی واقعیتی‌می‌توانیم موقتاً ازخصوصیتهای فردی و ویژگیهای آن دست برداریم و آنرا در ردیف دیگرپدیده‌های

مشابه قراردهیم؛ دراین‌صورت بدون اشکال خاصی برای آن درگذشته کم وبیش مشابه نزدیکی پیدا خواهیم کرد، سطح انتزاع هرقدر از شرایط معلوم موجودیت آن واقعیت و خصوصیتش بیشتر باشد، بهمان اندازه مشابه خواهیم یافت. تصرف باستیل در تاریخ فقط یك بار اتفاق افتاده است ـ واین واقعه منحصربفرد و تکرارنشدنی است. ولیکن در انقلاب هر ملتی باستیل‌هائی بوده است، که خلق‌قیام کننده مجبور شده با جنگ تصرف کند.

از آنچه که گفته شد روشن می‌شود که با چنین تسهیل زود باورانه‌ای اعتقاد مورخان در بیطرفی کامل دربارهٔ واقعیتهای تاریخی دیکته شده بود. مورخ واقعیتها را جستجومی کند، فقط‌برخی از مقادیر بی‌شمار را انتخاب می کند وآنها را ارزیابی می کند. با بیرون کشیدن واقعیتها از نیستی، آنها را در سیستمی داخل می کند، و مفاهیمی بدان می‌دهد. بدین ترتیب واقعیت هرچند که یك‌حقیقت‌عینی است و مستقل از مورخ وجود دارد، درعین‌حال در بازتابش درعقل مورخ ممکن است غرض معینی داخل شود. مسلم است که مورخ واقعیت را« نمی‌آفریند »، اما نقش وی را نباید نادیده گرفت.

پیشتر از اهمیت بزرگ تعمیم‌ها یا نتایج کلی یادکردیم. آنها را همواره باید با نتایج کلی‌مقایسه نمود. روی‌آوردن‌به تعمیم‌عجولانه گاهی منجر به بروز ادراك سطحی می‌شود، که به هنگام اولین تماس باواقعیتها از هم پاشیده می‌شوند. با وجود این کاربرد محتاطانهٔ تعمیم لزومی به مقایسه با واقعیتها ندارد: آنها در عمل جدایی ناپذیرند. فرضیهٔ مقدماتی یعنی تعمیم، درهمهٔ مراحل تحقیق ـ هنگام آشکار

ساختن واقعیتها، در موقع انتخاب آنچه که به کارمربوط است، موقع ارزیابی آنها و غیره ضروری است. تعمیم به واقعیتها مربوط است، ولی واقعیتها هم تا اندازه‌ای به تعمیم ارتباط دارند.

قانون در تاریخ

چنانکه پیش‌ازاین گفته شد، علم با انواع دیگرفعالیتهای ذهنی این تفاوت را دارد که بموازات درك واقعیتهای‌حقیقت، به‌اصل‌پدیده روی‌می‌آورد ومی‌خواهد میان‌آنهارابطه برقرار کند وسرانجام‌فرمول کلی‌تر این رابطه‌ها را بصورت قانون بیرون بکشد.

این مطلب دربارهٔ تاریخ نیزصادق است.

علوم تاریخی بورژوایی در رابطه خود با قانون چند مـرحله را پشت‌سرگذاشته است.

تقریباًدرطول قرن‌نوزدهم این باور درمیان مورخان‌رواج‌داشت که قوانین تاریخ عینی هستند. به‌همین جهت تحت تأثیر پوزیتویسم قوانین حرکتهای جامعه انسانی‌رابا قوانین طبیعت همگام می‌کردند: تفاوتی در میان آنهـا نمی‌دیدند. ا. چنی امریکایی مورخ مثبت‌گرا- (*Positivist*) می‌گوید که «تاریخ انسان شبیه حرکت اجرام‌آسمانی است که طبق قوانین تغییرناپذیر و مستقل می‌گردند» و رفتارآنها هم مانند قانون جاذبه یا تکامل طبیعی اجتناب‌ناپذیراست.

اومی‌گوید که تاریخهای جامعه ازشش قانون پیروی می‌کنند:

توالی، تغییرپذیری، استقلال، دموکراسی، توافق میان مردم‌وپیشرفت اخلاقی. او. بەجوت نویسندهٔ انگلیسی می‌پندارد که عامل اصلی در تاریخ جامعه قانون پیشرفت اخلاقی انسان است. گ. اسپنسر تصور می‌کند که در جهان فقط یك قانون عمل می‌کند و آن، تغییر تدریجی (*Differentiation*) است: تغییری کـه همهٔ سادگیها در آن پیـوسته پیچیده‌ترمی‌شوند. ل. اورود جامعه‌شناس آمریکایی درحیات جامعه‌دو قانون «کشف کرده است»: قانون تملك و «قانون کشش انسان‌به‌سوی حداکثرسود». بدین‌ترتیب، پوزیتیویست‌ها قوانین جهانی را به‌درجه قاعدهٔ رفتارگـروه معینی از انسانها یعنی بورژوایی و در دورهٔ معینی یعنی کاپیتالیسم می‌رسانند. کوشش‌های آنها برای کشف قوانین جهانی با ناکامی روبروگردیده است.

احساس‌بدبینی (*Pessimism*) دربسیاری ازمورخان‌عدم‌موفقیت مشابهی را به‌وجودآورده است: آنها به‌این نتیجه رسیده‌اندکه بطور-کلی هیچ‌گونه قانونی درحیات جامعه وجود ندارد.

ا. مه‌یر محقق برجسته جهان باستان از مردم آلمان می‌نویسد: «من طی تحقیقات چندین ساله‌ام نتوانسته‌ام هیچ قانون تـاریخی را کشف کنم، و درتألیفات مورخان دیگرنیـز تاکنون به‌چنین قـوانینی برنخورده‌ام[1]».

این اعتقادات خصوصاً درمیان مورخان خارجی درعصرجدید گسترش وسیعی یافته است. چ. بیرد و آ. فاگتس دو مورخ آمریکایی

۱ــ ا. مه‌یر. مسایل‌تئوریك‌و متدولوژیك‌تاریخ. تحقیقات فلسفی-تاریخی م. ۱۹۰۴. ص ۳۰

درگزارشی که در سال ۱۹۴۶ به‌انجمن مورخان ایالات متحدهٔ آمریکا ارائه شده‌اظهار داشته‌اند که نشان دادن قوانین کلی درتاریخ‌غیرممکن است، زیـرا مورخ فقط « وقایع و شخصیتهای » انفرادی را مـورد مطالعه‌قرارمی‌دهد،وبنابراین تعمیمی که او می‌دهد،فقط‌معنای‌محدودی دارد. ك. پوپر[1] فیلسوف انگلیسی در سال ۱۹۵۲ قاطعانه می‌نـویسد: «قوانین تاریخ نمی‌تـواند وجود داشته باشد». بنا به‌گفته ای. برلین فیلسوف انگلیسی «نه‌تنها هیچ‌گونه قانون کلی تکامل تاریخ فرمول‌ـ بندی نشده است بلکـه حتی اصول نسبتاً موثقی نبوده که مورخان با ملاك عمل قـراردادن آنها بتوانند (بـا دانستن شرایط اولیه) استنتاج بکنند. خواه‌آنچه که‌درآینده اتفاق خواهد افتاد ویاآنچه چه‌درگذشته روی داده است». به‌عقیدهٔ ای. برلین، مـورخ با توصیف واقعیتهـای گذشته، تعمیم می کند وفقط باملاك عمل قـراردادن احساس توضیح می‌دهد[2].

می‌بینم که مورخان و فیلسوفان بورژوایی با شروع ازنظریات سطحی درقانون تکامل جامعه درفهم واقعیت هم دچـار عدم موفقیت شده‌اند، به‌نفی قوانین پرداخته اظهار می‌دارند که مطالعه و بـررسی آنها جزو مسایل علوم تاریخی نیست. این اندیشه را در پایان قـرن نوزدهم و. ویندلباند فیلسوف نئوکانتی آلمانی مفصلا بازکردو کوشید

1_ K. Popper, Open Society and its Enemies, Vol.2. London: 1953. P. 264

۲ــ استناد به‌کتاب:

I. Berlin. Hihstory and Theory_«History and Theory» 1960_1961, vol. 2, No 1, p. 6_7, 30.

تا آنرا مدلل دارد. او می‌پندارد که تاریخ برخلاف علوم طبیعی فقط واقعیتهای یگانه و تکرار نشدنی را دنبال می‌کند. ونیدلباند بـا اتکاء بدان علم تاریخ را صرفنظرازعلوم دیگری که قوانین را مورد مطالعه قرار می‌دهند، «توصیفی» (ایده‌ئوگرافیك) می‌نامد. بسیاری مورخان بووژوایی چنین مقایسه‌ای را درتاریخ پذیرفته‌اند واغلب درآثارشان تکرار می‌شود.

ظاهراً درمیان آنها کسانی هم هستند که با چنین عقیده‌ای موافق نیستند و وجود قانونمندی درحیات جامعه را باور دارند.

مسلماً ویندلباند با انکار جستجوی قوانین در تاریخ، سردرگم شده است. تاریخ نه‌فقط واقعیتها را توصیف می‌کند بلکه رابطه میان آنها را جستجو می‌کند. درعین‌حـال تاریخ متوجه بازسازی حقیقت گذشته درتمامی‌قطعیت‌هایش است، واین قطعیت‌واقعیتهای‌جداگانه‌ای را بدان‌منضم‌می‌کند. ت. ماکولی‌مورخ‌معروف قرن نوزدهم‌انگلیس می‌نویسد که‌وظیفهٔ‌دانشمند «گذشته را به‌زمان‌حال‌آوردن‌است، و ازمنهٔ دور را نزدیك‌کردن»، «پیش‌آوردن اسلاف خود با همه خصوصیات زبانی، عادات، البسه، رفتن به‌منازل آنهـا، نشستن در پشت یك‌میز، زیرورو کـردن رخت‌کن‌هـای کهنهٔ آنها، روشن ساختن کاربرد لوازم سنگین خانگیشان است[1]».

بسیاری از مورخان بورژوایی باملاك عمل قراردادن تـوجه تاریخ به‌قطعیت، می‌گویند که بررسی واقعیتهای تکرار نشدنی تـاریخ

۱ــ ت.ب.ماکولی. مجموعهٔ آثار، جلد۱ سن‌پترزبورگ ۱۸۶۰، ص۱۱۱

تنها هدف اصلی علم تاریخ‌است که فقط به‌واقعیتها می‌پردازدوبه‌نتایج آن توجهی ندارد.

اینهم مسلماً نادرست است. مورخ نه فقط به بازسازی واقعیتها می‌پردازد، بلکه می‌خواهد آنها را بفهمد وتوضیح دهد. تعمیم در هر تحقیق تاریخی و در همهٔ مراحل آن وجود دارد. در مـواردی که به علتی‌نتیجه‌گیری دانشمندی بپایان نرسد، محقق دیگرباید به‌واقعیتهای مشاهده شده مراجعه کند، تاوجودآنها راکشف ونتایج لازم‌را به‌دست آورد. بدین ترتیب علاقهٔ زیاد تاریخ به واقعیت بهیچ وجه آنرا علم توصیفی نمی‌کند. جستجوی قوانین برای‌آشکارساختن قطعی‌آنها در کـانون‌کـار محقق واقع است. عدم موفقیتی‌که مورخان و فلاسفهٔ بورژوائی درمساعی‌شان جهت‌کشف وشناسایی‌قوانینْ توسعهٔ‌اجتماعی تحمل کرده‌اند، بهیچ وجه بدان معنی‌نیست‌که قوانینی وجود ندارد، بلکه‌آن قـوانین دارای خصایص بغرنج‌اند و بشکلی غیراز قـوانین موجود در طبیعت ظاهر می‌شوند.

همانندی‌میان‌آنها بدینگونه است که قوانین همه‌جا خصوصیت بیطرفانه دارند یعنی ارتباطی به میل و ارادهٔ مردم ندارند. ف.انگلس می‌نویسد: « در طبیعت (مادام‌که ما تأثیر متقابل انسان را درآن کنار می‌گذاریم) فقط نیروهای‌کور و بی اراده در یکدیگر تأثیر می‌کنند کـه قوانین‌کلی در روابط متقابل‌آنها ظاهر مـی‌شوند. در اینجا هیچ هدف‌آگاهانه ومطلوب وجود ندارد: نه در اتفاقات بی‌شماری که‌بنظر می‌آیندو درسطح نمایان اند، نه‌در نتایج قطعی‌که وجود قانونمندی درون ایـن اتفاقات ». مـوضوع درجـامعه بـه نحو دیگری صورت

مـی گیرد. ف.انگلس در ادامهٔ سخن خود می‌نویسد: « ... در تاریخ جامعه انسانها عمل می کنند و دارای شعورند کـه یـا اندیشیده عمل هیچ کاری بدون نیت آگاهانه و بدون هدف مطلوب انجام نمی گیرد[1]».

این وضعیت خصوصیت دیگری به‌رابطهٔ علت و معلول میان برخی از پدیده‌ها میدهد. این‌رابطه درطبیعت بیجان نسبتاً ساده‌وقابل فهم است. با حرکت دادن‌سنگی درشرایط عادی، می‌توانیم‌بااطمینان کامل نتیجه عمل خود را پیش‌بینی کنیم، زیرا سنگ فقط از قـانون کشش‌و بی‌ارادگی اطاعت می کند.کاغذ تورنسل همواره‌درمجاورت اسید عکس العمـل یکسانی دارد. بنابراین در جهـان طبیعت، وقتی همه عاملهابرای‌ما شناخته شده باشند ودراشیاء اثر کنند،قادریم نتیجه دخالت خود را پیش‌بینی کنیم و آنها را دقیقاً توضیح دهیم.

وضع در جامعه، جائیکه انسان عمل می کند پیچیده‌تر است- انسانی که ملبس به‌اراده و میل است.کارل مارکس و فردیك‌انگلس می‌نویسند: «تاریخ‌چیز دیگری جز فعالیت مستمر انسان نیست که بـا آن هـدفش را دنبال می کند[2]». ولیکن هر کس بطـرق مختلف بدنبـال هدفش می‌رود. ف. انگلس می گوید: «هرچه که انسان را به‌حرکت وا می‌دارد، باید از مغزش بگذرد[3]» و این یعنی مابین‌انگیزه‌ای که در

۱- ك. مارکس و ف. انگلس. تألیفات جلد ۲۰، ص ۳۰۵-۳۰۶

۲- ایضاً جلد ۲، ص ۱۰۲

۳- ایضاً جلد ۲۱، ص ۳۰۸

انسان عمل می‌کند وعکس العملش به این انگیزه درخصوصیت فردی، و عقیدهٔ وی به شیئی که‌مختص به همان شخص می‌باشد، نهفته است. هر کس بسته به خصوصیت شخصی، وضع اجتماعی‌اش در جامعه و غیره پدیده هارا متفاوت از دیگری تلقی می‌کند و آنها را مطابق میل خـود ارزیابی کـرده و تعبیر می‌کند، و به میل خود عکس العمل نشان می‌دهد: یکی از چیزی بـه وجد می‌آید و دیگری در برابر آن چیز بی‌تفاوت می‌ماند و حتـی از آن دلگیر می‌شود . سرانجام یکی فعالیت می‌کند ودیگری غیرفعال می‌ماند. بدین ترتیب انگیزهٔ خارجی وانعکاس آن درانسان مانند طبیعت بیجان در رابطهٔ غیرمستقیم نیست؛ در میان آنها زنجیرطولانی رابطه قرار دارد. ولیکن عمل‌وعکس‌العمل مردم بوسیلهٔ قانونمندیها مشخص‌می‌گردند و این فقط مربوط به‌کثرت موارد است: ما دقیقاً نمی توانیم عمل یك شخص را پیش بینی کنیم، حتی اگرهمهٔ عواملی راکه درآن تأثیرمی‌گذارند، بدانیم. اگرمورخ بخواهد رفتار برخی مردم را بداند، باید به دنیای درون‌آنها نفوذکند و خصوصیات روانـی‌آنها را روشن سازد. برای این‌کار راهـی جز مطالعهٔ دقیق تصورات،اعتقادات، توهمات ـ خلاصه همه‌آنچیزهایی که می‌توانست در ادراکات مردم وسپس در اعمال آنها اثر بگذارد، وجود ندارد.

آیا این بدان معنی است که تاریخ را میل و ارادهٔ مردم رهبری می‌کنند؟ بهیچ وجه. ف.انگلس درسال ۱۸۹۰ نوشت: «... نیروهای متقاطع بی پایان و گروه بی‌پایان نیروهای متوازی الاضلاعی وجود دارند، از این نیروهای متقاطع یك نیروی واحد یعنی واقعهٔ تاریخی

نتیجه می‌شود[1]»

بطوریکه می‌بینیم، مارکسیسم منکر نظریهٔ ایده‌آلیستی در تاریخ است و نقش قاطعی را به تولید مادی محول می‌کند، اما درضمن بهیچ وجه نقش عامل ذهنی را از نظر دور نمی‌دارد، و بهمین مناسبت مخالفان آن درحالیکه یا نفهمیده‌اند و یا نخواسته‌اند بفهمند، آنرا مورد انتقاد قرار داده‌اند. مارکسیسم با اظهار اینکه عمل تك تك افراد قبل از هر چیز با شرایط مادی هدایت می‌شود، متوجه این نکته است که این شرایط درذهن مردم منعکس می‌شود وبسته به این منافع اجتماعی و شخصی وامیال وتصوراتشان تحریف می‌شوند؛ مسلماً این بدان معنی نیست که اراده ومیل اشخاص روی همهٔ حوادث اتفاقی مهرمی‌زند.

روشن است، آنچه که از یك نقطه‌نظر اتفاقی به‌نظر می‌رسد، از طرف دیگر نتیجهٔ عمل قانون است. زمین لرزه‌ای که در محلی روی می‌دهد، به‌نظرما یك حادثهٔ سادهٔ اتفاقی است، اما این زمین لرزه نتیجهٔ قانونی جریانات تکتونیك (زمین ساختی) معینی در قشر زمین است و فقط عدم آگاهی از همهٔ جزئیات این جریانها است که مانع پیش‌بینی کاملادقیق عمل آنها در آینده می‌شود. اولیور کرومول بطور ناگهانی مرد. این فقط یك اتفاق ساده بود. ولیکن مرگ کرومول حوادثی رابدنبال داشت که درسالهای ۱۶۶۰ به‌تجدید حیات استوارتها انجامید. این تجدید حیات بعنوان نتیجهٔ یك اتفاق محض به‌نظرمی‌رسد. درصورتی که آن نتیجهٔ قانونی روابط متقابل نیروهای طبقاتی انگلستان

۱ــ ك. مارکس و ف. انگلس تألیفات، جلد ۳۷، ص ۳۹۵

در آن عصر بود. ف. انگلس پدیده‌ها یا واقعیتهایی را اتفاقی نامیده است، «که رابطهٔ درونی آنها بقدری ازما دور یا بقدری اثباتش مشکل

گ. و. پله‌خانوف می‌نویسد: «آخرین و جامع‌ترین علت جنبش‌های تاریخی انسانیت را باید گسترش نیروهای تولیدی دانست که سبب تغییرات دایمی در روابط انسانها می‌شوند. در کنار این علت جامع علل ویژه‌ای عمل می‌کنند، یعنی همان وضعیت تاریخی که با آن تکامل نیروهای تولیدی درنزد ملتی انجام می‌گیرد، که خود درمرحلهٔ آخر با تکامل همان نیروها در نزد ملتهای دیگر، یعنی با همان علت جامع به‌وجود آمده است.

سرانجام، تأثیر علتهای ویژه با تأثیر علتهای استثنایی تکمیل می‌شود، یعنی خصوصیات شخصی رجل اجتماعی و دیگر علتهای «اتفاقی[۲]» که درسایه آن حوادث بالاخره چهرهٔ فردی خود رادرمی‌یابد.

ازاین یك وضعیت مهمی حاصل می‌شود که جلب توجه می‌کند: یعنی نتایج فعالیت اجتماعی مردم اغلب منطبق باهدفهایش نیست. دراین‌جا خصوصیت عینی قوانین ظاهرمی‌شود. ضمناً قوانینی که در جامعه عمل می‌کنند، بطوریکه پیشتر گفته شد، آنچه که در زندگی فردفرد مردم عمل می‌کنند، فرق دارد.

از آنجا که بسیاری از پدیده‌ها درحیات جامعه، نتیجهٔ عمل مردم بسیاری است، قوانین حیات اجتماعی، در واقع، قانونمندی آماری

۱ــ ایضاً همان کتاب.

۲ــ گ. و. پله‌خانوف. مسایل نقش شخصیت در تاریخ. برگزیده‌های آثار فلسفی. جلد ۲، م. ۱۹۵۶ ص. ۳۳۲

است، یعنی نوع‌ویژه‌ای از قانون‌مندی است که حرکت تعداد زیادی از موضوعات همنوع را تعیین می‌کند: همهٔ علوم برای توضیح و پیش‌گویی پدیده‌ها به‌این روش متوسل می‌شوند. قانون‌مندی آمار امکان پیش‌بینی اعمال تك‌تك عناصر جامعه، یعنی هرانسان را نمی‌دهد ولیکن با تقریب مشخصی اجازه پیش‌گوئی رفتارمجموعه‌ای را می‌-

یك خصوصیت دیگرقوانین حیات اجتماعی آنست که در هر لحظه یکرشته قانون‌مندی درجامعه عمل می‌کند. از آنجا که جامعه ارگانیسم چند طرحی دارد که دریکزمان در آن جریانهایی در شرایط مختلف روی می‌دهد ـ دراقتصاد، در روبنای سیاسی، درزمینه‌معنوی ـ واز آنجاکه همهٔ این‌جریانها خصوصیات خود را دارند و آهنگ آنها متفاوت است، پس درجامعه، بموازات قوانین کلی که در طی اعصار بزرگ تاریخی وساختهای اجتماعی واقتصادی عمل می‌کنند، قوانین جزئی‌ترنیزعمل‌می‌کنند. این، ظاهراً دورنمای حقیقت تاریخی راپیچیده‌تر کرده و آشکار ساختن مقاصد کلی را مشکلترمی‌سازد.

درك تاریخی

بنابراین، موضوعی که علم تاریخ به‌آن می‌پردازد، خصوصیاتی دارد. طبیعی است که درك آن نیزباید خصوصیات ویژه‌ای داشته‌باشد. درزمانهای مختلف به‌ماهیت و کیفیت درك تاریخی بصورت متفاوتی

می‌نگریستند. درقرن نوزدهم پوزیتیویسم متنفذ منکر ویژگی درك تاریخی بود و آنرا کاملا با مفهوم یکی می‌دانست. اوگوست کنت می‌پندارد که درهمهٔ علوم بجای «متافیزیك»، که او با تحقیر این تئوری را چنین می‌نامد، پوزیتیف می‌آید یعنی اطلاعات مثبتی که فقط برواقعیتها متکی است، وتاریخ هم در این رابطه استثنا نخواهد بود: روشهای تحقیق که برای مطالعهٔ طبیعت تهیه گردیده، می‌تواند تماماً در مطالعهٔ کارکرد جامعه وفعالیت انسان بکار رود. نئوپوزیتیویسم معاصر نیز حالت مشابهی را دارد: نمایندگان آن ا. ناگل، ك. پوپر و دیگران، هرچند که درك ویژگی پدیده‌های اجتماعی را که از خصوصیت خود جامعه ناشی می‌شود منکر نیستند، در عین‌حال می‌پندارند که اصول کلی ادراك علمی دراین‌جا نیز تماماً قابل استعمال‌اند.

انعکاس آن نقطه نظرها این عقیده است: ازآنجا که تاریخ، علمی است مانند همهٔ علوم دیگر، بنابراین اختلاف موجود درهدفها و روشهای تاریخ وعلوم دیگر گاهی اختلاف اساسی نیست. آنها«با عدم پیشرفت»تاریخ‌روشن‌می‌شوند: این‌ضعف‌رشداست. بعدطرفداران این‌نظریات تأکیدمی کنندکه تاریخ حتماًهمان راهی‌راکه علوم طبیعی درتکامل خود طی کرده‌اند درك خواهد نمود، وهمهٔ روشهای‌آنها را تماماً قبول‌خواهدکرد وسرانجام هیچ فرقی‌باآنهانخواهد داشت. آنها ضمناً سعی می‌کنند حتی از مارکس کمك بگیرند وبا استناد به مقدمهٔ جلد اول «کاپیتال» جایی که می‌نویسد: «من به تکامل ساخت اقتصادی جامعه بصورت یك جریان طبیعی‌وتاریخی می‌نگرم[1]» استناد می‌کنند.

۱ــ ك. مارکس و ف. انگلس. تألیفات، جلد ۲۳ ص ۱۰

آنها باتفسیر همه جانبهٔ این کلمات می‌گویند که مارکس با نگرش به «پروسهٔ طبیعی وتاریخی» درتاریخ، میان علوم فرق اساسی‌قایل نیست

این نتیجه‌گیری کاملاً غیرمنصفانه است. تعلیمات دقیق مارکس، مقایسهٔ اظهارات جداگانهٔ مارکس و انگلس درباره تاریخ به این معنا نیست‌تصور کنیم که آنها به‌ویژگی علم‌تاریخ ارزش کمتری‌قایل‌شده‌اند. واما جائیکه بدان استنادشده است‌بیش‌ازهرچیزعلیه‌ادراك ایده‌آلیستی و ولونتاریستی پروسهٔ تاریخی است: تعیین خصوصیت «طبیعی و تاریخی» را باید درقرینهٔمزبورخصوصیت‌عینی‌قوانینی که تکامل جامعه را به‌عهده دارد، مشخص نماید. و.آ.خوتیاکوا فیلسوف شوروی این مورد را در کتاب جالبش «انسان وتاریخ» درست تفسیر می‌کند: به عقیدهٔ وی کلمه «طبیعی» دراین‌جا «قبل‌ازهرچیزبا ادراك قوانین بعنوان محصول عقل بشر درتضاد است. این ادراك نشان می‌دهد که قوانین تاریخ، مانند قوانین طبیعت تخیلی نیستند بلکه واقعی هستند، روابط حقیقی‌دارندودرخصوصیت‌واقعی‌شان عینی‌هستند[1]». ای.ایریاجاکوف فیلسوف بلغاری این کلمه را بصورت مشابهی تفسیرمی‌کند: به عقیدهٔ اوعبارت مارکس «بدین‌معنی *است* که‌این‌پروسه مطیع وتوسط‌قوانین رهبری می‌شوند که آنها هم مانند قوانین طبیعی عینی هستند[2]».

درنیمهٔ دوم قرن نوزده دربارهٔ این مسئله نقطه‌نظری اظهار شده

۱ــ و. آ. خوتیاکووا. انسان وتاریخ. م. ۱۹۷۰ ص ۱۷

۲ــ ن. ایریاجاکوف. کلیشو در برابردادگاه فلسفهٔ بورژوایی. در انتقاد فلسفهٔ معاصرایده‌آلیستی تاریخ. م، ۱۹۷۲، ص ۷۸—۷۹.

که نه‌فقط ویژگی درك تاریخی را مشخص کرده. بلکه آنرا درست در مقابل علوم‌طبیعی قرارداده است. گ. ریکرت، م. شللروفلاسفه‌دیگر اظهار داشته‌اند که تاریخ ـ«علم روان است»ـ اساساً از علوم طبیعی، «علم طبیعت» جداست، و درمیان روشهای آنها وجه اشتراکی وجود ندارد. این نظریه بصورت پیگیرتری در آثار و. دیلتی فیلسوف‌ومورخ آلمانی تکامل یافته است، بطوریکه می‌گوید تاریخ برخلاف علوم طبیعی بهیچ‌وجه جهان عینی را مورد مطالعه قرارنمی‌دهد، بلکه‌تجسم دستورات‌ذهنی، هدفها ونقشه‌ها وانگیزه‌هارا بررسی می‌کند. بنابراین اگرعلوم طبیعی دربرابرخود مسئله توصیف و توضیح را قرارمی‌دهد، تاریخ فقط متوجه «درك است» یعنی متوجه نفوذ درك‌کننده به‌روح مردمان‌گذشته از طریق «همدردی» مستقیم.

به‌عقیدهٔ دیلتی‌تنها آن همدردی‌که انگیزه‌ها واحساسات‌راتکرار می‌کنند و شرکت کنندگان حوادث‌گذشته‌آنها را در مد نظر قرار داشتند، می‌توانند محتوای واقعی رویداده‌ها را آشکار سازند.

چنین نظریه‌ای مسلماً بهیچ‌وجه قابل اطمینان نیست. این نقطه‌نظرفقط کمك‌به‌روشن کردن انگیزه‌های ذهنی رفتارشخصیتهای‌تاریخی وحتی هرکدام ازگروههای مردم می‌کند، اما قادرنیست علتهای‌عمیق و قانونمندی تکامل را روشن سازد. و.س. شویرف فیلسوف روسی می‌نویسد: «ادراك پدیده‌ها و پروسه‌های اجتماعی بطورکلی‌صورت جزئی درك علمی‌است و تابع مقوله‌ها وقانون‌مندیهای کلی آن است». در ادامهٔ سخن خود می‌گوید، اما دلیلی ندارد که تماماً آنهارا همگون سازیم، زیرا قانونمندی‌های کلی ادراك علمی «بصورت خاصی در

فضای درك اجتماعی تحریف می‌شوند[1]».

مسئله ادراك، یکی از مشکل‌ترین مسائل فلسفی است. فکر

فقط تئوری بازتاب لنین‌بدست می‌دهد.و. ای. لنین نشان داد که ادراك انعکاس آئینه بیجان و منفی جهان عینی نیست: ادراك ما خصوصیت خلاق‌ودیالتیك دارد و دارای عمل همزمان نیست، بلکه دارای پروسه است.

و. ای. لنین می‌نویسد: «انعکاس» طبیعت درانـدیشهٔ انسان را باید «مرده»، «مجرد» بحساب نیاورد، و نه‌بی‌حرکت و بی‌تناقض. بلکه در پروسهٔ دایمی حرکت، ظهورتناقض وحل آنها دانست[2]».

ماهیت پروسهٔادراك دراین است که دراین پروسه میان‌موضوع و ادراك‌کننده یعنی انسان، روابط مشخصی بروزمی‌کند. ما با ادراك جهان‌عینی و بامشاهدهٔ پدیده‌های حاصل درآن‌را بصورت منفی‌تلقی نمی‌کنیم، بلکه بر آنها یکرشته تصورات آماده‌ای که پیشرتهیه دیده‌ایم و مورد پذیرش ماست، می‌افزاییم. مغزما صفحهٔ سفید کاغذ نیست که ادراکات ما روی آن قراردارد: این دستگاهی است که هر جزئی از اطلاعات را بازسازی کرده و آنرا طبقه‌بندی می‌کند و درسوراخهای آماده توزیع می‌کند. واقعیت بدین‌گونه روشن می‌شود که‌مردم‌گاهی درحقیقت عینی آنچه‌راکه واقعاً درآن بوده، نمی‌بینند، بلکه تنها آنچه

۱ــ و. س. شویرف، در مسئله ویـژگی ادراك اجتماعی، «مسایل فلسفه» ۱۹۷۲ شماره ۳

۲ــ و. ای. لنین، مجموعهٔ کامل‌آثار جلد ۲۹ ص ۱۱۷

که از همان آغاز می‌خواستند یا امیدوار بودند در آن به‌بینند، مشاهده می‌کنند، و از طرف دیگر، اگر چیزی مخالف تصورات و ایده‌هایشان باشد، به‌آن توجهی نمی‌کنند. محیط، علایق طبقاتی، سیاسی، اقتصادی، موازین اخلاقی حاکم، شرایط روانی، میل ونفرت‌شخصی در ادراکات‌مردم نقش قاطعی دارند. و. ای. لنین می‌نویسد: «نمی‌شود در جامعه زندگی کرد و جدا از جامعه بود[1]».

تأثیرمحیط، علایق شخصی و غیره همواره درتمام مراحل آثار تحقیقی دیده می‌شود.

ادراك تاریخی باآنچه‌که مورخ درنتیجهٔ فشار نظریات زمان خود، محیط اجتماعی گوناگون بصورت مستقیم احساس می‌کند با آنچه‌که مثلا فیزیکدان یا شیمیدان احساس می‌کند. متفاوت است. ضمناً آنها هم ازاین فشار درامان نیستند. ولیکن اختلاف در این‌جا کیفی نیست، بلکه بیشتر کمی است.

ویژگی دیگر ادراك تاریخی در این است که در آن نکتهٔ آکسیولوژی☆ یعنی نکتهٔ بهاشناسی وجود دارد. با مطالعهٔ خاصیتهای فیزیکی یاشیمیایی اجسام وپدیده‌ها درجهان طبیعت وغیره‌که مستقیماً به‌منافع‌محقق‌لطمه واردنمی‌کنند، اومی‌تواندابن‌خاصیت‌هارابمعیارهای عینی مثلا ساختمان، وزن اتمی، ساخت مولکول و غیره مورد اززیابی قرار دهد. درآستانهٔ شیمی علمی، زمانی که این معیارهاهنوز

۱ــ و. ای. لنین، مجموعه‌کامل آثار جلد ۱۲ ص ۱۰۴

☆ oxiology علم ارزش یا خواص ونوامیس ذاتی اجسام. علم‌ارزش‌ها. ارزش شناسی. فرهنگ آریانپور کاشانی

تهیه نشده بودند، گازها رابه‌دودستهٔ «گازهای خوب» (مثلا، اکسیژن) و«گازهای بد» (مثلا، آنیدرید کربنیك) تقسیم کرده بودند.

کارتاریخ به‌سبب خصوصیت‌موضوعش مشکلتراست. گذشته‌ای که مورخ درك می‌کند، چون درمرحله‌ای ازگذشتهٔ شخصی او قرار دارد، بهیچ‌وجه با اوبیگانه نیست، این‌گذشته با منافع عصراو وطبقهٔ او ونفع شخصی او ارتباط نزدیك دارد. ما در تاریخ با مردم سروکار داریم وآنجاکه مردم است ناگزیرمیل ونفرت اجتماعی وشخصی هم وجود داردکه درارزیابی تأثیرمی‌گذارد. مورخ با بررسی‌انگیزه‌های مردم، با مطالعهٔ رفتارآنها ونتایج این رفتارها نمی‌تواند بدون‌ارزیابی کاری بکند و رابطهٔ خود را باآن در ارزیابی داخل می‌کند.

فلاسفه و مورخان بورژوایی با فهم این خصوصیت ادراك تاریخی به‌این نتیجه رسیده‌اندکه مورخ بایدکاملااز علایق وتمایلاتش خودداری نماید، از تعلق طبقاتی خود و تعلق به‌عصرخود انصراف جوید و دربارهٔ گذشته‌کاملا بیغرضانه سخن‌گوید، «خوبی‌وبدی برایش بی‌تفاوت باشد» فقط به‌تقریرهمهٔ واقعیتها و پدیده‌ها روی‌آورد.

ل. رانکه (۱۷۹۵-۱۸۸۶) مورخ محافظه‌کارآلمانی این عقیده را اظهار داشته و از مورخان خواست تا «چنان بنویسندکه‌واقعاً بوده است». ولیکن درك آن این بودکه رانکه اعمال رسمی امپراتوری پروس را به‌قصه تبدیل کرد.

رانکه چون نتوانست این توصیه را عملی سازد، فلاسفه و مورخان بورژوایی اظهارداشته‌اندکه ادراك عینی درتاریخ رویهمرفته دست نیافتنی است، وگفته‌اندکه دراین جا ذهنیت حاکم است، وآنها

آنرا بصورت خودسری شخصی دریافته‌اند وبنابراین تاریخ نمی‌تواند علم شمرده شود. ازیك اشتباه ـ اعتقاد به‌اینکه مورخ می‌تواند هیچ موضعی را بخود نگیرد به یك اشتباه دیگر، به انکارامکان تحقیق علمی تاریخ ـ رسیده‌اند.

این اشتباهات با اختلاط برخی عناصرذهنیت درکار مورخ با سوبژکتیویسم یعنی خودسری شخصی او روشن می‌شود. درحقیقت اینها چیزهای متفاوتی هستند. معمولاً محقق از سلیقه شخصی‌اش پیروی نمی کند، بلکه دروهلهٔ اول ازمنافع عینی طبقه‌خویش ونقطه‌نظرهای عصر خویش پیروی می کند. این هم درانتخاب موضوع محقق وهم در رفتار با آن وهم در دورنمای مورد نظرش، وسرانجام درگزینش موادوملاحظات تفسیرهای آنها منعکس می‌شود. هنگام فراوانی وگوناگونی موادچنین گزینشی اجتناب ناپذیر وحتمی است: مورخ ناگزیر فقط آنچه راکه مهمتر وتعیین کننده‌تر وتیپیك تراست انتخاب کند. دراین انتخاب هم مانند دیگر جنبه‌های تحقیق عنصرمعلوم بیطرفی اجباری است. امانباید آنرا بزرگ کند وخصوصاً با ارادهٔ شخصی خود بیامیزد. مطالعه همه آثارتاریخی مارا دراین باره متقاعد می کند: ماهمواره می‌توانیم دورهٔ فعالیت مورخ، دایره علایق وهدف طبقاتی اثرش راتعیین کنیم. تس. بوبیکا مورخ لهستانی در این باره کاملاً درست می گوید: «برای مارکسیست حدود همه مسایل وتعیین ادوار آن بهیچ وجه عمل خودسرانهٔ مورخ نیست که گویا حق داردآنها را بنابه میل و سلیقه خویش تغییر دهد. تاریخ واقعی به عقیده یك مارکسیست، باید مطابق با قانونمندی عینی حوادث واقعی باشد و آنرا صحیح منعکس کند وبدنبال ساختمان

درونی آن باشد. طرح مورخ باید بیشتر با ساختمان درونی پدیده‌های مورد مطالعه معادل باشد[1]».

بی‌طرفی دانشمند چیست و این بی‌طرفی درعلم تاریخ تاچه اندازه امکان دارد. این پرسشی‌است که درباره آن بیش‌ازهرسؤال‌دیگر بحث شده‌است. برای‌مورخان بورژوائی مسئله بیطرفی سد راه واقعی

اگرمنظوراز بیطرفی هنگام تحقیق هرپدیده‌ای وبیان نتایج آن میل‌به درك وبازتاب هم ارزحقیقت باشد، پس این بیطرفی برای مورخ تاآن درجه قابل دسترس است که برای دانشمند درهرزمینه دیگر. او می‌تواند وباید متوجهٔ جنبه‌های گوناگون حقایقی راکه مشاهده می کند، باشد وبا درستکاری‌ثبت کند. نمونه بارزاین‌بیطرفی راآثارکارل‌مارکس ازجمله «کاپیتال» اوبدست می‌هد.

ولی اگرازبیطرفی، بیغرضی فهمیده شود، پس بیطرفی نه برای‌مورخ قابل دسترس‌است ونه برای دانشمند درزمینه دیگر. و.ای.لنین یادآور می‌شود: «...هیچ کس‌نمی‌تواند طرفداراین یاآن طبقه نباشد (زیرا او روابط متقابل آنها را فهمیده‌است)، اونمی تواند ازموفقیت‌آن طبقه مسرورنباشد وازشکست آن اندوهگین نشود، نمی‌تواند ازکسانی که به‌آن‌طبقه خصومت می‌ورزند، نسبت به‌کسانی که مانع پیشرفتش با گسترش نقطه نظرهای‌عقب مانده می گردند، متنفرنباشد وغیره‌وغیره[2]»

1_ C. Bodinska. Hystoryk, fakt, metoda. warszawa, 1964. str. 53_54.

۲– و. ای. لنین، مجموعهٔ کامل آثار، جلد ۲ ص ۵۴۸–۵۴۷

مارکسیستها این رابطهٔ آگاهانه به‌منافع طبقهٔ خود را حـزبیت می‌نامند. علم تاریخ علم حزبی است. و. ای. لنین می‌نویسد:

«... ماتریالیسم دارای باصطلاح حزبیت است. درهر ارزیابی حوادث، اجباراً بطورمستقیم یا غیرمستقیم گروه اجتماعی معینی درمد نظرقرار دارد[1]».

فقط دانشمندی که متکی به‌عقاید مترقی عصر خـویش است و علایق طبقه مترقی را ملاك عمل قرارمی‌دهد، قادر است عمیقاًماهیت رویدادهها واتفاقات رابهتروصحیح‌تر ارزیابی کند. روش مارکسیستی نسبت به‌تحقیق، آمیزش حزبیت وعینیت را درپیش‌روی دارد. تئوری مارکسیسم‌بنابه‌گفته لنین «علمی بودن کامل وعالی‌را (درحالیکه‌آخرین کلام علوم اجتماعی است) با انقلابی‌بودن یکی می‌کند، و بصورت اتفاقی توأم نمی‌کند... بلکه در همان تئوری باطناً و بطور ناگسستنی یکی می‌کند[2]».

این از آنجا ناشی می‌شود که مارکسیسم-لنینیسم نظر مترقی‌ترین طبقه اجتماعی-طبقه‌کارگررا بیان می‌کند که قادراست تضادهای واقعیتهای معاصر و دورنمای تغییرات آینـده به‌سود سوسیالیسم را روشنتراز دیگر طبقات اجتماعی آشکار سازد. برخوردطبقاتی وحزبی نسبت به‌تحقیق - شرط اساسی درك صحیح جریان تاریخی وتجزیه و تحلیل درست علمی است. دوری از حـزبیت تهدیدی است بـرای رسیدن به‌تحریف واقعیت.

۱ــ و. ای. لنین مجموعهٔ‌کامل آثار، جلد۱ ص۴۱۹

۲ــ ایضاً، ص۳۴۱

منبع تاریخی

حلقه واسط میان مورخ وحقیقت که مورخ مورد مطالعه قرار می‌دهد، مأخذ است. اطلاعات ما از گذشته از نشانه‌های باقیمانده از آن یعنی اصولا از منابع ناشی می‌شود.

کشف منبع جدید اغلب روزنه‌ای به‌مسئله کمترشناختهٔ گذشته می‌گشاید وگاهی موجب تغییر تصورات قبلی ما می‌شود. بزرگترین موفقیت محض کشف گروه کاملی از منابع جدید است. اسناد بازیافتی روی درخت توس که درسال ۱۹۵۱ از نووگوراد بدست آمد، امکان داد که نقطه نظرما نسبت به‌فرهنگ قدیم روس عوض شود.

گاهی محقق واقعیتهای جدید را می‌تواند ازمآخذ قدیمی‌بدست آورد. وقتی که دانشمندان به تاریخ رشد اقتصادی پرداختند و به‌جنبه حقوقی اسناد شناخته شده روی‌آوردند، درآنها مدارکی کشف کردند که پیشتربه‌آنهاتوجه‌نشده بود، واین به‌آنها کمك کرد تاتکامل‌مناسبات مالی را دریابند.

دقت زیادی که مورخان صرف جستجو، مطالعه وتهیه منابع و طبع وتفسیرمی کنند، ازآنجافهمیده می‌شودکه منبع دراثرمورخ‌جای دارد. کیفیت و کمیت منابع آورده شده تا اندازهٔ زیادی با ارزش تحقیقات تاریخی ارتباط دارد.

پیشرفت علوم تاریخی شدیداً باگسترش دایرهٔ منابع تاریخی و

کاربرد روشهای تجزیه‌وتحلیل آنها ارتباط دارد.

فهرست مدارکی که می‌توانند بعنوان اطلاعات تاریخی‌دربارهٔ گذشته بکار روند، درنتیجه پیشرفت تکنیك ثبت دائماً درحال افزایش است. پس از اختراع خط، تهیه کاغذ و چاپ‌کتاب مهمترین دورهٔ تاریخ بود وعصرحاضر، فتوگرافی، سینماتوگرافی و ضبط مغناطیسی

تا زمانی کـه فقط حیات سیاسی مورخان را مشغول می‌داشت، صورتمجلس‌های مقننه و اسناد دیپلوماتیك وغیره در میان منابع مقام اصلی راحائزبودند. بعدها، هنگامی که علم تاریخ هرچه بیشترشروع به استفاده ازحیات اقتصادی، معنوی، اجتماعی نمود، مأخذ دیگری پیش کشیده شد. برای مطالعه حیات اقتصادی مجبور شدند به اسناد گوناگون اقتصادی،محاسبات، نوشته‌ها، گزارشهای حسابداری‌وغیره روی‌آورند. برای مطالعه حیات معنوی به‌آثارادبی وهنری وبه مدارك عمومی دیگرنیازافتاد. پیدایش‌علاقه به‌پدیده‌های‌اجتماعی‌مطالعه‌مسکن، لوازم زندگی، خلاصه، هـرچه کـه می‌توانست روزنه‌ای به زندگی روزمره خلقها دردوره‌های مختلف باز کند، پیش‌آورد.

روشهای مطالعه منابع راهم که امکان داد عمیقاً به محتوای آنها پی‌ببرند، درست انجام دادند.

همگام باگسترش‌دایرهٔموادی که‌می‌توانستند بعنوان‌منبع‌تاریخی بکارروند، خود مفهوم منبع نیزگسترش حاصل‌کرد.

مورخان مدتها معتقد بودند که منابع می‌توانند فقط بصورت مدارك کتبی‌بکارروند، وبقیه‌به‌عقیده آنها، شایسته اعتماد نبودند.ل.رانکه

قاطعانه گفت: «تاریخ با یادگارهای کتبی سروکار دارد». دانشمندان با اتکاء بدان تصورمی کردند که تاریخ هوملتی رامی‌توان تنها ازلحظه‌ای آغاز کرد که نوشته ظاهرشده است. آنها می‌پنداشتند کـه داستانهای شفاهی گویاکاملا با شخصیت قصه پرداز ارتباط دارد که هربار در آن تغییرات و اصلاحاتی انجام می‌دهد، و این آن منبع را نامعتبرمی‌سازد وفقط ثبت کتبی است که به‌اطلاعات صراحت می‌بخشد. تا چندی‌پیش بسیاری از متخصصان در این ناباوری نسبت به‌مأخذ شفاهی اتفاق‌نظر داشتند.

درعین‌حال مورخانی بودند که می‌پنداشتند افسانه‌ها، تصنیفها، قصه‌ها وغیره می‌توانند شاهد با ارزشی باشند، زیرا اجازه می‌دهند که به‌ماهیت پدیده‌های گذشته که ازخود نشانی بجای نگذاشته‌اند،پی‌برد. ب. د. گرکف مورخ معروف شوروی، اهمیت چنین منبعی‌را بعنوان داستان حماسی خاطرنشان کرده می‌نویسد: «داستان حماسی، تاریخی است که توسط مردم حکایت شده است. در این‌جـا ممکن است در تاریخ‌نگاری و اصطلاحات بی‌دقتی شده باشد، درین‌جا ممکن است اشتباهات واقعی باشد، ولی ارزیابی حوادث همواره صحیح است‌و طوردیگرنمی‌تواند باشد، زیراکه مردم شاهد سادهٔ حوادث‌نبوده‌اند، بلکه فاعل تاریخ‌اند، که بیواسطه این حوادث را آفریده‌اند[1]».

درسالهای اخیراین نظریه درسایه بررسی فولکلور ملتهایی کـه خط نداشتند، خصوصاً آفریقائیان، تأیید شد. دانشمندان می‌گویند که

۱ــ ب. د. گرکف، روس‌کیف. منتخب آثار، جلد ۲، م ۱۹۵۹. ص ۱۳

سنن شفاهی درنزد این ملتها برخلاف تصور دارای خصیصهٔاستواری هستند: روایت با مراعات دقیق قواعدی که بصورت جدی ساخته‌شده مرسوم است و دربیان مجدد بسیار کم تغییرمی‌یابد. البته کاربرد آثـار خلاقه شفاهی ملتها مستلزم دقت بسیار وتجزیه‌وتحلیل دقیق است. اما این همانطور که‌اکنون دیدیم، رویهمرفته مربوط به‌همهٔ منابع،ازجمله به‌منابع خطی است.

درنتیجهٔ گسترش تدریجی دایرهٔ موادی که اطلاعاتی دربـارهٔ گذشته به‌مورخ ارائه می‌دهند، خـود مفهوم مأخذ خصوصیت بسیـار وسیعی بدست آورده است: در حقیقت، مردم حالا منابع تاریخی را چیزی می‌دانند کـه همهٔ اطلاعات راجع به‌گذشته در آن جمع آمـده است. م. ن. تیخومیروف آکادمیسین، بـزرگترین متخصص شوروی دراین مـورد، منابع را به‌عنوان «همهٔ بقایای زندگی گذشته» یادکرده است.

حالا دیگراز زمانی که‌مورخان اطلاعات منابع را بی‌غل‌وغش می‌شمردند، مدتها گذشته است. علم معاصرتاریخ متکی به‌بـدیهیات است، زیرا ارائه هرمنبعی مستلزم آزمایش دقیق است. این مربـوط است به‌اصطلاح به‌منابع داستانسرایی، یعنی به‌سرایندگان داستان و شاهدان عینی و به‌اسنادی که هم اکنون در تحقیقات جای مهمتری را اشغال می‌کنند.

هم‌چنین‌باید آن موقعیتی راکه منبع دارای یك رابطه‌کامل‌است درنظرگرفت وآنرا تنها می‌توان درجمع همهٔ اجزاء وعناصر (مثلاً، اطلاعاتی دربارهٔ پدیده‌های گوناگون در اقتصاد، و روابط اجتماعی و

سیاسی) وعلاوه بر آن از قرینهٔ آشکار فهمید. هنگام مطالعهٔ هر منبعی، باید دقیقاً پیدایش وانگیزه‌ها وغیره راکه هدایتگرمؤلف آن‌بوده‌اند روشن نمود. مثلاً «گرمانیا» (آلمان) اثر معروف تاسیت مورخ روم قدیم که در مطالعهٔ زندگی آلمانیهای باستان وسازمان اجتماعی آنها بعنوان منبع با ارزشی بکارمی‌رود، چنان تألیف یافته است که‌سادگی زندگی آلمانیها وشایستگی‌های شخصی آنها ـ شجاعت، شرافت‌وغیره ـ وافشای عیوب جامعهٔ اشراف روم را نشان می‌دهد. برای فهم درست واقعیتهایی که بوسیله تاسیت بیان‌گردیده، باید هدف این تألیف رادر نظر آورد و باید درنظرگرفت جایی که مؤلف مبالغه می کند، واقعیتها راکمی یك‌جانبه تقریرمی کند.

درمورد افسانه‌ها وقصه‌هاهم می‌توان‌گفت که برای ما بیرون از قرینه نامفهوم باقی می‌مانند، یعنی بدون شناسایی ایده‌ها، اعتقادها و نظریات عصر که درآنها انعکاس یافته‌است.

دراین قرینه‌کلی باید زبان واصطلاحات منبع را موردبررسی قرارداد. مورخ باید متوجه بازسازی همان مفهومی که سازنده داستان درهر کلمه نهاده، باشد، ضمناً درنظربگیرد که معنای کلمه نامتغیرباقی بماند.

هم چنین نباید فراموش کرد که میان واقعیت و انعکاسش در منبع همواره شاهدی وجوددارد که جای‌مشخصی‌را درساختمان‌جامعه اشغال‌می کند، نظریات خود وروحیه خاص‌خود را دارد. همه‌واقعیتهای عینی‌حقیقت پیش ازاینکه درمنبع نهاده شوند، ازادراك خصوصی آن می گذرند واین ناگزیرروی آنها نشان معینی می گذارد.

بطور کلی لازم است استعداد محدود انسان نسبت به مشاهده‌را نیزدرنظر گرفت. به علت اینکه مشاهده نتیجهٔ دقت‌معطوف است، ما معمولاً همه را نمی‌بینیم بلکه چیزی را مشاهده می کنیم که‌برای‌ماجالب است، مثلا ممکن است ما همه روزه در طی چندیـن سال از یك راه بگذریم، وهیچ‌یك از آن خانه‌های سرراه را بخاطرنسپاریم.

عوامل روانی وجسمانی زیادی روی استعداد مشاهده وبخاطر سپردن آنچه که دیده شده از قبیل حالت روانی مشاهده‌گـر و درجهٔ خستگی وغیره، تأثیرمی گذارند. عدم احتیاج مشاهده‌گراین حادثه‌را که دریکی از کنگره‌های روانشناسان درگتینگن☆ اتفاق افتاده،تصویر می کند. ترتیب‌دهندگان کنگره چنین صحنه سازی کـردند که: هنگـام سخنرانی‌مردی درلباس دلقك توی سالن دوید، ومرد دیگری‌هفت‌تیر بدست اورا دنبال کرد، دعوا میانشان درگرفت ومرد هفت‌تیربـدست شلیك کرد. همهٔ این حادثه ۲۰ ثانیه طـول کشید. آنوقت از شرکت‌ـ کنندگان درکنگره خواستندتا واقعه را شرح دهند، پس ازبیان‌وقایع معلوم شد که دربسیاری از توصیفها اشتباهات متعدد، تحریفات‌وحتی موضوعات تخیلی محض وجود دارد[1]. بیاد داشته باشیم که‌کسانی که درسالن نشسته بودند،روانشناسان حرفه‌ای بودند که تجربیات‌فراوانی درمشاهده وثبت وقایع داشتند وحادثه درمقابل چشمان‌آنها روی داده بود ولی مشاهده‌گـران نمی‌توانستند توصیف دقیقی از واقعه ارائـه

☆ Gottingen

۱— ای. گ. گراسیموف، تحقیقات علمی. ۴. ۱۹۷۲، ص. ۱۸۳

دهند. این نشان می‌دهد که تقریر حوادث چندان هم آسان نیست.

آنچه که‌دربارهٔ اظهارات مشاهده‌گران گفته شد و بامحدودیتهای معینی جزو اسناد هستند، حتی مانند مواد اقتصادی عینی بنظرمی‌آیند: همهٔ آنها نشان تأثیرموازین ومفاهیم دولتی، نظریات محیط اجتماعی، طبقه و گـروه اجتماعی را بـا خـود دارند. برای نمونه، این اسناد «بیغرض» راکه بصورت رسید قرض یا ثبت دارائی است، انتخاب می‌کنیم: نویسندهٔ سند با اتکاء به‌این اعتقاد که قرض‌گرفته شده‌باید با درصدی پس داده شود آنرا کاملا عادی تصورمی‌کند، و بهمین‌جهت سند رابه‌آن‌مبلغ نمی‌نویسد که وام‌گرفته‌است، بلکه به‌مبلغی می‌نویسد که‌موظف است بادرصد اضافی بازپس دهد؛ درثبت‌مال نظریهٔ حاکم برارزشمندی نسبی اشیای مختلف اجباراً چیزهایی را مطرح می‌کند و از چیزهای دیگرذکری به‌میان نمی‌آورد.

مناسبات انتقادی مستلزم مدارك عکسبرداری، اسنادسینمایی و ضبط مغناطیسی‌است: برای همگان‌روشن است که تا چه‌اندازه عکس به‌محل‌عکسبرداری و زوایه وشرایط دیگربستگی دارد. تصویروصدا تابع رتوش و روکش وغیره قرارمی‌گیرند.

بدین‌ترتیب در هرمنبعی عناصرسوبژکتیویته‌ای وجود داردکه به‌واقعیتهای انعکاس یافته درآن می‌رسند. منبع همواره بدرجاتی بـا مناسبات شخصی‌آمیخته است. محقق مجبور است‌کارعظیم ودقیق را بازکند تا واقعیتها را از هجوم سوبژکتیویته «پاك سازد» و پدیده‌هـای حقیقی راآشکار نماید.

مشکلاتی که هنگام مراجعه به‌منبع دربرابرمحقق پیدا می‌شود،

درمحیط دانشمندان بورژوایی رابطه شبهه آمیزی نسبت به‌شاهدان

اعتقاد به‌منبع بعنوان یك پدیدهٔ روانی محض گسترش وسیعی پیداکرد. آ. س. لاپوـدانیله‌وسکی مورخ پیش از انقلاب روسیه اظهارداشته که‌همهٔ منابع، ازجمله‌منابع‌مالی، «محصول‌روان‌انسان[1]»اند. ظاهراً هراثرهنری یا ادبی، که توسط انسان به‌وجود آمده، هرچیزی که بدست بشر ساخته شده، نشانی از فعالیت روانی دارد، ولیکن در آنها محتوای عینی مادی هم وجود دارد که به‌مورخ امکان میدهد با اطمینان دربارهٔ فن تولید در هردوره‌ای، درباره ساختمان اجتماعی و طبقاتی جامعه وغیره قضاوت کند. علاوه برتاریخ، همهٔ علومی که جامعهٔ‌انسانی را درگذشته وحال دنبال‌می‌کنند ـ اقتصاد وجامعه‌شناسی وغیره ـ درحالی که با انسان سروکار دارند. اورا ازطریق منابع‌مشابه، از جمله‌گواهی شخصی‌اش مورد مطالعه قرار می‌دهند و اطلاعات عینی بدست می‌آورند.

برخی‌ازمورخان‌بورژوایی به‌نقص وغیرکافی بودن‌منابع اشاره می‌کنند. آنها می‌گویند که دربارهٔ بعضی از اطلاعات و درك گذشته نمی‌تواند سخنی درمیان باشد، زیرا نشانه‌های فوق‌العاده کمی بدست ما رسیده‌است. چنانکه‌ل. گوتشوك مورخ امریکایی می‌نویسد: «مردمانی که‌گذشته رادیده‌اندفقط قسمتی ازآنرا که اتفاق افتاده مشاهده کرده‌اند وتنها قسمتی ازآنها راکه بخاطرسپرده‌اند، ثبت کرده‌اند؛ ازآن‌مقدار

---

۱ ـ آ. س. لاپوـدانیله‌وسکی. متدولوژی تاریخ. جلد دوم، سن‌پطرزبورگ. ۱۹۱۳، ص ۳۷۳

هم که ثبت کرده‌اند، فقط قسمتی باقیمانده است؛ به‌مورخ هم فقط قسمتی از آن مقدار که ثبت شده رسیده است، و اما تنها بخشی از آن شایستهٔ اعتماد است؛ و از آن‌مقدارهم که شایستهٔ اعتماد است، همه‌اش برای ما مفهوم نیست؛ و بالاخره تنها بحش مفهوم را می‌توان ثبت کرد و یا تعریف نمود». ضمناً اضافه می‌کند «ما هیچ تضمینی نداریم که کسی که‌این‌راه رابه‌پایان می‌برد،درست‌دارای مهمترین‌وبزرگترین و با ارزش‌ترین و معمولی‌ترین، پایدارترین گذشته باشد[1]».

بدین‌ترتیب گوتشوك راهی راتصویرمی‌کند که مانند یك‌سیستم ویژهٔ صافی است واطلاعات گذشته از آن‌می‌گذرند: پس ازهردوره‌ای از آن‌مواد کمتروکمتری باقی می‌ماند.

معلوم است که این واقعیت‌را نمی‌توان انکارکرد که همهٔمدارك گذشته به‌ما نمی‌رسد. ولیکن گوتشوك و دیگران مبالغه می‌کنند و تصویرفوق‌العاده تیره‌ای ارائه می‌دهند.

درحقیقت تأثیر ویرانگرزمان را نباید بزرگ کرد. برعکس عوامل دیگری مخالف این تأثیرند وکمك به‌حفظ نشانه‌های گذشته می‌کنند. مسلماً برخی واقعیتهای جزیی‌ممکن است ازبین‌بروندولیکن بیشترپدیده‌ها و پروسه‌های اساسی معمولا در اسناد ثبت می‌شوند و همواره این شانس را دارند که اطلاعات آنها به‌اخلاف برسد.

علاوه بر آن باید موقعیت زیررا درنظر گرفت: درسایهٔ گسترش

1– L. Gottschalk. Understanding History. A Primer of Historial Method. N.Y., 1954. P. 45–46.

فرهنگ نشانه‌های فعالیت انسان و منابع معمولا یکدیگر را تکمیل می کنند و اسناد ناقص راکامل می‌سازند.

پیشرفت علوم تاریخی حاکی ازآن است که اطلاعات ما از گذشته دقیقترو مطمئنترشده است.

بعضی از مورخان بورژوایی سعی می کنند، ثابت کنند که‌ما در واقع با یك واحد حقیقی سروکار نداریم فقط با اجزای پراکنده داریم و در نتیجه نمی‌توانیم به‌تاریخ کاملی دست‌یابیم. بنابه گفتهٔ ل. پ. کارساوین فیلسوف و مورخ مذهبی، منابع تاریخی «بقایای مقطع گذشته‌ای هستند که خود را به‌حال حاضر رسانده و ما را باآن واحدی که آنها قبلا درآن‌وارد شده‌اند، مربوط می‌سازند». کارساوین می گوید که درنتیجهٔ تکه‌تکه بودن منابع ما، اطلاعات حقیقی گذشته غیرممکن است[1].

ولی این بدبینی بهیچوجه قابل قبول نیست، علم درتمام زمینه‌ها مشکلاتی راکه با نقص‌و قطعه‌قطعه بودن مدارك مربوط‌اند،برطرف می‌سازد.

نقش سوبژکتیویته را درمنبع تاریخی نباید بزرگ شمرد. مارکسیسم باکشف رابطهٔ بینندگان و شاهدان عینی ازمحیط، دوره و علایق طبقاتی، برای اولین‌بار امکان داد تا مطالعه و بررسی منابع را براساس کاملا علمی قرار دهند.

۱ــ ل.پ. کارساوین. مقدمه‌ای بر تاریخ (تئوری تاریخ» پتروگراد ۱۹۲۰، ص ۳۸ـ۳۷

بدین‌ترتیب، مورخی که روش مطالعه و نقد علمی اسناد گذشته را بکار می‌برد، جای پای محکمی دارد. ضمناً لازم است یادآوری کنیم که درعلم مفهوم نقد فاقد آن معنای منفی است که گاهی بر آن می‌نهند: درعلم منظور از نقد مجموعهٔ اصولی است که برای روشن ساختن اررش منبع بکاربرده می‌شود. مسئله نقد علمی عبارت‌است‌از کشف نارسایی‌ها و مسایل مختلف دراظهارات و درك بهتر آن وباز-سازی معنا و جنبهٔ واقعی آن. تردید گاهی سلاح مفیدی برای تحقیق است. گاهی تردید نشان آشکاری درپیشرفت علوم تاریخی روسی‌بجای گذاشته است.

م. ت. کاچه نووسکی (۱۸۴۲-۱۷۷۵) و شاگردان«مکتب‌شك» با تجزیه و تحلیل انتقادی و تجدیدنظر به‌تاریخ‌نگاری سنتی که در آن وقایع حقیقی با افسانه آمیخته است، پرداخته‌اند. هرچند بسیاری از اظهارات کاچه‌نووسکی متقاعدکننده نیست ولی نقد وی در یکعده از محققان بی‌اثرنبوده است.

شکاك میانه‌رو و سالم، دور از قبول بی‌قید وشرط دلایل، هیچ-گونه وجه اشتراکی با عدم اطمینان‌کامل و نفی بی‌اساس ناموجه و با هیپر کریتیسیسم خودسرانه ندارد. ژان آردوئن (۱۷۲۹-۱۶۴۶)مورخ فرانسوی به‌چنین نفی بی‌اساس رسیده است، بطوریکه همهٔ آثار ادبی یونان باستان و روم قدیم را مورد تردید قرارداده و آنها را ساخته و پرداختهٔ راهبان قرون وسطایی قلمداد می‌کند.

رابطهٔ واقعاً علمی نسبت به‌منابع‌نظرغیرنقادانه به‌آنها را همان-اندازه مردود می‌شمارد که ناباوری بی‌اساس را.

خاصیت طبیعی عقل انسان اعتماد به‌محیط است: احترام کاملاً طبیعی و اعتبار متشکل ومخصوص انسان‌را نسبت به آن برمی‌انگیزد. علاوه‌بر آن،دنبال کردن سنت، قدم‌گذاشتن درراه ساده وعادی‌همواره آسان‌تر ازجستجوی راهی است، که می‌باید در هرگامی مشاهدات و اطلاعات بدست آمده را تجزیه‌وتحلیل کرده و بیاموزد. ظاهراً آن واقعیتی که ساخت علمی دارد ازاین‌جا روشن می‌شود، یعنی چنانکه پیشتردیدیم، رفتارنقادانه نسبت به‌شواهدگذشته، مستلزم زمان طولانی است.

روشهای تحقیق

علوم اهمیت زیادی به‌روش ادراك قایل است و دانشمندان همواره درجستجوی روشهای جدید و تکمیل روشهای قدیم‌اند.

درتاریخ، مدت مدیدی این‌اعتقاد حاکم بود که تشریفات‌تحقیق درتاریخ بسیار ساده است:کافی‌است که مأخذ را برداشت وهمهٔ‌حقایق گذشته را ازآن بیرون‌کشید. ش. لانگلوآوش. سنئوبوس دومورخ فرانسوی‌درسال ۱۸۹۹نوشتند که تاریخ «چیزی جزتهیهٔ اسناد نیست» وموفقیت آن منوط به‌تکمیل وصحت روشهای فن مأخذشناسی است. بدین‌ترتیب، تحقیق تاریخی وتهیهٔ منابع یعنی مأخذشناسی باآنهاکاملا یکسان می‌شوند.

این نقطه‌نظر به‌آن جهت اشتباه است که‌گذشته، تنها از طریق

مأخذ شناخته نمی‌شود. درواقع دانشمند با دریافت اطلاعات ازمآخذ دربارهٔ واقعیتهای مختلف و رفتار مردم، پدیده‌ها و پروسه‌ها، آنها را با آنچه که دربارهٔ آن واقعیتها وپدیده‌ها و یا نظایر آنها، می‌داند،تطبیق می کند، ومقداردرستی آنهارادرمی‌یابد. درعین‌حال براساس اطلاعات موجود، او اشتباهات گریزناپذیری در مأخذ مرتکب می‌شود: زیـرا شاهدان اغلب دربارهٔ بسیاری چیزها سکوت می کنند، ازجمله‌درباره چیزهایی که به‌نظر آنها بدیهی وپیش‌پا افتاده می آید ولی درعمل‌برای درك نتیجه فوق‌العاده مهم‌اند. اطلاعات قبلی تا اندازهٔ زیادی‌درمطالعهٔ پدیده‌ها و پروسه‌های پیچیده‌ای که تحت مشاهدهٔ مستقیم واقع نمی‌شوند، ضروری است.

ا. توپولسکی اطلاعات جدا از مأخذ را «برون مأخذی» می‌نامد ومی گوید: آنرا خواه‌مشاهدات شخصی ما درمحیط، خواه‌علوم مختلف بدست می‌دهند[1].

در اطلاعات برون مأخذی باصطلاح عقل سلیم‌ـیعنی حدس مبتنی برمشاهدهٔ معمولی، تفکرو تجربهٔ شخصی، نقش مهمی بـازی می کنند. این‌تجربه بصورت صحیح‌بهیچ‌وجه مخالف اطلاعات‌علمی نیست، و درمواردی با موفقیت مکمل آن است.

هرگزنباید درهیچ علمی از جمله در تـاریخ به‌دستورات عقل سلیم بی‌اعتنایی کـرد. بسیاری از مورخان براین عقیده‌اند کـه بـرای

1_ J. Topolski. Metodolgia historii: Wydonie drugie Warszawa. 1973. str. 359.

بررسی موفقیت آمیز علوم تاریخی بموازات علومی چون فرهنگ عامه. مهارت نقادانه اندیشیدن، استعداد درك عصر دیگر و غیره تجربهٔ زندگی فوق العاده اهمیت دارد. ر. پیرس مورخ انگلیسی با اتکاء به این نظریات اظهار می‌دارد که آغاز به‌کار علمی درزمینهٔ تاریخ گمان نمی‌رود زودتر از ۲۵ سالگی مناسب باشد.

با اعتراف به اعتبار عقل سلیم نباید اهمیت آنرا بزرگ جلوه داد، چنانکه برخی ازدانشمندان کرده‌اند. از جملهٔ آنها و.س. ایکونیکوف مورخ روسی پیش ازانقلاب است. او دراثرمعروف خود بنام «تجربه تاریخ نگاری روسی» می‌گوید که اصول تحقیق در زمینه تاریخ «رویهمرفته بسیارساده‌وابتدایی است. اساس آنها عقل سلیم است[1]».

س. موریسون مورخ بزرگ آمریکایی همین اندیشه را بیان‌داشته و گفته است: «متدلوژی تاریخی ـ چیزی جزعقل سلیم نیست که به وضع معلومی معطوف شده است[2]».

اشتباه بودن چنین اظهاراتی‌دراینست که عقل سلیم در آنها گویا با روش پیچیده ادراك علمی تضاد پیدا می کند.

ضمناً عقل سلیم خودبخود چندان معتبر نیست. ف. انگلس با تعریف آن می‌نویسد: «... عقل سلیم انسان همراه کاملا قابل احترامی در چهاردیواری لوازم خانگی اوست و حیرت انگیزترین حوادث را تحمل

۱ــ و.س. ایکونیکوف. تجربهٔ تاریخ نگاری روسی، جلد ۱ کیف ۱۸۹۱، ص ۳۵

2_ S. E. Morison. Faith of an Historian. —«American—Historical Review» 1951, January, P.263.

می کند، تنها گاهی جرأت پیدا می کند که به فضای بازتحقیق راه یابد[1]». عقل سلیم همواره ممکن است در تضاد مستقیم با واقعیت قرار گیرد: بطوریکه، مدتها نمی‌توانست با ـ علی‌رغم «بداهت» آشکار ـ، زمین به‌دورخورشید می گردد، کناربیاید. پل والری فیلسوف وشاعرفرانسوی می گوید: «عقل‌سلیم، حسی‌درونی است که کاملا خصلت شخصی‌دارد. علوم همه‌روزه آنرا به مخمصه می‌اندازد، به بن‌بست می کشاند، نیرنگ می‌زند... از این به بعداز عقل سلیم تنها جهل‌عاید می‌شود[2]». آ.س. راکیتوف، فیلسوف شوروی با اعتراض‌منصفانه نسبت به مناسبات‌عقل سلیم، نقایص اصلی آنراهم مشخص‌می کند. به عقیده آ.س. راکیتوف فرق عقل‌سلیم با ادراك علمی‌دراین‌است که «علم‌قانونهایی به‌مامی‌دهد، درحالیکه عقل سلیم تنها اطلاعاتی درباره روابط وپدیده‌های عینی و تخمینی دراختیار مـی گذارد. علاوه بر آن بنابهٔ گفته وی «دقت زیاد و وضوح کامل[3]» علم رامشخص می‌سازند. بهمین جهت وجود اجزاء دیگرـ مدارك علوم گوناگون ـ دراطلاعات برون مأخذی فوق‌العاده مهم است. می‌توان‌بااطمینان گفت که کیفیت هرتحقیق تاریخی نه تنها مستقیماً وابسته به علایق فرهنگی‌مؤلف وتجربه شخصی و... اوست بلکه منوط به‌آگاهی اودر زمینه علوم‌گوناگون است. واین ضرورت آمادگی‌مستدل‌عمومی‌وتخصصی ونیزدانستن زبانها را به مورخ‌تحمیل

۱ــ ك.مارکس. ف.انگلس. تألیفات جلد۲۰، ص۲۱

۲ــ استناد به‌کتاب: آ.موروآ. سیماهای ادبی. م.، ۱۹۷۰، ص۲۷۲

۳ــ آ.ای. راکیتوف. تشریح اطلاعات علمی. مقدمهٔ عامه فهم به منطق‌و متدلوژی علوم. م.۱۹۶۹، ص ۲۰ــ۱۹

می کند. ش.لانگلوآ، و ش.سنئوبوس دانستن دست کم دوزبان، ظاهراً بدون محاسبهٔ زبان مادری را برای مورخ حتمی می‌دانند.

این گفته بدان معنا نیست که اشتغال به تاریخ تنها در انحصار دارندگان دیپلم است. آماتورها همواره نقش مهمی در پیشرفت علوم داشته‌اند. اختراعات بزرگ متعلق به آنها است. آماتورها تاریخ را غنی‌تر کرده‌اند: ازجمله یکی از بزرگترین کشفیات دهه‌های اخیر، کشف رمز کتیبه‌های کریت و میسن بود که مایکل ونتریسم آرشیتکت انگلیسی انجام داد واو مورخ حرفه‌ای نبود.

بنا براین مهم نیست که چگونه آنرا انجام‌داده‌است. امروز هر کسی که به موضوع تاریخی دست می‌زند، باید دارای اطلاعات عمیق مواد وفنون تحقیقات تاریخی باشد.

دراین کتاب ضرورت وامکان بررسی پروسه مشکل وپرزحمت تحقیقات تاریخی کـه درآن خصوصیت مسائل مطروحه، شخصیت دانشمند ونظایر آن نقش مهمی بازی می کنند، وجود ندارد. دراین جا سخن را کوتاه می کنیم وفقط به ویژگی‌های تحقیقات تاریخی می‌پردازیم.

یکی ازعناصر اصلی کار تحقیقی مشاهده است: مشاهده درهمه علوم مأخذ اصلی اطلاعات ما را دربارهٔ پروسه‌ها وحوادث داراست. مشاهدهٔ علمی برای ثمربخشی آن باید اصولی را بکاربندد: مشاهده علمی باید «قصدقبلی» داشته باشد، یعنی برای مسئله قبلاً پیش بینی شده ومعین، منظم، باهدف مشخص وکارآمدوسیستماتیك بکاررود[1]. چنانکه می‌دانیم،

۱ــ ر.ك: ا.م.سیچیویتسا. اصول واشکال ادراك علمی. م. ۱۹۷۲. ص۹ــ۱۰

درهرمشاهده‌ای، مثلاً مشاهدهٔ کسوف خورشید، دانشمندان قبلاً بطور دقیق همه‌تشریفات آنرا تهیه می کنند، تا مشاهده را هرچه دقیقتر کنند، پیش‌بینی‌شده ـ آزمایش است، یعنی تجدیدمصنوعی هریك ازپدیده‌ها، مثلاً درفیزیك یاشیمی‌است: همه تشریفات آزمایش اندیشیده‌شده‌ودقیقاً ثبت‌می‌شود. هردانشمندی به‌میل‌خود می‌تواند نه‌تنها از همهٔ جزئیات آزمایش‌انجام یافته مطلع شود بلکه‌می‌تواند خود بیازماید.

مورخ با مطالعهٔ مواد یعنی مدارك، اسناد و غیره در واقع بکار مشاهده می‌پردازد. اما مشاهده درتاریخ خصوصیت تلویحی دارد: محقق چیزی را مورد مطالعه قرار می‌دهد که موجود نیست. شرایط در ابدیت فرو رفته است، شرایطی که در آن حوادث رشدکرده‌اند، مردمی نیست که در آن شرکت کنند، شهرهای باستانی و تمدن‌های آنها از روی زمین محو گردیده‌اند. تنها شواهد شرکت کنندگان بیواسطهٔ حوادث تاریخی وجود دارند که نه‌زمان حادثه را مشخص کرده‌اند ونه‌جای خود را درآن. علاوه برآن شرکت کنندگان‌اغلب بعضی جنبه‌های رویدادهها را می‌بینند ـ بعید است که همیشه هم مهم‌ترین وقایع را ببینند ـ ونیزنمی‌توانند ارزیابی آرام‌وآگاهانه‌ای بکنند.

چون از مشاهده سخن گفتیم و ازآزمایش ذکری به‌میان آمد، دراین‌جا بهتراست دراین‌باره مفصلترصحبت کنیم. بعضی معتقدند که فرق اساسی تاریخ با علوم طبیعی در این است که تاریخ فاقد امکان‌به‌آزمایش درآمدن است؛ زیرا پدیده‌های تاریخی تکرارناپذیرند. این همیشه‌صحیح‌نیست. نادرستی تصورتکرارنشدنی پدیده‌های‌تاریخی‌را پیشترخاطرنشان کردیم و لزومی برای برگشت به‌آن‌وجود ندارد. اما

علوم طبیعی نیزهمیشه نمی‌توانند موضوع خود را بازسازی کنند، مانند زمین لرزه. درمواردی که موضوع نمی‌تواند بازسازی شود، همه علوم متوسل به‌ساختن مدل می‌شوند، یعنی بطور مصنوعی برخی عناصر آنرا جدا کرده و بازسازی می کنند.

چنانکه پیشتر گفته شد جدا سازی برخی عناصر درتاریخ غالباً مشکل است: همه ویژگی پدیده‌های تاریخی در یگانگی خصوصیت تکرارشدنی آنهاست. بدین‌ترتیب آزمایش تاریخی تنها درصورتی ممکن‌است که جدا سازی‌حتی‌برخی عناصر گذشته تاریخی امکان‌پذیر باشد. یك چنین آزمایشی دراواخرقرن‌گذشته ترتیب داده‌شد: محققین چگونگی جنگ دریایی معروف سالامین را میان یونانیان وایرانیان (۴۸۰ پیش‌ازمیلاد) بازسازی کردند. این‌تجربه سودمند بود: این‌تجربه اجازه داد تعداد کشتیهایی که ازدوطرف درجنگ شرکت کرده بودند تعیین کرده ودرمدارك هرودوت تجدیدنظر کنند.

سفر تورهیردال☆ دانشمند معروف نروژی در همین اواخر صورت گرفت، این سفرابتدا در اقیانوس آرام باطراده «کن‌ـتیکی»و سپس‌دراقیانوس‌اطلس با کشتی پاپیروس «را» انجام‌گرفت. نظیرچنین آزمایشی‌توسط س.موریسون محقق آمریکایی که قبلاً یادشد، درسالهای ۱۹۴۰-۱۹۳۹سفر کریستف‌کلمب تکرار شد. موریسون هم مانند کریستف‌کلمب، به نیمکرهٔ غربی رسید وصحت یادداشتها ومشاهدات دریانورد بزرگ را تأیید کرد. اینها آزمایشهای معمولی علمی بودند. لازم به یادآوری است که علم بموازات چنین آزمایشهایی

☆Heyerdahl

(باصطلاح تجربه‌هایی) نوع دیگر آزمایش را نیز می‌شناسد، یعنی: آزمایشهای عقلانی یا اندیشمندانه‌ای که در تصور محقق صورت می‌گیرد. این آزمایشها بطور گسترده‌ای در همهٔ علوم مثلاً فیزیك انجام می‌گیرد. گالیله با درنظر آوردن سطح کاملاً صاف و کرهٔ کاملاً گرد در ذهن، که در طبیعت وجود ندارد، قانون اینرسی را کشف کرد و فرمول سقوط آزاد اجسام را در فضا تهیه کرد.

ما در تحقیقات تاریخی هم به‌این نوع آزمایشهای ذهنی برمی‌خوریم. به‌عقیدهٔ آ. ای. راکیتوف، آنها «تا اندازه‌ای دارای اصول ساختگی ولی کاملاً مؤثر کنترل منطقی و امپیریك و ارزیابی قوانین‌اند» که در روند تحقیق تاریخی مشاهده شده‌اند[1]».

می‌بینم که امکان آزمایش در تحقیقات تاریخی کاملاً وجود دارد ولی ظاهراً در عمل فوق‌العاده محدود است.

روش قیاس (مقابله) در علم تاریخ گسترش وسیعی یافته است. موضوعات همانندی که دانشمندان مشاهده کرده‌اند، امکان می‌دهد تا شباهت همان پدیده با پدیده‌های دیگر را نشان دهیم و خصوصیاتش را تعیین کنیم، روش قیاس در مقایسهٔ زندگی ملل مختلف نتایج بسیار ثمربخشی بدست می‌دهد.

مسلماً کاربرد روش قیاس خطرهایی به‌دنبال دارد، ولی این بهیچوجه از اهمیت آن نمی‌کاهد. دانستن خطرات کمك به‌رفع آنها

۱ــ آ. ای. راکیتوف. دربارهٔ مسئله ساختمان تحقیقات تاریخی، در کتاب «مسایل فلسفی علوم تاریخی» م. ۱۹۶۹ ص ۱۸۱.

می کند.

یکی از گسترده‌ترین روشهای ادراك تاریخی ـ ژنتیك یعنی مبتنی بر تجزیه‌وتحلیل یك موضوع در مراحل گوناگون رشد آن است. این روش اصول حتمی ماتریالیسم دیالتیك وتاریخی است. این اصول برای بازسازی حوادث و پروسه‌های گذشته بکار می‌رود. پروسه‌های گذشته یا از طریق نتایج آنها شناخته می‌شوند یا از عوارض مربوط به‌گذشته، یعنی از معلوم به‌مجهول پی‌می‌برند. ك. مارکس یادآور می‌شود که ادراك از طریق نتیجه‌ضروری است، زیرا این نتایج دارای همهٔ مراحل پیشین رشداند. او می‌نویسد: «علم تشریح انسان کلیدی برای تشریح میمون است. برعکس اشارات عالیتر در نزد انواع جانوران دانی فقط درصورتی مفهوم هستند که‌خود این عالیترشناخته شده باشد. اقتصاد بورژوایی بدین‌ترتیب کلید باستان و غیره را می‌دهد... باید معنی اجاره اسمی☆ و ده یك در صورتی که اجارهٔ زمین معلوم باشد، فهمید....[1]».

دانستن نتیجهٔ حوادث گذشته به‌مورخ در مقابل معاصرینش برتری آشکاری می‌دهد؛ برای وی آسان است که حوادث مهمتر را انتخاب کرده و درجه دوم را کنار بگذارد.

درعین‌حال باید خطراتی راهم که درجوار عطف به‌ماسبق‌وجود دارد، در نظر گرفت. مثلا با بررسی مراحل اولیه زندگی یك مرد

☆ quit_rent و نیز بمعنی metayage «نیمه‌کاره» است.

۱ـ ك. مارکس و ف. انگلس. تألیفات جلد ۱۲ ص ۷۳۲ـ۷۳۱

بزرگ گذشته، ناچاریم در کم اهمیت‌ترین واقعیتهای رفتار اواشارات مهم به آینده را بررسی کنیم، در آنها دنبال چیزی بگردیم که در آن موقع اورا از دیگران ممتاز می کرد، هرچند که درعمل برای آن ابداً پایه‌ای وجود ندارد: میل «سازگار کردن» واقعیتهای زندگی حقیقی با نتیجهٔ معلوم بروز می کند. افسانه‌های تاریخی درباره حوادث و مردم اینگونه به‌وجود می آیند.

ج. التون مورخ انگلیسی به‌همین دلیل می‌نویسد: «از آنجا که می‌دانیم حوادث چگونه پیش آمده‌اند، مایلیم فرض کنیم که آنها می‌بایست حتماً دراین‌جهت پیش می آمدند ومی‌خواهیم نتیجهٔ معلوم را به‌هرصورت «صحیح» حساب کنیم. تمایل اول مورخ را از وظیفه اصلی‌اش که روشن ساختن چیزی است، دورنگه می‌دارد: ناگزیر توضیح لازم را نمی‌دهد. تمایل دوم اورا ستایشگر بیزار کننده‌ای می‌کند و وادارش می‌سازد که گذشته را در زمان‌حال به‌بیند[1]».

تعمیم متقابل علوم

مورخان درجستجوی روشهای تحقیقات تاریخی به‌تجربهٔ علوم دیگرروی می آورند: هیچ رشته علمی نمی‌تواند جداگانه رشد کند.

1_ G. Elton. the Practice of History. London, 1967, p. 99.

ضمناً همانطور که تجربه نشان داده پیشرفت علوم مخصوصاً در تلاقی دویا بیشتر رشتهٔ علوم ثمربخش است. درعین‌حال اولین گام درتهیهٔ نقد تاریخی اسناد درتلاقی تاریخ و فلسفه برداشته شده است.

رابطهٔ تاریخ با علوم دیگر، علومی که جامعه را مورد مطالعه قرارمی‌دهد ـ علوم، اجتماعی، نژادشناسی، روانشناسی اجتماعی وغیره بسیار پرثمربوده‌است. نزدیکی آنهابه‌همدیگرموجب شد که آنهاهمگی یك موضوع واحد را مورد مطالعه قرار دهند.

درسالهای‌اخیرتاریخ مجدداً بیش ازپیش به‌جامعه‌شناسی نزدیك شد. این دو رشتهٔ علم همواره درکنارهم‌اند: حتی اخیراً مباحثاتی درباره اختلاف میان آنهادرگرفته است. درواقع خط‌الرأس میان آنها چندان آشکار نیست، و مسایل آنها اغلب بهم درآمیخته است. مسلماً جامعه شناسی به‌کارکرد جامعه وبرخی عناصر آن توجه خاصی‌مبذول می‌دارد، ولی تاریخ در درجهٔ اول به‌پروسه‌های تغییرمی‌پردازد. لیکن جامعه‌شناس‌نمی‌تواند نسبت به‌تغییری که موضوعش رادرزمان‌احساس می‌کند، بی‌اعتنا باشد، ومورخ هم نمی‌تواند به‌کارکرد آن بی‌علاقه باشد. طبیعی است که هردوعلم مدتها تقریباً غیرقابل تمییزبودند، ولی جدایی کامل آنها بعد از آغاز قرن نوزدهم اتفاق افتاد ولی باز مدت زمانی میان خود به‌مبادلهٔ نقطه‌نظرها و روشهای تحقیق ادامه می‌دادند.

در آغاز قرن بیستم میان آنها مناسبات ویژه‌ای به‌وجودآمد. یادآور می‌شویم که درست درهمین زمان درمیان مورخان بورژوایی تردید دروجود قوانین تکامل اجتماعی به‌وجود آمد، توجه به‌مطالعهٔ قانون‌مندیها و مسایل دیگرتنزل کرد: بحران علوم تاریخی بورژوایی

در آن انعکاس یافت.

در آن زمان که مورخان بیشتر به‌مسایل جزیی و درجه دوم می‌پرداختند، جامعه‌شناسی در نقش یك علم تعمیم دهنده ظاهر شد و شروع شناس آلمانی راست گفت که جامعه‌شناسی، علم تئوری روند تاریخی است. جامعه‌شناسان به‌علم تاریخ نقش فرعی و کمکی گردآورندهٔ سادهٔ مواد، برای ساختمان تئوریك خود قایل شده‌اند.

هرچند که این مطلب عجیب به‌نظر می‌رسد، ولی بسیاری از مورخان با چنین «تقسیم کار» موافق شده‌اند. چنانکه و. زومبارت مورخ بورژوایی و جامعه‌شناس و اقتصاددان آلمانی اختلاف میان دو علم را در این دیده است که تاریخ به‌این پرسش: «روزی چه اتفاقی افتاده‌است؟» پاسخ می‌دهد ولی جامعه‌شناسی به‌پرسش: «چه‌چیزی تکرار شده است؟» جواب می‌گوید. به‌عبارت دیگر او با این موضوع موافق بوده که مهمترین وظیفهٔ اطلاعات تاریخی، که آنرا علم می‌کند ـ مطالعهٔ پدیده‌های تکرارشونده و بررسی قانون‌مندیها ـ موضوع تاریخ نیست، بلکه موضوع جامعه‌شناسی است. آ. پیرن مورخ بزرگ بلژیکی این اندیشه را بازتر بیان داشته است: او در کنگره بین‌المللی مورخان در سال ۱۹۲۳ در بروکسل اظهار داشت که میان جامعه‌شناسی و تاریخ همان‌اندازه اختلاف است که میان تئوری اقتصادی و تاریخ آن. بدین‌ترتیب او تاریخ را یك علم امپیریك محض بحساب آورده است. تأثیر این‌نظریه‌ها را می‌توان حتی در عصر ما نیز در میان تاریخ‌نویسان بورژوایی مشاهد کرد: قوانین کلی تاریخ اغلب قوانین «جامعه‌شناسی» نامگذاری

می‌شود. چنانکه یو. کاخك مورخ شوروی منصفانه یـادآور می‌شود: «درتجربهٔ علوم بورژوایی همهٔ تحقیقات پرمحتوای تاریخی را اغلب جامعه‌شناسی می‌نامند، که مؤلفان آنها به‌تعریف اکتفا نمی‌کنند، بلکه سعی می‌کنند به‌توضیح مقاصد کلی وقانون‌مندیها برسند[1]».

بدین‌ترتیب جامعه‌شناسی میل به‌مطالعه مشخص را ازدست‌داد وتاریخ ـ به‌تعمیم را. این برای هردو رشته علم زیان‌آور شد.

درسالهای اخیروضع بطورآشکار تغییریافت. جامعه شناسی از ادعای پیشین دست برداشت وکانون علایق خویش را درزمینه مطالعه دقیق بخشهای باریك حقایق پیش‌کشید، روابط درونی درجامعه، کار ـ کردهای‌مفاهیم‌اجتماعی ونظایر آن‌را. جامعه‌شناسی باصطلاح مشخص، به‌مطالعه استفاده آزاد اززمان، تأثیرعوامل مختلف در بهره‌دهی کار، روابط‌مردم‌درگروههای کوچك‌وغیره پرداخت. این کوششهای‌تحقیقی کاملا ثمربخش گردید ونتیجه عملی بزرگ داد. درعین‌حال در میان جامعه‌شناسان توجه به‌تکامل پروسه‌های اجتماعی درزمان و غیره وبه‌ـ تاریخ بالا رفت. ر. میلیس راست گفت که جامعه‌شناسی شایسته‌احترام است ـ وآن جامعه‌شناسی تاریخی است.

ازطرف دیگرعلم تاریخ نیز تمایل به نزدیکی با جامعه شناسی را نشان داده‌است. در این اواخرتاریخ هرچه بیشترازمطالعه حوادث به مطالعه پروسه‌ها می‌رسد، وسعی دارد تصویر کارکرد ارگانیسمهای

---

۱ ـ یو. کاخك. آیا علم جدید تاریخ لازم است؟، «مسایل تاریخ» ۱۹۶۹ شماره ۳.

اجتماعی را بازسازی کند (به عبارت دیگر، به تجزیه و تحلیل جامعه‌شناسی نزدیك می‌شود و علم جامعه شناسی می‌شود). درعین حال برخی ازمورخان بورژوایی علاقه‌روزافزونی به مسایل پروسه‌تاریخی، به‌تعمیم، به جستجوی قانون‌مندیها ازخود نشان می‌دهند. مورخان مارکسیست همواره به این مسایل علاقه مند بوده‌اند. نفوذ متقابل جامعه شناسی و تاریخ مخصوصاً سبب پیگیری دقیق رشد تحقیقی در هردو زمینه و اقتباس ایده‌ها وروشهای بررسی می‌شود.

تماسهای روزافزون میان دوعلم برای علم تاریخ مفید واقع‌شده است. ازجمله جامعه شناسی کمك به گسترش دایرهٔ مأخذ علم تاریخ کرده‌است. موضوع این‌است که جامعه شناسان محتوای مدارك موجود مثلاً آمار رسمی را محدودنمی کنند، زیرا آمار نمی تواندبه‌برخی ازمسایل مهم، که درروند تحقیق بروزمی کند، ازجمله درباره تحرك جمعیت و غیره پاسخ گوید. جامعه شناسان آنرا با انبوهی از آراوپرسشنامه تکمیل می کنند: آنها گویا منابع جدیدی به وجود می آورند. بدین ترتیب جامعه شناسی به علم تاریخ به دوطریق کمك می کند: دایرهٔ مأخذ مارا گسترش می‌دهد ودرعین حال روشهای جدید تهیه آنها را ارائه می‌دهد.

جامعه شناسی امپیریك خیلی چیزهای تازه درفهم کارکرد جامعه کنونی داخل کرده است، جامعه‌شناسی امپیریك انگیزه‌های رفتار را بررسی نموده واهمیت باصطلاح نقشهای اجتماعی را کشف کرد و مورخان را مجبور نمود تا به فعالیت انسان اجتماعی ازدیدگاه جدید بنگرند. ل.م. دروبیژه‌وا دانشمند روسی با پرداختن به ارتباط نزدیك و همکاری تاریخ وجامعه شناسی وبا مشخص کردن ثمربخشی آنها

منصفانه اظهار نظر می کند، ازجمله می گوید: «کاربرد نتایج تحقیقات مشخص جامعه‌شناسی سطح تئوریك واهمیت عملی وقابل شناخت آثار تاریخی را بالامی برد وامکان می دهد تصور کنیم که پدیده‌ها وواقعیتهایی که درنظر اول جدا ازهم بـه نظر می‌رسند، در یکدیگر تأثیر متقابل دارند[1]».

تماس میان جامعه‌شناسی و تاریخ تأثیر مثبتی در اصطلاحات گذاشت. مورخان مجبور شدند به‌دنبال جامعه شناسان، بسیاری ازمفاهیم را دقیق‌تر کنند، وسیستم دقیقتر نشانه‌گذاری و فرمولبندی برای احتراز ازابهام‌وچند معنی بودن رافراهم سازند.

رابطه تـاریخ با علم دیگـر یعنی روانشناسی و در درجه اول روانشناسی اجتماعی آنرا بمقدار زیادی غنی‌ترمی‌سازد. برای مطالعه مردم، درك قوانین روانشناسی، روشن ساختن‌انگیزه‌هایی کـه روابط انسانها را با رویدادها تعیین کرده و آنها را به‌کار بـرانگیخته است، کاملا ضروری است. دراین طرح مطالعهٔ تصورات مردم ازمحیط و از شکل دنیای خارج درمخیلهٔ گـذشتگان، و از اینکه چگـونه انسان بنوبهٔ خود سبب درك حوادث و پدیده‌های حیات اجتماعی گردید که‌در برابرچشمانش روی‌داده بود، اهمیت خاصی پیدا می کند.

زمینه برای‌نزدیکی میان این‌دورشته علم، نظریهٔ تاریخی نسبت به روان آدمی بود. مورخان مدتی روان‌آدمی را چیزی تغییرناپذیر یا تقریباً تغییرناپذیر، می‌دانستند، به هرصورت بسیار کندودرطی‌هزاران

۱ــ ل.م.دروبیژه‌وا. تاریخ وجامعه شناسی م. ۱۹۷۱، ص۲۴

سال تغییر می‌یابد. بشر می‌پنداشت که انسان عصر کهن وقرون وسطی محیط خود را درست مانند انسان زمان ما می‌دیده واحساس می کرده ودرك می کرده است، زیرا مردمان همه ادوار تاریخی‌همان تمایلات، احساسات، وعلایق را پیش می کشند.

مدت مدیدی درمیان روانشناسان نیزنظریات مشابهی حکمفرما بود: آنها این اندیشه را ملاك عمل‌قرارمی‌دادندکه قوانین اصلی‌ادراك وتفکرتغییرناپذیراند، ودرهمه زمانها اساس همان پروسه‌های ادراك و تفکر، مستقل ازشرایط محیط بوده‌اند.

مطالعات این اعتقادات را متزلزل‌کرد. کارهای روانشناسان شوروی خصوصاً ل.س. ویگودسکی که رشدکودکان را موردمطالعه قرارداده است، درسالهای بیست نشان دادکه ادراك کودکان تغییر ناپذیرباقی نمی‌ماند: ساختمان منطق‌روانی پروسه‌های ادراك همراه با سن تغییر می کند و همراه باآن روابط میان مظاهری‌که سبب ادراك می‌شوند، تغییرمی‌یابد. تحت تأثیر تغییردر محیط خارجی، پیشرفتهای اساسی درتفکرو وضعیت روحی آنها روی می‌دهد. این مطلب را تحقیقاتی که درسالهای سی انجام‌گرفته، به‌اثبات رسانده است. روشن شده‌که بهنگام تجزیه و تحلیل تفکرو روان نمی‌توان ازجهان خارج و از سطح رشد محیط اجتماعی خودداری کرد. این به‌روانشناسی خصوصیت تاریخی می‌دهد.

علم تاریخ به‌نوبهٔ خود به‌مطالعهٔ همان تغییراتی که در شعور اجتماعی درطی دورهٔ تاریخی روی می‌دهد، پرداخته است، مورخان شوروی دریکردیف‌کار،خصوصیات روانی وتفکرمردم دراعصار کهن،

در دوره باستان، درقرون وسطی و درعصررنسانس را موردتجزیه و ـ تحلیل قرارداده‌اند[1]. دراین آثار برخی خصوصیتهای ادراك محیط، ویژگیهای احساس وتفکروغیره مورد بررسی قرارگرفته است.

این مسئله در تـاریخ نگاری خارجی نیـز انعکاس یافته است. پیشاهنگ بررسی آن درخارج یا. هیزینگا مورخ هلندی بود که‌درسال ۱۹۳۲ تحقیق ویژه‌ای به‌تجزیه‌وتحلیل روانی اروپائیان دردورهٔ قرون وسطی اختصاص داد. هرچندکه در اثروی برخی خصوصیات روان ـ شناسی قرون وسطی فوق‌العاده قـاطع توصیف شده است، بطورکلی این اثراطلاعاتی دربارهٔ اختلاف اساسی وضعیت روحی مردم قرون ـ وسطی و مردم زمان ما ارائه می‌دهد.

تقریباً همزمان باآن درفرانسه اثر ژ. لوفور☆ که اختصاص‌به ـ جنبش دهقانان در دوره انقلاب بورژوایی فرانسه داشت، منتشر شد: مؤلف روحیهٔ دهقانان را مورد تجزیه‌وتحلیل قرارداده وخصوصیت و پیدایش باصطلاح هراس بزرگ درباریان را دربرابرحرکت‌نیرومند کشاورزان که نتایج سیاسی عظیمی دربرداشت، نشان داده است.

درسالهای اخیروخصوصاً بعدازجنگ جهانی دوم این‌موضوع فوق‌العاده وسیع مورد بررسی قرارگرفت.درفرانسه مکتب‌روانشناسی تاریخی به‌وجودآمد، که هم‌اکنون ژ. میرسون و ژ. پ. ورنان آنـرا

۱ــ ر.ك: ب. ف. پورشنف، روانشناسی اجتماعی و تـاریخ. م. ۱۹۶۶؛ ا. م. اشتایرمان. اخلاق ومذهب طبقات ستمدیده جامعه رومی، م. ۱۹۶۲؛ آ.یا. گوره‌ویچ. کاتگوری فرهنگ قرون وسطی. م. ۱۹۷۲.

☆ Lefebvre

اداره‌می کنند که بنابه‌اعتراف‌شخصی آنها تحت‌تأثیر نیرومند مارکسیسم قرار دارد.

ر. ماندرو محقق فرانسوی، با بررسی روانشناسی اجتماعی فرانسویان قرن شانزده و آغاز قرن هفده نشان داد که ادراك مردم آن‌زمان دربعضی لحظات مهم فوق‌العاده با ادراك، امروز مردم فرانسه فرق دارد: از جمله ادراك آنها رنگ عصبی داشت، زمینه‌احساسات‌با زمینهٔ تفکرشدیداً آمیخته بود، انگیزه‌ها سرکشتر و بیواسطه ظاهرمی‌شدند، مناسبات گروهی خصوصیت نزدیکتری داشتند و غیره.

میل برخی از مورخان خارجی به‌عوض کردن آنالیز طبقاتی روانشناسی اجتماعی با بیولوژی، جستجودررفتارمردم‌برای‌تأییدعقاید فروید زیان بزرگی به‌علم حقیقی وارد می کند.

برای‌مطالعهٔ روانشناسی‌اجتماعی‌ازلحاظ تاریخی،مورخ‌مجبور است مأخذ جدیدی جستجو کند و معلومات را بطرزنوینی بکارگیرد. یا. هیزینگا اصولا به‌آثار ادبی وهنرمتکی بود. ولی این کافی نیست: روان‌آدمی، خصوصیت تفکروی درهرکدام ازآثارانسان‌بروزمی کند. ژ. میرسون می‌نویسد: «انسانیت وهمهٔ تجربیات طبیعی واجتماعی و هرچه که‌دراین تجربه وجود دارد، و ازطریق این تجربه بعنوان‌حالت یا وظیفهٔ جنبهٔ آنالیز واقعیت، جنبهٔ اندیشه، میل، احساس، شخصیت پیش می آید،درآثارتجسم می‌یابدوتصویرمی‌شود، انتزاعیترین‌ایده‌ها و محرمانه‌ترین احساسات‌اند[1]».

۱ — پاورقی در صفحه بعد

چنین برخوردی اجازه می‌دهد دایرهٔ مأخذ را وسیعتر کنیم، از جمله امکان استفاده از مآخذی، مانند زندگی مقدسین‌را که تا آنزمان مورخان به‌آنها بی‌اعتنایی می کردند، فـراهم می کند. در واقع‌بخش عظیم مدارك موجود دراین قبیل آثار تخیل محض‌اند وبهیچ‌وجه به‌ـ حقیقت نزدیك نیستند. باوجود این همانطورکه و. ا. کلیوچه‌وسکی یکصدسال پیش نشان داده، مطالعهٔ دقیق آنها راهی به‌زندگی، تفکر و وضعیت روحی آن دوره می گشاید. شرح زندگی‌نویسان ـ گاهی در میان‌سطورـ اطلاعات ارزشمندی دربـارهٔ زندگـی، معیشت زمان و سرانجام ـواین خیلی مهم استـ در داستانهایشان می‌توان طرزتفکر دقیق آنها را دنبال کرد.

سومین رشتهٔ علمی کـه تاریخ درسالهای اخیرفوق‌العاده به‌آن نزدیك شد، نژادشناسی («مـردم شناسی») است. درخارج به‌این علـم نژادشناسی‌می گویندودر کشورهای‌انگلیسی زبان،انسانشناسی‌اجتماعی یا مدنی (این‌غیراز انسانشناسی فیزیکی است که خصوصیات‌جسمانی ملل مختلف را مورد مطالعه قرار می‌دهد).

مطالعه تکامل جماعتهای نژادی وتغییرات آن، نژادشناسی‌رابه‌ـ تاریخ نزدیك می کند. نژادشناسی شوروی‌همواره خود راعلم‌تاریخی شمرده است. اما نژاد شناسی خـارجی مدتی جنبهٔ زمانی در حیـات

۱ـ J. Meyerson. Les fonctions Psychogiques et les Oeuvres, Paris 1948.

استناد به‌مقالهٔ ل. ای. آنتسیفه‌روا. مسئله مطالعه رشد تاریخی‌روانـ در کتاب: «تاریخ و روانشناسی» م. ۱۹۷۱، ص۸۸

جماعت‌نژادی را منکربود وفوراً به‌درك نزدیکش به‌تاریخ نایل‌نیامد. به‌اصطلاح،مکتب نقش، مطالعهٔ ساختمان اجتماعی جماعتهای نژادی جداگانه ـ قبایل وملیت‌ها ـ را از این نقطه‌نظر که عناصر جداگانهٔ آن

توجه قرارداد. تجربه نشان‌داد که چنین برخوردی، با اینکه بسیارمهم است، کافی نیست. مسئله تکامل درنژادشناسی ناگزیر بود در عمل ظهور کند. جای تعجب نیست که برخلاف بیانیهٔ تئوریك فونکسیونا‌لیست‌ها لحظهٔ تاریخی در آثار نژادشناسان، با شکستن شمای بطور مجرد ساخته شدهٔ مکانیسم اجتماعی، بیش‌ازپیش ظاهر گردید.

تعدادی از دانشمندان به‌مقابله با آنتی ایستوریزم* مکتب نقش پرداختند. به‌عقیدهٔ‌ر. هینه‌ـگلدرن(Heine_Geldern) نژادشناس‌معروف اطریشی، اسلوب تاریخی درنژادشناسی انگلیسی آشکارا تفوق‌می‌یابد و از خصوصیات اکثرنژادشناسان قارهٔ اروپا است. علم ویژهٔ «تاریخ نژادی» که درتلاقی دوعلم بروزمی‌کند، اصول و روش‌های هردوعلم را یکی می‌کند.

اسلوب تاریخی، بی‌تردید، با درك اینکه هرگروه نژادی و اجتماعی دارای پدیده‌ای دینامیك و بیرون از رشد نامفهوم است، غنایی به‌نژادشناسی بخشیده است.

اگرتماس با تاریخ برای نژادشناسی سودمند بوده است،تاریخ نیز بنوبهٔ خود از تماس با نژادشناسی و از آشنایی با دستاوردهای

---

* مخالف با اصول بررسی اشیا و پدیده‌ها از نقطه‌نظر تاریخی.م

مهم آن‌درزمینهٔ تئوری ومتدسود جسته‌است. ه.دشان (*H.Dechamps*) دانشمند فرانسوی با اشاره به‌نفعی که دوعلم ازتماس نزدیك‌می‌برند، می‌نویسد: «تاریخ به‌نژادشناسی حس حرکت می‌دهد، و نژاد شناسی تاریخ را با اطلاعات جامعه محلی کامل میکنند، و امکان درك تمدن‌های از بین رفته را می‌دهد[1]».

درمیان جهات مختلف تحقیقات معاصرنژادشناسی که برای علم تاریخ جالب‌اند، در درجه اول می‌توان از مطالعه آداب و رسوم،عقاید وتصورات ونقش آنها درکارکرد جماعتهای نژادی و اجتماعی نام برد. نژادشناسی امکان مطالعه عمیق این پدیده‌ها را فراهم کرده‌است. دستاوردهای نژادشناسان برای مورخان فوق‌العاده مفید واقع شده است. بعنوان مثال علم تاریخ همواره بطورزنده به‌افسانه‌هاواعتقادات علاقه‌مند بوده ودرآنها خواه انعکاس ارزشهای معنوی آن‌عصر، خواه شرایط مادی را یافته است، نژادشناسی نشان داده است که افسانه‌ها نه‌تنها حقیقت را منعکس می‌سازند، بلکه نقش فعالی درفعالیت‌عادی سیستم اجتماعی ومفاهیم حقوقی و اجتماعی درحفظ روابط اجتماعی موجود بازی می‌کنند. چنین درك نقش افسانه‌ها امکان نفوذ عمیق‌تر به‌حیات معنوی گذشته، درك بهتربعضی پدیده‌ها دراین زمینه که قبلاً تحت توضیح درست واقع نمی‌شدند، مثلا، جادوگری بعنوان یك مفهوم اجتماعی را در مقابل مورخان بازکرد. نژادشناسی همچنین

1_ H. Dechamps. Ethnohistoire: buts et methodes._ «Revue historique», 1966, oct._dea., p. 305.

نشان داد که تفسیر درست افسانه‌ها وقصه‌ها در زمینه واقعی هستی ظاهر می‌شوند، ولی مستقیماً به‌وجود نمی‌آیند، بلکه بـا واسطه‌ای حـاصل می‌شوند. و فهمیدن آنها فقط باملاك عمل قراردادن همه مجموعه‌های تصورات مـردم آنـزمان از محیط، بصورت سیستم کامل تعیین شده، امکان‌پذیر است.

تماس نژادشناسی با علوم غیر اجتماعی اهمیت زیادی بـرای تاریخ دارد. تاریخ مدارك جغرافیایی، زمین‌شناسی و دیرین‌شناسی را بـرای مطالعه اعصار کهن تاریخ انسان مورد استفاده قرار می‌دهـد. بیولوژی و پزشکی به‌مـورخ کمك می‌کنند تا سن و وضـع جسمانی مردمی‌را که‌مدتها پیش مرده‌اند از روی قامتشان‌درخاکسپاریها،روشن سازند. فیزیك با تهیه وسیله تجزیه رادیو کربن کمك به‌توفیق تاریخ‌گذاری کشفیات باستانی می‌کند. درخت شناسی‌ـرشته‌گیاه‌شناسی نیـز به‌تاریخ‌گذاری کمك مشابهی می‌کند. اغلب در نگهداری و بازسازی اسناد کتبی یاری می‌کند.

به نظرمی‌رسد تاریخ نه فقط ازعلوم دیگراقتباس می‌کند، بلکه بنوبه خود با آنها همکاری می‌کند. د.التون (*G. Elton*) وقتی‌سخن‌از علوم اجتماعی به میان می‌آورد، منصفانه یادآور می‌شود که: «مورخ نیز می‌تواند چیزهای زیادی به آنها بیاموزد. اومی‌تواند به‌آنها کمك کند، تا اهمیت چند طرحی بودن را درآنجاکه‌آنها طرح می‌ریزند، درك کنند، روابط متقابل را روشن سازندکه تخصص محدود مانـع توجه می‌شود، کمك می‌کند تا بفهمند با موضوعی کـه‌آنها سروکار دارند، انسان است». با درك صحت ووسعت تعمیم ازدوعلم اجتماعی

تاریخ نیز «می‌تواند وظیفه خود را با پیوند رابطه شدید با شواهد و دوری‌از تعمیم‌های بدپایه‌گذاری‌شده، ادا کند... بررسی تاریخ، هنگامی که از اعتماد بیجا دوری می‌کند وازشیوه بررسی جهان در روشنایی مقوله‌های دقیق و آماری‌وازشیوه‌اندیشیدن‌به زبان مخصوص‌خودداری می‌ورزد، وظیفه مهمی انجام می‌دهد[1]».

درحال‌حاضرهمکاری‌تاریخ‌باعلوم دیگردرجهات گوناگون‌انجام می‌گیردهمهٔ‌علوم‌چیزهای بسیاری را هم درزمینه روشها وهم درزمینه مفاهیم و مسایل از همدیگر اقتباس می‌کنند. بسته بـه پیشرفت بعدی همکاری، به ایجاد جهات علمی‌جدید وحتی‌رشته‌های جدید علوم منجر می‌شود. ولیکن نتیجه ممکن است یك پی‌آمدی‌باشد که علوم تاریخی را به سطح جدیدتروبالاتربرساند.

تغییر در تاریخ

مورخ درضمن کاراغلب مجبورمی‌شود اوضاعی‌را بیان کند که احتیاج به مدارك کمّی دارد. چنانکه، مثلاً دربارهٔ نظریات معینی که‌در زمان خود «گسترش وسیعی» پیدا کردند، صحبت می‌کنیم، بهتراست چنین‌ادعایی‌را با اعداد مدلل‌داریم. درمواردی علم تاریخ، بخصوص هنگام مطالعه پروسه‌های آمارنگاری وتاریخ‌اقتصاد که مدارکی درباره

---

[1] G. Elton. OP. cit' P. 38–39

تولید و تجارت وغیره وجود دارد، به آن متوسل می‌شود. ولی در مواردی که مدارك دقیق‌دراختیارنداریم به‌اظهارات مبهم اکتفامی کنیم، درحالیکه دربارهٔ«مقاصدبرتر»یا«درباره تعداد قابل‌ملاحظه طرفداران» آن صحبت می کنیم. یکی ازمورخان‌آمریکایی روحیهٔ اجتماعی مردم ایالات متحده آمریکا را دراواخر جنگ داخلی میان شمال و جنوب اینگونه توصیف‌می کند: «تعداد کثیری‌ازمردم دردوطرف خط جبهه کم کم به‌فرماندهانشان‌بی‌اعتمادمی‌شدند وسازش‌ویاحتی‌شکست‌راترجیح می‌دادند، تا به جنگ خاتمه دهند. جنگ نـه تنها در روی ناموافقها بلکه روی اکثریت عظیم مردمی که تا آن زمان جنگ را اجتناب‌ناپذیر می‌دانستند وامیدوار بودند که‌همه چیزبا موفقیت به پایان برسد، اثر گذاشته بود». کاملاً روشن است که این نوع اظهارات مؤلف نیازمند تعریفات دقیق‌تری است.

مارکسیسم همواره به استدلالی بودن نظریات علمی با استفاده وسیع ازآمار درتوصیف مسایل حیات اجتماعی اهمیت زیادی قایل شده است.ما درآثاربنیانگذاران مارکسیسم‌ـلنینیسم به اصول کاربرد درخشان مدارك رسمی و آمـار کارخانه‌ها، کمیسیونهای گوناگون پارلمانی‌ومؤسسات دولتی‌برمی‌خوریم.و.ای.لنین‌دربسیاری‌ازآثارش نمونه کاربردآماررسمی وایالتهای خودمختار* را نشان داده است. اومی‌نویسد: آماراجتماعی واقتصادی یکی ازنیرومندترین ابزار درك

---

* ترجمه‌کلمهٔ Zemstvo است وآن ایالت خود مختار محلی درمناطق زراعتی با امتیازات اشراف واعضای‌آن درپیش ازانقلاب روسیه بود. م

اجتماعی است...[1]». و. ای. لنین چنانکه در مقالهٔ «مسئله ارضی و نیروهای انقلاب» دومای دولتی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و در این مدرك خصوصیت طبقاتی حزب کادت و سیاست آنرا کشف کرده‌است.

در اندیشه علمی معاصر میل به بیان دقیق کمّی پدیده‌ها برتری دارد. در این رابطه این تفکر قطعاً با تفکر دوره پیش از صنعت که به ارزیابیهای تقریبی قانع بود فرق دارد. ا. له‌یارد (۱۸۹۴-۱۸۱۷) باستانشناس معروف انگلیسی که آثار باستانی خاور نزدیك را مورد مطالعه قرار می‌داد نمونه تیپیك چنین تفکری را آورده است. او به نامه یکی از مقامات محلی ترکیه در پاسخ خواهش باستانشناس که از وی خواسته بود تا اطلاعاتی درباره تجارت محلی و نفوس مردم بدهد استناد می‌جوید. مقام ترکی چنین نوشته است: «دوست سرشناس من، جان من، آنچه که می‌خواهی انجام نیافتنی و غیرلازم است. هرچند که در تمام عمرم اینجا زندگی کرده‌ام، ولیکن هرگز خانه‌هارا نشمرده و توجه به تعداد نفوس نکرده‌ام. و آنچه که بعضی از آنها روی خرهایشان می‌گذارند و بعضی دیگر در ته‌قایقهایشان، بمن مربوط نیست. واما از گذشته این جاها: فقط الله درباره مقدار غذای ناپاکی که کفار در اینجا پیش از آمدن شمشیر اسلام می‌خوردند، خبردارد. ما نباید این را بدانیم. ای عزیز من به چیزهایی که به تو مربوط نیست دخالت نکن[2]».

در عصر ما میل به صراحت هر ادعایی مشاهده می‌شود: ماهمواره

۱ــ و. ای. لنین. مجموعهٔ کامل آثار. جلد ۱۹، ص ۴۳۴

2— A. H. Layard. Discoveries in The Ruins of Nineveh and Babylon. London, 1853, p. 663.

درجستجوی ارزیابی‌های کمی هستیم و آنچه که با اعداد و ارقام تأیید نشده باشد، بنظرما چندان مستدل نیست. این میل خصوصاً درعلومی که نام دقیقه‌بخود گرفته وقبل‌ازهمه فیزیك چشمگیرتراست. فیزیکدان انگلیسی لرد کلوین (ویلیام تامسون ۱۹۰۷-۱۸۲۴) (*W. Thomson*) می‌نویسد: «اگر آنچه‌راکه می‌گویید، بتوانیداندازه‌بگیرید و با اعداد بیان کنید، بدانمعنی است که شما چیزی درآن باره می‌دانید؛ و اگر نمی‌توانیدآنرا اندازه بگیرید ونمی‌توانید با اعداد وارقام بیان کنید، یعنی اطلاعات شما ضعف دارد وقانع کننده نیست. ممکن است این سرآغاز اطلاعات باشد، ولیکن بعید است شما درتفکرتان تـا سطح علم پیشرفت کرده باشید[1]».

پیشرفت علوم در دهسال اخیربا نفوذ روشهای ریاضی ومقادیر در آن مواجه بوده است. این تنها مربوط به علوم طبیعی نبوده، بلکه مربوط به علـوم اجتماعی وانسانی نیز بـوده است: جامعه شناسی، روانشناسی وانسانشناسی وبسیاری ازعلوم دیگر درجستجوی راهی‌به بیان کمی مشاهدات خویش‌اند. این تمایل درعلوم تاریخی نیز رشد می‌کند، که درآن روشهای‌مقداری، یعنی کمی‌تجزیه وتحلیل‌پدیده‌ها گسترش می‌یابد.

تاریخ اقتصادقبل‌ازهمه قدم درراه مقداری‌نهاد. درحقیقت‌تاریخ

۱ــ استناد به‌کتاب:

P.Friedman.Principles OF Scientific Research.London, 1960' P.15.

اقتصاد همواره با کمیت‌های قابل اندازه‌گیری سروکار داشته است: حجم کالا، محصول، درآمد، میزان تولیدات صنعتی تابع محاسبه‌اند و بدون ارزیابی کمی بهیچ‌وجه قابل فهم نیستند.

وجود مواد آماری نیز که پروسه‌های اقتصادی وحیات اقتصادی جامعه را ترسیم می‌کنند، به‌تاریخ اقتصاد کمك می‌کنند. درسالهای اخیرمورخان اقتصاددان به‌مطالعهٔ موضوعاتی چون تکنیك، سازمان‌های تولید صنعتی و کشاورزی، ساختمان صنعت وغیره پرداخته‌اند. مورخان‌اقتصاددان موفق شده‌اندجهات مختلف حیات اقتصادی‌گذشته را روشن سازند، و اطلاعات ما را فوق‌العاده غنی‌تر کرده و آنها را دقیقتر سازند. مورخان روش مقداری را بصورت وسیعی در مطالعهٔ پدیده‌های اجتماعی‌گذشته بکارگرفته‌اند: تاریخ طبقهٔ کارگر و جنبش کارگری،نهضت‌های‌دهقانان وغیره. آ. ن. ساوین‌و ا. آ. کاسمینسکی و دیگردانشمندان شوروی مدارك آرشیوهای انگلیسی را برای‌مطالعهٔ ساختمان اجتماعی، طبقه‌بندی مالی و غیرهٔ دهقانان انگلیسی قرون وسطی بکارگرفته‌اند. بعضی از نتایجی که برپایهٔ محاسبات آماری بناشده بودند، ثروت پابرجای علم شدند. ای. د. کوالچنکودانشمند شوروی با اتکابه‌مآخذ متعدد آرشیوی، براساس مدارك فراوان‌آماری، پروسه‌های قشربندی درمیان دهقانان روسی نیمهٔ اول قرن نوزدهم را دنبال‌کرده وغرض تشدید استثمارملاکان را روشن نمود.یو. کاخك‌و خ. لیگی‌دومورخ‌شوروی تصویرمتقاعدکنندهٔ وضع اقتصادی دهقانان ایالت استلیاندیارا درپایان قرن هیجدهم و آغاز قرن نوزدهم ارائه داده‌اند.

یو. ل. بسمرتنی مورخ شوروی پروسه‌های درونی‌میان‌اشراف فرانسوی شمال فرانسه را درپایان قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم کشف کرد و وضع اقتصادی‌آنرا نشان داد وساختمان اجتماعی‌اش را مورد تجزیه و تحلیل قرارداد[1].

کاربرد روشهای کمی در زمینهٔ مطالعهٔ جنبش‌های انقلابی وملی نتایج جالبی داده است. بطوریکه مورخان شوروی سازمان‌شرکت‌کنندگان جنبش انقلابی روسیه را در قرن نوزده مورد بررسی قرار داده‌اند. مورخان‌لهستانی تعداد وترکیب اعضای جنبش انقلابی‌وملی رهایی‌بخش را درلهستان و اوکرائین تعیین کرده‌اند[2].

هم‌چنین ازطرف دانشمندان‌کوششهایی برای‌کاربرد روش‌های کمی درزمینهٔ تاریخ سیاسی، منجمله برای تعیین ترکیب سازمانهای

۱ــ ای. د. کوالچنکو. مملوکیت دهقانان در نیمهٔ اول قرن نوزدهم. م. ۱۹۶۷؛ یو. کاخك. خ. لیگی. مسئلهٔ وضع اقتصادی ووظایف فئودالی‌دهقانان در ایالت استلیاندیا درقرن هیجدهم (آزمایش‌کاربرد کامپیوتر در تحقیقات تاریخی) ...«سالنامهٔ تاریخ‌کشاورزی اروپای شرقی. ۱۹۶۲». مینسك، ۱۹۶۴؛ یو. ل. بسمرتنی. مسایلی‌چنداز تاریخ اشراف‌درشمال فرانسه‌درپایان‌قرن‌دوازدهم وآغاز قرن‌سیزدهم. درکتاب: «سالنامهٔ فرانسه. مقالات‌ومدارك تاریخ فرانسه»م.۱۹۶۷

۲ــ ر.ك. و. آ. لیاکوف. رجال روسی ولهستانی جنبش‌رهایی‌بخش‌درارتش سزار سالهای ۱۸۶۵ــ۱۸۵۶ «فرهنگ بیوبیبلیوگرافی». م. ۱۹۶۷؛ و. س. آنتونوف. مسئله سازمان اجتماعی وتعداد انقلابیون سالهای ۷۰ درکتاب:جنبش اجتماعی در روسیهٔ رفرم شده» م. ۱۹۶۵. ت. لرکووسکی.

Spoleczne i nardowy aspekty powstania 1831 roku na ukrainie_«Kwartalnik historyezny», 1957, No 6′ s. Krol. Cytadela warszawska_x Pawilion_carskia wieziennie Polityczne «1833_1856». Warszawa, 1969.

انتخاباتی انجام می گیرد، درانگلستان گروهی ازمورخان مشغول مطالعه و بررسی ترکیب پارلمان برای یك مدت زمان طولانی هستند. براساس مدارك آرشیو، جزئیات بیوگرافی هریك ازنمایندگان بازدیدمی شود، مدارك وضع اجتماعی و وضع مالی و روابط کاری و غیره تصریح می شود. این مدارك درمجموع با دقت زیادی اجازهٔ تصویر ترکیب پارلمان وجنبه‌های سیاست آنرا می‌دهد. درایالات متحدهٔ امریکا نیز کارمشابهی راآغاز کرده‌اند[1].

به موازات موفقیتهای ریاضی پیدایش ماشینهای حساب الکترونیکی (کامپیوتر) به‌گسترش روش مقداری کمك کرده است. هر کدام ازریاضی وماشین کامپیوتر روی کارمورخان و مآخذ اثر گذاشته است.

مورخانی که درجستجوی دلایل کمی درمآخذاند، با دو مشکل روبروهستند: این اطلاعات برای دوره‌های قدیم کم وقطعه‌قطعه، وبرای دوره‌های جدیدتر تاریخ از حیث حجم شگفت‌انگیزاند. ریاضی و ماشین‌حساب برای حل هردومسئله کمك می کنند یعنی از مدارك کم گذشته استفاده می کنند و ازعهدهٔ انبوه مدارك دورهای جدیدبرمیآیند.

مشکل اول با استفاده ازاسلوب آماری وریاضی معاصرباتکمیل وتحلیل، ازجمله اصول آماری ازطریق انتخاب مواد برطرف می‌شود. آ، گ. آگانبگیان، و. ن. شوبکین می‌نویسند: «تئوری ریاضی انتخاب

۱ــ د.ك. ن.آ.یروفیف. ل. نه‌میر ومقام او در تاریخ‌نویسی بورژوایی ــ «مسایل تاریخ» ۱۹۷۲ شمارهٔ ۴

مواد، طبق برخی مدارك قبلی (که به‌آسانی می‌توان بدست آورد) اجازهٔ تعیین مقدار مناسب مواد منتخبه را درتحقیق، جهت اخذنتایج موثق، می‌دهد. در علم معاصر آمار روشهای جداسازی موضوعات تحقیقات انتخاباتی نیزمفصلا تهیه‌گردیده است که اجازه می‌دهد طبق مدارك انتخاباتی بطورکامل وطبقه‌بندی شده مجموعه نهایی را ارائه داد[1]».

مشکل دوم را می‌توان به‌یاری ماشینهای کامپیوتر که‌کارمورخان را با موادی که مقدارشان بسیار زیاد است و برای تحقیق و بررسی آنها مساعی فراوان و زمان طولانی لازم است فوق‌العاده آسان کرد. کامپیوتردانشمند را از محاسبات طولانی خسته‌کننده رهایی‌می‌دهد، به‌وی اجازه می‌دهد مواد آماری فوق‌العاده زیادی را بدست‌آورد و اطلاعات مجزا وانتخاب شده را مورد استفاده قرارندهد،بلکه‌مدارك مربوط به‌این‌مسئله را به‌کارگیرد.

سودمندی و دورنمای استفاده از کامپیوتر از موفقیتهایی که در زمینهٔ مطالعات آمارنگاری حاصل گردیده، به‌اثبات رسیده است.مسئله جمعیت به‌سبب اهمیت وحدّتش، در سالهای اخیر فوق‌العاده مورد توجه واقع شده است. دربرابرعلم تاریخ مسئلهٔ روشن‌ساختن‌قوانین پیچیده‌ای که رشد وحرکت آنرا درگذشته به‌عهده داشته، قراردارد.

بررسی تاریخ پروسه‌های آمارنگاری مدت مدیدی متکی به

۱ــ آ.گ.آگانبگیان و و. ن. شوبکین. تحقیقات سوسیالیستی و روش‌های کمی، درکتاب: «روشهای کمی درجامعه‌شناسی». م. ۱۹۶۶، ص ۲۷

مدارك سرشماری ملی مردم بود که مواد به اندازه کافی دقیق ووسیع برای قضاوت درباره تعداد وترکیب حرکت آن بدست می‌داد. ولیکن سرشماری جمعیت به اروپا و آمریکای شمالی محدود می‌شد که تازه آنهم درپایان قرن هیجدهم آغازشده‌است. برای گسترش اطلاعات در باره حرکت جمعیت مدارك تکمیلی، قبل ازهمه دفاتر کلیساها که عقد ازدواجها، تولد ومرگ در آنهاثبت می‌شد، (دربعضی از کشورهای اروپای غربی این مدارك تاقرن ۱۵ بالا می‌رود)، مورد استفاده قرار گرفت. لیکن این منابع، اطلاعات کاملاً محلی را دراختیارقرارمی‌دهند، که قطعه قطعه و ناقص‌اند. عدم اعتماد مورخان به‌آنها از این جهت است.

روشهای معاصر آنالیزو آمار ریاضی به یاری مورخان آمد. آنها وسیله‌ای برای پیوند اطلاعات گوناگون و جزیی به پدیده‌های کلی به وجودآورند وامکان ساختن مدل کاملاً دقیق ترکیب جمعیت،سن و جنس، تغییرات درخصوصیت سنی ازدواج دردوره‌های مختلف،ثمر بخشی ازدواجها وغیره را فراهم آورد، وسپس نتیجه‌گیری که کاملاً دارای چهره کمی معینی بودند، به وجود آورد. مورخان با کاربرد تحلیل ریاضی استفاده ازمواد دیگر، ازجمله نسب نامه‌های خانواده‌های گوناگون را یادگرفتند؛ دربرخی کشورها مثلاً انگلستان از زمانهای قدیم وجود دارد. تحلیل این اسناد، مواد ارزشمندی برای داوری هدفهای حرکت مردم داده است. امروزه درنتیجه آمارگیری تاریخی تعداد و و ترکیب جمعیت اروپای غربی، دست کم ازقرن ۱۵-۱۶ به بعد را با دقت زیادی تعیین می کند، ومهمتر اینکه به مطالعهٔ حرکت جمعیت

در کشورهای غیر اروپایی گام برمی‌دارد. اینها اجازه می‌دهند که علم به مطالعهٔ قانون مندیهای کلی آماربپردازد.

با صحبت ازروشهای کمی‌تحقیق درعلم تاریخ، لازم است بـه اصطلاح از آنالیز پرمحتوایی که جامعه شناسان برای توصیف کمی نتایج آرا و پرسشنامه‌های مختلف گروهی قبل از همه پرسشنامه‌های محدود بکار برده‌اند، یاد کرد، یعنی از پرسشنامه‌هایی که در آنها به پاسخگویان پیشنهاد می‌شود که فقط ازمیان پاسخهای مختلف یکی را انتخاب کند. این‌روش‌را مورخان دربررسی‌برخی‌ازمدارك، خصوصاً مدارکی که‌جنبه همگانی‌داشته مثلاً جراید، مورد استفاده قرارداده‌اند. کاربرد روش کمی این اهمیت را نیزدارد که دارای‌فرمول‌بندی‌دقیقی است: فقط آنچه‌را دقیقاً وبا یك معنی واحد فرمول بندی شده باشد بحساب می آورد.

موفقیت کاربرد روشهای مقداری و کـامپیوتری در علم امید فراوان وروزافزونی را به وجودآورده است. برخی‌ازطرفداران‌پروپا قرص روشهای کمی خارج اظهارداشته‌اند که مورخان باید از مطالعه وبررسی آنچه که به‌توصیف کمی درنمی‌آیند بپرهیزند: تبدیل تاریخ به «علم اعداد» به عقیدهٔ آنها، همهٔ مشکلات متدولوژیك آنرا هم‌حل می کند. تاریخ یکی ازانواع علوم طبیعی می‌شود. سعی می‌شود این طرحها درعمل پیاده شود باصطلاح در کلئومتری (یکی‌ازمکتب های تاریخ اقتصاد بورژوایی) که‌درتاریخ فقط‌آماررا قبول دارد وبرهمین اساس پیشنهاد می کند مفاهیمی چون طبقات ومبارزات طبقاتی را از آن دور کنند. ایـن عقاید دارای تخیلات ارتجاعی است. کوشش

مطالعه تاریخ جامعه، با بی اعتنایی به مبارزه طبقاتی، که محکوم رویدادهای جامعه‌می‌شودومورد توجه ماست، بطور کلی تابع مقیاس‌اند وبرای محاسبه، مورخ باید مدارکی دراختیارداشته باشد، ولی‌اغلب مدرك وجود ندارد. ضمناً هرقدرفاصله حوادثی که مورد مطالعه تاریخ است ازما دورترباشد، بهمان اندازه مأخذ کمتراست وبنابراین‌به‌همان اندازه با صراحت کمتری می‌توان درباره آنها داوری نمود.

سرانجام لازم است جنبهٔ ویژهٔ آماراجتماعی‌راهم درنظرگرفت: مدارك کمی که مبتنی برعلوم اجتماعی است، اصولاً نسبت به‌آنچه‌که علوم طبیعی‌بدان متکی است، طبیعت دیگری دارد. خصوصیت اصلی آمار اجتماعی دراین است که همواره کم وبیش خصوصیت تقریبی دارد. و. آ. دیاکوف مورخ شوروی‌منصفانه یادآورمی‌شود که: «آمار اجتماعی هرگز مدعی صراحت مطلق نبوده ونخواهد بود، و از وی چنین‌صراحتی‌راهم نمی‌خواهند. حتی آماری که‌مبتنی‌برنتایج تازه‌ترین سرشماریهای‌مردم باشد یاتحقیقات مشخص‌جامعه شناسی که مخصوصاً درحال حاضرانجام گرفته باشد، ازصراحت مطلق بسیاردوراست[1]».

درآمار مهمترین مسئله موضوع اولیهٔ آمارگراست. مدارك یك تحقیق آماری ممکن است بسته به اعزام اولیه متفاوت باشد. مثلاً در تحلیل ترکیب مالی جمعیت بسته به اینکه چه سطح درآمدی رابرای تعیین گروههادرنظرمی‌گیریم، نتایج کاملاً متفاوتی حاصل‌می‌شود. بی-

---

۱ــ و. آ. دیاکوف. نقش روشهای اجتماعی‌ــ آماری درمطالعه جنبش های رهایی‌بخش «مسایل تاریخ»، ۱۹۷۰، شماره۲

اعتنایی به این قاعده وروابط غیرنقادانه نسبت به آمـار تنها می‌تواند روش کمی را بی‌اعتبار سازد، زیرا مدارك ارقام واعداد با تأثیرشدید بـی غرضی می‌توانند جهت پوشش اغراض و خودسری بکار روند. نوربرت وینرپدرسیبرنتیك با اعتراض به‌این‌نوع کاربرد روشهای کمی توسط اقتصاددانان می‌نویسد: «مثل اینکه بـرخی ملتهای عقب مانده نشانهای بی‌صاحب و محروم ازملیت و ساختهای پارلمانی را از غرب اقتباس مـی‌کنند، بصورت مبهم باورشان می‌شود که گویا این البسهٔ باشکوه و مراسم خواهند توانست آنها را به تمدن و تکنیك معاصر نزدیك کنند، واقتصاددانان هم فرمولهای سخت محاسبات انتگرال و دیفرنسیال را به عقاید کاملاً مبهمشان‌پوشانیده‌اند[1]». بنابراین با تحسین کاربرد ریاضی و کـامپیوتر در تحقیقات تاریـخی، باید خاطرنشان سازیم که این مسئله تاریخ را حل نمی‌کند و مشکلاتش را برطرف نمی‌سازد.

در نهایت‌باید گفت که‌امروزه علم‌تاریخ‌میدان وسیعی ازروشهای تحقیق را در اختیار دارد، اما هیچکدام از آنها را نبایدکامل دانست.

بازسازی گذشته

همهٔمراحل‌توصیف شدهٔکارتحقیقی‌مورخ ـ جمع‌آوری‌مدارك،

۱ـ ن. وینر. خالق وآدمك «نوی‌میر» (جهان‌نو) ۱۹۶۵، شماره۱۲

مطالعه و بررسی، تحلیل، طبقه‌بندی آنها و غیره ـ با حل یك مسئلهٔ اصلی یعنی ـ بازسازی گذشته انجام می‌گیرد. این مسئله با مشکلات بزرگی همراه است. اول از همه اینست که مـورخ در واقع فقط با قطعات بریدهٔ گذشته، به‌نوبهٔ خود پاره پاره، که باید آنهارا یکی یکی در جایشان بگذارد، سروکار دارد. دوم اینکه هر قسمت گذشته که در مأخذ انعکاس نیافته است؛ همواره برایش ناشناخته خواهد ماند. ل. گوتشوك می‌نویسد: «مدارکی که مورخ در اختیار دارد در مجموع، بطور کامل موضوع مطالعه نیست بلکه فقط قسمتی از آن است، و واحد کامل که مدتها پیش از بین رفته، به آن اندازه وجود دارد که در آن بتوان ادراك ناقص وهمواره متغیر مورخ را بازسازی کرد». گوتشوك با ملاك عمل قرار دادن آن، تصور می‌کند که تاریخ «آن قسمت از گذشتهٔ انسان براساس شواهدموجود ومدارك غیرمستقیم تابع بازسای آگاهانه واقع می‌شود».[1]

پیش از این‌مورخان نواقص مـوجود را بدون تردیدو تزلزل کامل‌می کردند: آنها فقط کمبودهای‌تصویر گذشته را«ترسیم می کردند» ـ هم جزئیات جداگانه و هم بخش‌های کامل را. این مرز میان اثر تاریخی و نثر ادبی راکاملاً نسبی و اغلب غیرقابل تشخیص می کرد. علم معاصر تاریخ در چنین مـواردی، فرضیهٔ مراحل مختلف صحت و قابل بررسی بودن، حدس وفرض را پیش می کشد: آنها تخیلی یا من درآوردی نیستند، لیکن مراحل مستدل بودن آنها فرق می کند.

1_ L. Gottschalk. op. Cit., P. 18.

برخی از آنها کاملاً درست و موثق‌اند، و بعضی دیگر مستقیماً از اطلاعات آزموده ودقیق‌ناشی می‌شوند، و دستهٔسوم با واقعیتها ارتباط دارند، منتها بصورت غیر مستقیم. این نیز مربوط به همان واقعیتها و شواهدی است که تحقیقات تاریخی بر مبنای آنها نهاده شده است. موادی که در اختیار مورخ قرار می‌گیرند و تقریباً همهٔاظهاراتش بنا به درجهٔ مستدل بودن و موثق بودنشان، گویی که در افق وسیع میان دو قطب نهایی قرار دارند: در یکی از آنها فقط واقعیتهای مستدل وجود دارد که از قضایای بدیهه‌اند و در دیگری ـ واقعیتهای فرضی.

بدین ترتیب، تفاوت کتاب علمی در بارهٔ تاریخ با کتاب غیر علمی دراین نیست که‌اولی فقط دارای واقعیتها و نتایج آزموده است واصلاً در آنها اظهارات غیرمستدل آزمایش نشده وجودندارد، بلکه در این است حقایق کاملاً از حدسیات و مستدلات قطعی ـ از آنچه که نیازمنداثبات است، فرق دارد. وسیلهٔ درونی چنین‌فرقی باصطلاح ابزارعلمی است، یعنی سیستم‌ملاحظات؛ خواننده با مراجعه‌به‌ملاحظات می‌تواند فوراً درجهٔمستدل بودن هریك ازاظهارات را تشخیص دهد، دقت واقعیت معین راارزیابی کند، حدسیات یافرضیات را از واقعیتها تمیز دهد.

بنابراین مورخ گذشته را بازسازی می‌کند، اما کدام گذشته را؟ آنچه را که در واقع اتفاق‌افتاده یا چیز دیگر را؟ مسلم‌است که‌مورخ نمی‌تواندکاملاً همهٔ آنچه‌را که بوده‌بازسازی کند، هم به‌سبب مشکلاتی که ما دربارهٔ آنها صحبت کردیم و هم به این سبب که در وی شیوه شخصی ومخصوص‌دیدن وفهمیدن آنچه که‌وجود داشته، عمل می‌کند.

برخی از مورخان بورژوایی براین اساس قاطعانه اظهار می‌دارند که مورخ فقط گذشتهٔ تاریخی را بازسازی نمی‌کند، بلکه آنرا خلق می‌کند. ت. شیدر دانشمند آلمان‌غربی باصحبت ازاینکه مورخ «اطلاعات گذشته را می‌آفریند»، خاطرنشان می‌سازد که کلمهٔ «می‌آفریند» را او درمعنی‌مجازی‌نمی‌فهمد، بلکه درمعنای حقیقی‌می‌داند.[1] طبق این نظریه، مورخ خالق پروسهٔ تاریخی می‌شود.

بنظر می‌رسد این نظریه نادرست است. نقش مورخ را در بازسازی گذشته نباید بزرگ کرد. هر چند که او خواهان بازسازی گذشته است، در حالیکه نه فقط به‌شواهد و مدارك حقیقی‌متکی‌است، بلکه متکی به یاری تصور خویش است، این تصور واقعیتها را تغییر نمی‌دهد، بلکه‌فقط کمك می‌کند تا اهمیت و رابطه‌میان‌آنها را عمیق‌تر درك کند.

مسلماً تجدید ساختمان گذشته ،که بعضی مورخان بدان روی آورده‌اند، نمی‌تواند رویهمرفته تنها هدف علم تاریخ باشد، تاریخ چنانکه قبلاً گفته شد، کشف روابط مشترك میان حوادث و پدیده‌های قانونی‌راموضوع‌خود قرارمی‌دهد. اماتجدیدساختمان‌ـبخش‌ضروری این موضوع است.

گذشته‌ای‌که مورخ بازسازی می‌کند، کامل و کپیهٔ کاملاً دقیق واقعیت گذشته نیست: از جهتی کمتر از آنچه‌که بوده، خواهدبود. زیرامنابعی‌که دراختیارمورخ‌قرار داردهمواره محدودیتی دارد. ولی

1. Schieder, Geschichte als Wissenschaft. München, 1965 s. 35.

ازلحاظ‌دیگر آشکارتر ازحقیقت به‌نظرمی‌رسد، زیرامورخ‌دربارهٔ وقایع معاصران حوادث می‌داند. ژ. دونت مـورخ بلژیکی با استناد به آن می‌گوید که گذشته‌ای که مورخ بازسازی کرده: حقیقی‌تر از واقعیت است.[1] ضرورتی برای رداین‌ادعای غلط‌نیست. برای‌نفوذ ما به‌گذشته و برای‌تجدیدساختمان کامل ودرك، همواره مرزشناخته‌شده‌ای وجود دارد. ف. انگلس جنبهٔ‌نسبی ادراك تاریخ را مشخص کرد.[2] پیشرفت علم تاریخ در این است که، تاریخ هم مثل سایرعلوم، همواره متوجه عمیقتر کردن‌اطلاعات‌ماست و ازاطلاعات‌ناقص و نسبی به‌سوی کامل و مطلق حرکت می‌کند.

1. I. Dondt. Histoir et reconstruction du Passe. «Revue de L'institut de Sociologie» (Bruxeller), 1969, P. 36

۱ــ رك. ك. مارکس و ف انگلس. تألیفات جلد ۲۰ ص۹۰

بخش چهارم

تاریخ و جامعه

اگرما به‌نقشی که تاریخ در حیات جامعه بازی می‌کند توجه نکنیم، تعریف علم تاریخ ناقص می‌ماند.

علم اجتماع

قهرمان داستان «جنایت سیلوستربونار» اثرآ. فرانس، پیرمرد عجیبی‌است که شیفتهٔ جمع آوری‌دستنویسهای‌قدیمی‌وواقعیتهای کوچك گذشته است. به محیط توجهی ندارد، اوبی‌نهایت ازآن دور است. دراین نمونه نگرش به‌تاریخ بعنوان یك شغل دور از زندگی منعکس شده است. ر. ویترام مورخ آلمان غربی این عقیده را چنین بیان می‌کند: «ما مورخان به‌کارعجیبی می‌پردازیم: ما در شهر مردگان

زندگی می کنیم، سایه‌ها اطراف ما را فراگرفته‌اند، مابدنبال رفتگان هستیم[1]».

این تصورات نادرست اند. درحقیقت گذشته با حال ارتباط دارد. در حیات جامعه، بطور کلی مانند طبیعت، هیچ‌چیز بدون نشانه نمی‌گذرد. مردم گذشته نشانهٔ آشکار فعالیتش را روی هرچیزی که او را احاطه کرده است، بجای می گذارد. ما بزبانی حرف می‌زنیم که نسلهای گذشته به‌وجود آورده‌اند، معنی بسیاری از کلمات و عبارات وقتی برای ما روشن می‌شود که وضع پیدایش آنها برای ما معلوم شود. تفکر انسان همانند فیزیولوژی وی نتیجهٔ تکامل طولانی است. زندگی معاصر، اشکال خانواده‌ها ومعاشرت میان مردم، مفاهیم اجتماعی- اند همگی، بعنوان قاعده از عناصری تشکیل یافته‌اند که از گذشته باقی مانده‌اند. بنابراین مطالعهٔ تاریخ درواقع، به‌معنی بررسی چگونگی بروزهمه آن چیزهایی است که ما را احاطه می کند. این فرارازندگی نیست، بلکه راه ویژهٔ نفوذ به‌آن است.

علم تاریخ از آنجاکه جامعه را مورد مطالعه قرارمی‌دهد علم جامعه یعنی علم اجتماع است. اما در مفهوم دیگر هم علم اجتماع است، زیرادرحیات جامعه‌فعالانه شرکت‌می کند، وآگاهی آنرا-هرچه که جامعه وطبقات مختلف آن درهردوره‌ای می‌اندیشند، احساس‌می- کند، به‌هرچه که عقیده دارد وبه‌آنچه می‌اندیشد آشکارا بیان می کند.

1_ H. Wittram. Interesse an der Geschichte. Gottingen, 1963, S. 16.

و ادراك اجتماعی ، انعکاس زندگی اجتماعی در هنرهـا و افسانه‌ها حکمت‌های ملی، موازین حقوقی و حیات سیاسی است. آشکارترین قسمت این پدیده‌هـای ادراك اجتماعی ممکن است منظم شود و در ایده‌ئولوژی سیاسی و حقوقی و غیره انعکاس یابد.

علم تاریخ نسبت به چیزهایی که جامعه و طبقات مختلف آنرا به‌هیجان می‌آورد و درساخت ادراك اجتماعی فعالانه‌شرکت می‌کند، فوق‌العاده حساس است.

برخی از دانشمندان بورژوایی سعی دارند ما را متقاعدکنند که تـاریخ باید فقط «علم محض» را ملاك عمل قرار دهد و از منافع طبقات واحزاب دوری‌کند. چنانکه د. التون دانشمند انگلیسی مـی‌خواهد که بهنگام‌مطالعهٔ گذشته ازیافتن رابطه میان‌گذشته وحال‌قاطعانه خودداری کنند. اومی‌گویدمطالعهٔ تاریخ قبل ازهرچیز به‌معنی‌انصراف آگاهانه ازحال، یعنی از مسایل امروزی است. م.او شکوت فیلسوف انگلیسی نیزهمین فکر را بیان می‌کند. اومی‌گوید تاریخ را باید فقط بخاطر خودتاریخ مورد مطالعه‌قرارداد، گذشته‌گویا هیچ‌گونه تماسی‌با آینده ندارد «بیجان‌بودن» و«بی‌حرکت بودن» آن‌ـ بهیچ‌وجه نقایصی نیستند که باید برطرف شوند، برعکس مزیتهای پرثمری هستند.

این نقطه‌نظرهـا که از انکار مظاهر اجتماعی علم تاریخ ناشی می‌شوند، اشتباه‌اند. فکر «استقلال» مورخ‌ازجامعه ـ چیزی جزخیال خام نیست. در واقع‌اونمی‌تواندازجامعه جدا شود، حتی اگر خودش هم بخواهد: بطوریکه قبلاً گفته شد، تأثیر زمان، طبقه، محیط در هر مرحله ازکارش یعنی در انتخاب موضوع تحقیق، بر خوردش با آن،

گزینش واقعیتها، توضیح واقعیتها، توضیح و تفسیر آنها، انعکاس می‌یابد. و اگرما بدقت به‌کار مورخان هرعصری، حتی دورترین زمانها نگاه کنیم، همواره در آنها واکنش به مسایل مهمی که جامعه و مردم آن زمـان را برانگیخته، و همچنین انعکاس آشکار علایق طبقاتی و احساس مؤلف را مشاهده خواهیم کرد.

ضمناً، اغلب گفتگوها از «بیطرفی» فقط دارای اسلوب تبلیغاتی در مبارزهٔ ایدئولوژیك‌اند.

«در دنیای امروز مبارزهٔ شدید دو ایدئولوژی ـ کمونیستی و بورژوایی جریان دارد. این‌مبارزه ـ انعکاسی درحیات معنوی بشریت پروسهٔ تاریخی ازکاپیتالیسم به سوسیالیسم است»[1]. علم تاریخ میدان این مبارزهٔ ایدئولوژیك است. مورخان ارتجاعی در زمان ما همیشه جرأت نمی‌کنند آشکارا به دفـاع از ستمگری و استثمار بپردازند. ولیکن، بیطرفی را تبلیغ‌می‌کنند، آنها درعمل، حتی بوسیله روشهای ظریفتر ، به تحریف و رنگ‌آمیزی سیستم گذشتهٔ سرمایه‌داری ادامه می‌دهند. آنها با توصیف تاریخ خونین مستعمراتی سعی دارند نتایج «ثمربخش» ربوبیت سرمایه‌داران را درمستعمرات نشان دهند. برخی ازمورخان‌امریکایی با لحنی‌شیرین بردگی‌سیاهان وسیستم پلانتاسیون را تصویر می‌کنند.

ته تغاریهای فاشیسم در جمهوری فدرال آلمان هم سعی دارند به هیتلر اعاده حیثیت کنند.

۱ــ «برنامهٔ حزب‌کمونیست اتحاد شوروی» م، ۱۹۶۸، ص ۵۱

فقط علم مارکسیستی تاریخ است که از موضع پرولتاریای انقلابی می‌تواند بصورت پیگیر وتا پایان به‌کشف همهٔ حقایق گذشته بشتابد. پرولتاریا، دارندهٔ پیشروترین ایده‌ئولوژی، علاقمند سکوت یا تحریف واقعیتهای گذشته نیست.

علم پیشرفتهٔ تاریخ، همهٔ نظریات وتئوریهای عقب‌مانده وارتجاعی را در حالیکه پیدایش و حقیقت آنها راکشف می‌کند قاطعانه بر ملا می‌سازد. علم مارکسیستی تاریخ هم به‌مبارزه علیه‌ضد کمونیسم می‌رود وهم دربرابر اصلاح‌طلبی‌های راست و «چپ» در فهم پروسهٔ تاریخی می‌ایستد. تاریخ درخط مقدم مبارزهٔ سخت ایده‌ئولوژی در آمده‌است که امروزه میان سوسیالیسم استوار و کاپیتالیسم منسوخ در جریان است.

با مطالعهٔ قانونمندی رشد جامعه، علم مارکسیستی تاریخ همواره خاطرنشان ساخته است که در خدمت ساختمان کمونیستی، مبارزهٔ زحمتکشان علیه سرمایه، ارتجاع و میلتاریسم است. علم مارکسیستی تاریخ همزمان با نشان‌دادن پیروزی اجتناب‌ناپذیر نظام جدید پیشرو، نیروهای زحمتکشان را در مبارزه با سرمایه‌داری افزایش می‌دهد. آ. گرامشی درحالیکه از ضرورت دانستن تاریخ ایتالیا برای کمونیستهای ایتالیایی سخن می‌راند، خاطرنشان می‌کند که: «اگر نوشتن تاریخ معاصر باشد، در اینصورت بزرگترین کتاب تاریخ کتابی خواهد بود که امروز به‌نیروهای درحال‌رشد یاری‌می‌کند وتا خود را بهتربشناسند و درنتیجه‌فعالتر ومؤثرتر باشند» بنابراین‌جای‌تعجب‌نیست که‌کمونیستها اهمیت ویژه‌ای به بررسی تاریخ قایل‌اند. بنیانگذاران مارکسیسم ـ

لنینیسم همواره توجه زیادی به تاریخ داشته ، و روی آن بسیار کار کرده‌اند و در آثار خود نمونه‌های درخشانی از تحلیل علمی و تاریخی برای ما باقی گذاشته‌اند. خصوصاً مطالعهٔ تاریخ جامعه و تحلیل عمیق علمی ساخت کاپیتالیستی اجتماعی و اقتصادی، به بنیانگذاران مارکسیم ـ لنینیسم اجازه داده که ضرورت تاریخی شکست دولت بورژوایی و به جای آن دولت جدید، دیکتاتوری طبقهٔ کارگر را که جامعهٔ سوسیالیسم را در پیش روی دارد، ایجاد کند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به نقش علم تاریخ ارزش زیادی قایل شده ودر تصویب نامه ۱۴ اوت سال ۱۹۶۷ «درباره اقدامات رشد بعدی علوم اجتماعی و افزایش نقش آنها در ساختمان کمونیستی، سخن رفته است. دراین سند مسئله «تهیه موثرتر و همه جانبه مسایل بزرگ تئوریك، ایجاد آثار جامع درباره مسایل مهم رشد جامعه واطلاعات علمی معاصر، افزایش بعدی کیفیت و تأثیر تحقیقات علمی» دربرابر مورخان قرار گرفت. در آن تصویبنامه همچنین بـه مهمترین جهات علومی که مستلزم توجه ویژه‌ای هستند، اشاره شده‌است.

تصویبنامه کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی تأثیر مساعدی در پیشرفت تحقیقات تاریخی در شوروی شده‌است. موضوعات آن گسترش یافته، تأثیرش بیشتر شده، تهیه برخی مسایل مهم پیشرفت کرده است.

اما برای مورخان شوروی مسایل حل نشده‌ای باقـی است در شورای مورخان درماه مارس سال ۱۹۷۳ درکار آنها اشتباهاتی راه یافته بود. بنابراین ارتقاء سطح عقیدتی و تئوریك بعدی آثار تاریخی بـر

اساس متدولوژی مارکسیستی-لنینیستی، مراعات شدید برخورد طبقه‌ای و حزبی درارزیابی حوادث و پدیده‌های گذشته، تشدید مبارزه تعرضی علیه ادراك ضد علمی وتجدید نظرطلبی ضروری است.

درجامعه شوروی علم تاریخ فعالانه درزندگی جامعه شرکت می کند. مورخان شوروی با اقدام به تحقیقات خویش همواره خواهان پاسخگویی به مسایل مهم ومبرمی هستند که زندگی درپیش پای آنها می نهد.

مورخان ازضرورت تحقیقات تاریخی چه می فهمند؟ این اصطلاح درعلوم فنی و طبیعی بمعنی نزدیکی به مسایل مهم روز وکاربرد عملی برای حل آنهاست. ضمناً در این جا هم همانطور که تجربه نشان می‌دهد، بعید است همیشه تمامی مسایل مبرم ازفهم وپشتیبانی همگانی برخوردار شود.

درتاریخ، تعیین ضرورت بامشکلات واغلب باتضادهایی همراه است. گاهی کارهایی ضروری می‌شوند که بنوبه خود مورد توجه نیستند. برای اینکه بتوان درست وشایسته اهمیت وضرورت تحقیقات تاریخی را ارزیابی کرد، اغلب زمان معینی لازم است. گاهی مسایل و موضوعاتی که مورخان ازمدتها پیش بدان مشغول بوده‌اندوبه‌نظرحل‌شده می آمد، ضروری می‌شوند. دراین وضع گذشته، اغلب باجهاتی تازه وقبلا ناشناخته برمی گردد و ماآنچه راکه قبلا متوجه‌نشده‌بودیم، می‌بینیم. هرنسلی چیزتازه‌ای ازگذشته برای خود کشف می کند. مراجعت دایمی به‌حال و بازبینی آن، حرکت تعرضی علم و میل به‌اطلاعات کامل را منعکس می کند.

برای مورخ مارکسیست ضرورت هر مسئله‌ای در درجهٔ اول بدینصورت تعیین می‌شود که آن مسایل در چه مرحله‌ای به‌درك بهتر جامعهٔ معاصروانسان کمك‌می کند، و درحالیکه گذشته را نشان‌می‌دهد، در خود آن مسایل جهات قبلا ناشناخته کدام‌اند. سرانجام بیشترین انعکاس اجتماعی را آن آثار تاریخی بدست می‌آورند که مؤلفانشان بتوانند بهتراز دیگران نیت اصلی حیات معنوی زمان خود را بفهمند وآنها راآشکارا بیان‌کنند. واین ازمقدار نبوغ یاموفقیت مؤلف‌تعیین نمی‌شود، بلکه از این‌جا معلوم می‌شود که مؤلف چه اندازه به‌زمان معاصرعلاقه‌مند است و درحل مسایل آن شرکت می کند.

دو اشتباه در ادراك ضرورت اثرتاریخی وجود دارد. یکی از آنها، این‌تصوراست که‌فقط اثری‌می‌تواند به‌ادراك بهترزمان‌حال کمك کند که درآن پدیده‌های گذشته، مناسب یا بهرصورت قابل مقایسه‌با زمان‌حال، مورد بررسی قرارگیرد.

دراین‌جا وقتی سخن ازمقایسهٔ گذشته با حال می‌رود، بهیچوجه مشابهات ساده وعامیانه مورد نظرنیست. ولی بعضی ازمورخان آنرا درست همانگونه درك می کنند.

از جمله اوته گا-ای-گارست فیلسوف ایده‌آلیست اسپانیایی اظهارداشته است که تاریخ بیانگرعلم معاصر در دقیق‌ترین و مبرم‌ترین مفهوم است. د. باراکلاف مورخ معاصرانگلیسی اندیشه مشابهی‌را اظهار می‌دارد ومی‌گوید که هر تاریخی که چیزی را حکایت می کند، تاریخ معاصراست. با اینکه اشارات هردومورخ جدا از ادراك سادهٔ مشابهت تاریخی است،ولی اظهارات آنهادرست به‌همان مفهوم‌نزدیك

می‌شوند. این ادراك بصورت مبالغه‌گسترش فوق‌العاده وسیعی در ایالات‌متحدهٔ امریکا تحت عنوان «پرزنیتسم»(از کلمه لاتینی (پرزنس)- «حال») یافته است. پرزنتیستها آشکارا مطالعهٔ گذشته وحال را یکی می‌کنند و می‌خواهند که علم تاریخ را تابع روز ووضعیت کنند. پرزنتیسم میل واکنش قراردادن اطلاعات تاریخی، درخدمت منافع طبقاتی خویش است. ما برخورد مشابهی را درتاریخ و مسایل آن در چین معاصر مشاهده می‌کنیم: تبلیغ رسمی چین می‌گوید که مطالعه تاریخ جهان‌فقط تازمانی مفهوم دارد که کمك به‌فهمیدن «مسیرپرولتاری انقلابی» مائوتسه‌دون ازجمله تبرئه خط مشی ضد شوروی می‌کند. چنین نظریه‌ای منجربه‌انحطاط علم تاریخ درجمهوری خلق چین شده است.

چنین‌برخورد سطحی وشرطی با مسئله تحقیقات‌تاریخی بهیچ‌وجه‌کمکی به‌بهترفهمیدن زمان‌حال نمی‌کند. برای دیدن این زمان حال دردنیای‌جدید، مورخ باید درمقام تاریخ‌نویسی واقعاً علمی قرار گیرد، یعنی نباید ویژگیهای‌گذشتهٔ مشخص، تمایز آن ازحال راازنظر دوربدارد، در تمام پدیده‌ها خواهان تشخیص کلی و جزئی و تکرار نشدنی باشد. یك محقق شوروی می‌نویسد: «با مشاهدهٔ تکرارمسایل درتاریخ، با برخورد با نیازمندیها واظهارات انسان و ساختمان وکارکرد جامعه، قوانین حرکت آن‌را عمیق‌تردرك می‌کنیم. بابرخوردبا اختلاف وگوناگونی اشکال زندگی انسان در دوره‌های دیگر یا در تمدن‌های دیگر، مناطق فرهنگی، ویژگی خاص خود، جای خود در پروسهٔ‌جهانی وتاریخی‌راصحیحتردرك می‌کنیم. بدین‌ترتیب اطلاعات

همگانی وفردی و وحدت وتفرق بطوربرابرضروری هستند[1]».

از اینجا برمی‌آید که آن آثارتاریخی کمك به‌فهم‌حال می کنند که نه‌تنها نشانگرمشابهت‌اند، بلکه نمایانگرعدم تشابه محض هستند- گاهی همین موضوع فکررا برمی‌انگیزد.

اشتباه‌دیگردرفهم ضرورت،همگون سازی‌آن با قرابت تاریخی نسبت به‌زمان ما است. درواقع تحقیقات مبرم تـاریخی ممکن است کاری باشد که مختص هرپدیدهٔ گذشته باشد، حتی‌گذشتهٔ دور. نمونهٔ مخصـوص‌آن کتاب معروف ب. د. گره‌کوف‌آکادمیسین است بنـام «کیوسکایاروس» (روس کیف)، که درسالهای ۱۹۳۰ منتشرشده است. اثر ب. د. گره‌کوف مبتنی برنتایج کـار مورخان شوروی در مطالعهٔ ساخت اجتماعی و اقتصادی است. مؤلف با ادامهٔ این بررسی‌ویژگی نظام اجتماعی و اقتصادی روس‌کیف وهمچنین خصوصیاتی کـه در مراحل اولیه دررشدجامعه عمومیت‌دارد، نشان داد. ب. د. گره‌کوف درعین‌حال بصورت متقاعدکننده‌ای تخیلات تنفر ازنوع بشرمورخان فاشیستی راکه می‌گویند همهٔ ملل «غیرآریایی» ازجمله اسلاوها برای رشد مستقل غیرمستعد هستندتکذیب‌کرده وسطح عالی فرهنگ مادی و معنوی روسیهٔ باستان را نشان داد. مسایلی که درکتاب گره‌کوف مطرح گردیده، فوق‌العاده ضروری است، هرچند که وقایع بررسی شده درآن هزاران سال از ما فاصله دارند.

۱ــ آ. یا. گوره‌ویچ. کاتگوری‌های فرهنگ قرون وسطی، م. ۱۹۷۲ ص۶

تاریخ و تربیت

تاریخ در حیات جامعه بعنوان تأثیر پداگوژیك و بعنوان معلم عقل و احساس نقش مهمی بازی می کند. اطلاعات تاریخی یکی‌از مهمترین مکمل فرهنگ اجتماعی است ودرفقدان این مکمل آموزش انسان به هیچوجه نمی‌تواند کامل باشد. از آنجا که مدرسه آموزش کامل را در مدنظر قراردارد، تاریخ، مادهٔ درس‌حتمی برنامهٔ آموزشی است. اندوخته معینی‌از اطلاعات‌تاریخی درهرقدم‌از زندگی روزمره ضروری است، زیرا ما در هرقدم واقعیتها و دلایل و مقایسات و غیره را ازگذشته‌کسب می کنیم. این اندوخته هراندازه بیشترباشد، بهمان اندازه طرف صحبت و کتاب را آسانتر می‌فهمیم و هراندازه افکار ما غنیتر باشد، استدلال ما کاملتر است.

مطالعهٔ تاریخ همچنین قادر است خصوصیت ویژه‌ای به عقل دهدکه ازطریق دیگر نمی‌توان بدست آورد. در میان این خصایص در درجهٔ اول احساس درك پدیده‌ها ازنقطهٔ‌نظرتاریخ است یعنی درك آنچه‌که درجهان درحرکت ورشد است وخارج‌از زمان وجود ندارد ادراك جهان در حرکت، کمك‌به‌برطرف کردن کنسرواتیسم ـ بستگی کورکورانهٔ‌غیرنقادانه به‌گذشته، به‌گذشتهٔ‌عادی ناوابسته به‌ارزشمندی آن می کند. آموزش تاریخ می‌تواند وسعت نظر به محیطرا افزایش دهد، توانایی‌درك‌بیگانه وناآشنارافراهم کند. درست‌همین‌خصوصیت-

های تاریخ بعنوان سلاح آموزش بنوبهٔ خود ن.گ. چرنیشه‌وسکی را وادارنمود تابنویسد: «ممکن است کسی علاقه به ریاضیات نداشته باشد و زبانهای یونانی و لاتینی وشیمی را نداند و ممکن‌است هزار علم دیگر را هم نداند ولی بهرحال آدم باسوادی باشد، اما فقط کسی می‌تواندتاریخ‌را دوست نداشته‌باشد که آدم ناقص‌عقلی باشد[1]» مسلماً این سخنان بدان معنی نیست که به علوم دیگر ارزش قایل نیست از جمله ریاضیات ویا زبان: چرنیشه‌وسکی فقط جای ویژهٔ تاریخ را در سیستم آموزش همگانی مشخص کرده است.

• مورخان پیشرو ـ محققان‌ومعلمان ـ همواره امکانات بزرگ علم خودرا درنظر گرفته‌اند و قاطعانه در برابر مساعی استفاده از آن در تبلیغات نظریات عقب‌مانده و ارتجاعی وافسانه‌ها ایستادگی کرده‌اند.

اما تاریخ با شرکت در رشد عقل، درکمترین درجه می‌تواند بعنوان ابزار پرورش احساسات بکار رود. همهٔ علوم بدرجاتی تأثیر تربیتی روی احساسات دارند. چنانکه جغرافیا، وقتی از کشور خود صحبت می کند، درعین‌حال که اورا باکشورش آشنا می‌سازد بلکه باعث می‌شود که آنرا دوست بدارد. بیولوژی نه‌تنها کمك به‌کسب اطلاعات عمیق از محیط طبیعی می‌شود، بلکه حفظ آنرا می‌آموزد. اطلاعات تاریخی در دنیای احساسات تأثیر فوق‌العاده نیرومندی می‌گذارد. مادرتاریخ به‌وقایع‌دراماتیك، اوضاع غیرمعمولی، سرنوشتهای

۱ــ ن. گ. چرنیشه‌وسکی، کلیات در۱۵ جلد. جلد دوم. مسکو ۱۹۴۹ ص ۵۴۶.

غیرمعمولی، برمی‌خوریم، دراین‌جا، دربرابر ما انسانها همراه با سر-نوشت‌ها، اضطرابها، موفقیت‌ها و تراژدیهایشان قرار دارند. دراین جا همه‌چیز عقل و احساس را به‌هیجان می‌آورد. این وضع به‌داستان گذشته، قدرت محرکهٔ نیرومندی می‌بخشد. بیهوده نیست که‌موضوع تاریخ اززمانهای‌قدیم توجه نقاشان‌را بخودجلب کرده است. فراوانی سوژه، امکانات‌نامحدودی‌برای‌نفوذبه‌دنیای‌معنوی، نظریات واعتقادات اخلاقی شنوندگان و خوانندگان در اختیار مربی قرار می‌دهد. او می‌تواند نمونه‌های مختلف احکام فلسفی و اخلاقی را درگذشته پیدا کند ومجردترین عقیدهٔ حیات وکمال و قانع کنندگی‌را به‌آن ضمیمه کند.

علم‌تاریخ‌شوروی این امکانات‌را برای تربیت توده‌های وسیع ملی (و خصوصاً برای نسل نوجوان) درجهت صداقت بی‌دریغ ایده‌آل کمونیسم، درجهت‌تنفرازهرگونه فشار و استثمار بکارمی‌گیرد. علم تاریخ شوروی احترام به دستاوردهای بزرگ کار و اندیشه، به تولیدات فرهنگ معنوی را تلقین می‌کند، عشق به میهن و ملت‌خود را پرورش می‌دهد. و با نشان دادن اندوخته‌های ملت‌های دیگر در رشد فرهنگ مادی و معنوی احترام به این ملت‌ها را می‌آموزد و به پرورش انترناسیونالیسم کمك می‌کند. تاریخ شوروی با تعریف از زندگی و مبارزهٔ زحمتکشان، ادراك طبقاتی را افزایش می‌دهد، و به جوانان شهروند احساس و اصول اخلاقی عالی جامعهٔ شوروی را تلقین می‌کند.

استعداد تأثیر دراحساس‌ازواقعیت بی‌تردید وجود عناصرهنری

در علم‌تاریخ سرچشمه می‌گیرد. مورخان زیادی بارها به‌این موضوع اشاره کرده‌اند. ت. مومزن (۱۹۰۳-۱۸۱۷) محقق‌معروف روم باستان حتی گفته است که تاریخ رویهمرفته به هنر نزدیکتر است تا به علم. د. ترولیان (۱۹۷۲-۱۸۷۶) مورخ‌انگلیسی این‌فکررابصورت قاطع‌تری فرمول‌بندی کرده است. در مقاله‌ای که تحت عنوان مخصوص «کلئو- الههٔ تاریخ» منتشر شده، گفته است که تاریخ - هنر است و مسایل تاریخ با مسایل ادبیات مطابق است و بنابراین یونانیان باستان کاملا منصفانه تاریخ را به موازات شعر و موسیقی در ردیف هنر به حساب می‌آوردند. و اما عناصر تحقیقات علمی آنهایی هستند که به عقیدهٔ ترولیان در اثر مورخ نقش کم اهمیتی را بازی می‌کنند. وی می‌نویسد: «حتی در مواردی که پدیده و واقعیتهایی که بخوبی برای ما معلوم‌هستند. مانندانقلاب‌فرانسه، نمی‌توانیم‌روانشناسی، بیوگرافی و انگیزه‌های بیست و پنج میلیون نفر جمعیت - باستثنای چند صد یا هزار نفر- راکه درتاریکی کامل‌فراموشی مدفون‌اند. مورد مطالعه قرار دهیم. بنابراین هیچوقت کسی نمی‌تواند گزارش کامل یا بطورکلی درست انقلاب فرانسه را بدهد». بنابراین ترولیان نتیجه‌گرفته است که «تاریخ در مهمترین خصیصه‌هایش استنتاج علمی نیست، بلکه حدسی است دایر بر تصور که جنبه تعمیم نزدیك به حقیقت در آن بیشتر است».[1]

1- G.M. Trevelyan .clio a Muse .London, 1912,p.37.

ترولیان عمداً فرضیهٔ خود را حادکرده است. تیر مباحثات او متوجه‌نظریات آن زمانی بودکه‌تماماً تاریخ را با علوم طبیعی یکسان می‌دانستند. از جمله او د. بری مورخ انگلیسی را در مدنظر داشت، که روزی گفته بودکه تاریخ‌فقط علم است وبیشترنیست. این‌مناقشات میان طرفداران‌نظریات گوناگون در علم‌تاریخ بعدها نیز بارها تجدید شده است. او با پیش کشیدن مسایل مهم تاریخی، در زمان ما هم اهمیت خود را حفظ کرده است.

در اظهارات‌ترولیان در بارهٔ‌همگونی میان تاریخ وهنر، هسته‌های معقولی وجود دارد. ولی او باکوچك‌کردن نقش‌تفکر علمی در باره تحقیقات تاریخی وبا نامیدن تاریخ «حدس است وبرپایهٔ تصور استوار» اشتباه کرده است. تاریخ را تصور دانستن چنانکه از قرینه برمی‌آیدچیزی جزخیال نیست، او بقدری دورشده‌که بستگی تاریخ را به علم انکارکرده است.

این‌ظاهراً درست نیست: تصور درهمهٔ‌علوم لازم است. تصور ـ نوعی شجاعت معنوی است که اجازهٔ نفوذ به مجهول را می‌دهد. تنها احتیاط‌کاری، پشتکار وتحمل برای دیدن‌آنچه که‌هنوز کسی‌ندیده است،کافی نیست. کسیکه فاقد چنان تصور خلاقه است‌گمان نمی‌رود بتواند دانشمند یا نقاش یا نویسندهٔ واقعی شود.

تصور تا اندازهٔ زیادی به تحقیق تاریخی نیاز دارد. تصور در این جا لازم است برای اینکه بانگاه معنوی به دیگری، به زمان و مکان متفاوت از حال، بنگریم، افکار، احساسات و تصوراتی که از تصورات ما بسیار دوراند، بفهمیم و آنها را بزبان حال ترجمه‌کنیم.

بدون تصور حتی ممکن نیست رابطه میان پدیده‌های مختلف را پیدا کنیم. بالاخره تصوربرای انجام‌کارهای‌تحقیقاتی روی مسایل تاریخی ـ برای بازسازی گذشته ـ بسیارضروری‌است. تصور در همهٔمراحل کار تاریخی و تحقیقی نقشی دارد.

ولیکن تصور آن جایی که در هنر دارد، در تحقیقات تاریخی ندارد. نقاش آزادی‌کاملی به‌تصورش‌می‌دهد. مورخ‌هم باید به‌واقعیتها اعتماد کند، وتصوررا درچهارچوب محدودنگه‌دارد. و. گ. بلینسکی می‌نویسد: «دشواری وضع استعداد تاریخی در این است که در آن باید مطالعه جدی واقعیتها و مواد تحقیقاتی، تحلیل انتقادی، بیغرضی کامل با ذوق شعری و استعداد خلاقهٔتلفیق وقایع، ایجاد تصور زنده از آنها، جایی که‌همهٔشرایط دورنماها و سایه روشنها مراعات گردیده یکی شوند». د. التون می‌گوید که تصور مورخ «تصوری است که تحت کنترل اطلاعات و دانش است»، و مورخی که‌علم را ملاك‌عمل قرار می‌دهد «موظف است تصورش راکنترل کند»[2]. آ. و. گولیگا مورخ شوروی منصفانه اظهار می‌دارد که «نیروی نمونه‌های تاریخی در موثق بودن آنهاست. وقتی خواننده کاملاً متقاعد شد که دربارهٔ حوادث حقیقی با وی صحبت می‌کنند، در این صورت روایت تأثیر حسی ویژه‌ای کسب می‌کند. صحت نه‌فقط به‌عنوان علمی بودن است بلکه‌مقولهٔ ویژهٔ آماری‌است که بصورت روایت تاریخی حضور دارد

---

۱ ـ و. گ. بلینسکی. مجموعه کامل آثار. جلدهفتم مسکو. ۱۹۶۵. ص۵۳ـ۵۲

2. G. Elton. op. cit., P. 87.

و در آثار هنری نیست»[1]. بدین‌ترتیب تصور در تحقیقات تاریخی با تخیل هیچگونه‌وجه‌مشترکی‌ندارد. مسئله زبان آثارتاریخی نیز بامسئلهٔ عناصر هنر در تاریخ مربوط است. موضوع ایجاد «تصویر زنده» که بلینسکی دربارهٔ آن صحبت می کند، مستلزم شکل مناسب بیان است. فصاحت و وضوح زبان هرگز به ماهیت امر در آثار علمی ضرر نمی‌رساند ودانشمندان بزرگ درتمام زمینه‌ها توانسته‌اند متشکلترین معانی را آشکارا خصوصاً هنگامی که مستعمین زیادی داشته‌اند، ساده وقابل‌فهم بیان کنند. زبان سنگین و کندپو ـ بهیچ وجه‌حاکی‌از علمی بودن نیست. آ. ای. گرتسن‌شیوهٔ بیانی راکه بعضی نشانه حتمی‌فضل می‌دانند به استهزا می گیرد. او می‌نویسد: «طبقه‌ای از دانشمندان علم را باالواز اسکولاستیك، باترمینولوژی‌بربر، باززبان‌سخت واپس‌گرا احاطه‌می کنند. همانطورکه باغداران درمرز باغچه‌های خود رستنی‌های‌خاردار می کارند تاگستاخی که‌قصد بالارفتن از پرچین را داشته باشد، ابتدا ده‌بار خود را زخمی کند و خار لباسش را پاره کند»[2].

مسلم است که شکل آثار علمی نمی‌تواند جدا از محتوای آن باشد: این‌شکل باید درواحد اعتقادکاملاً اندیشیده شود. دنبال‌نتیجه رفتن تنها سطح اثر علمی را کاهش می‌دهد.

ضمناً نباید از نظر دور داشت که زبان علوم دقیقه باز زبان هنر فرق دارد. آنها هدفهای متفاوتی را دنبال می کنند: اولی اصولاً برای دادن اطلاعات اختصاص یافته است. ولی مسایل دومی ـ بموازات

۱ـ آ.ب.گولیگا. ادراك‌وسیما درعلم تاریخ ـ «مسایل تاریخ» ۱۹۶۵، شماره ۹

۲ـ آ. ای. گرتسن. آثارمنتخب فلسفی. جلد یك. م. ۱۹۴۶، ص ۵۰

اطلاعات به یاری ابزار شرطی یك حالت معین‌حسی در خواننده به وجود می‌آورد.

تاریخ به چه درد می‌خورد؟

روزی این‌نظریه‌متداول بود که برای انسان و جامعه فقط برخی از رشته‌های علوم مـانند شیمی یا زمین شناسی مفیدنـد و بقیه مثلاً ریاضی یا فلسفه‌فقط کنجکاوی‌انسان‌را ارضا می‌کنندامابیواسطه‌سودی نمی‌رسانند. از این‌جا تقسیم‌علوم به«عملی» و«محض» به وجودآمد.

چنین نظریه‌ای درعلم کاملا کهنه شده است. تقسیم‌قدیمی علوم با اینکـه امروزه بکار برده مـی‌شود، ولی مفهوم ابتدایی خود را از دست داده است. علوم باصطلاح «محض» را امروزهٔ علوم «اساسی» می‌گویند که‌موضوعشان کشف و مطالعهٔقوانین اصلی طبیعت و جامعه است و علوم «تجربی» با استفاده از این قوانین طبیعت و جـامعه، در ایجاد ارزشهای‌مادی‌شرکت‌می‌کنند. اما چنین‌تقسیم علوم تا اندازه‌ای شرطی است. در حال‌حاضر وقتی علمی‌نیروی بیواسطهٔتولیدی جامعه شد، درحقیقت،همهٔ زمینه‌های‌اطلاعات،تجربی می‌شوندوهمهٔاختلافات میان‌آنها، وعدهٔکاربرد درآینده می‌دهند و علوم دیگر ـ کاربرد مستقیم دارند.

د. ای. بلوخینتسف فیزیکدان برجستهٔ شوروی معتقد است که

تاریخ به‌علم بوده است.

بنیانگذاران مارکسیسم، با مشاهدهٔ دقیق جامعهٔ عصر خود، قوانین مهم کارکرد آن و قبل از هرچیز نقش طبقات و مبارزات طبقاتی را در حیات اجتماعی گذشته و حال کشف کردند. آنها با ملاك عمل قرار دادن این کشفیات، امکان تغییر شکل اساسی سیستم اجتماعی، با ایجاد نظام صحیح و منصفانه به جای نظام مبتنی بر پایهٔ فشار یك طبقه بر طبقه دیگر را نشان دادند، آنها همچنین نشان دادند، نیرویی وجود دارد که قادر است این مسئلهٔ مهم را حل کند و آن پیشروترین طبقهٔ جامعه معاصر یعنی طبقهٔ کارگر است.

بدین ترتیب مطالعهٔ علمی جامعه و مطالعهٔ تاریخ آن به بنیانگذران مارکسیسم اجازهٔ درك قانونمندی تکامل جامعه را نه تنها در گذشته بلکه در حال و حتی آینده داد، و امکان تغییر شکل جامعه را نشان داد. بشر ستمدیده از قدیم‌الایام به آیندهٔ بهتر می‌اندیشید، لیکن تنها کمونیسم علمی این اندیشه را به دورنمای حقیقی مبدل کرد و طریق انجام آنرا نشان داد. درك عمیق قانونمندی تکامل اجتماعی امکان گذر از آرزوی مبهم به رهبری علمی جامعه را میسر ساخت، و اجازه داد نه تنها میسر حرکت جامعه را پیش‌بینی کنند، بلکه با تکیه بر اطلاعات قوانین عینی آنرا به کسب هدفهای مورد نظر رهبری نمایند.

مردم همواره تاریخ را معلم زندگی دانسته‌اند و این عقیده بطور کلی منصفانه است. ولی امروزه در غرب نظریهٔ بسیار تردیدآمیزی متداول است، بدبینی که تاریخ نمی‌تواند درس مفیدی بما دهد و بنابراین اهمیت واقعی ندارد.

تاریخ به‌علم بوده است.

بنیانگذاران مارکسیسم، با مشاهدهٔ دقیق جامعهٔ عصر خود، قوانین مهم کارکرد آن و قبل از هرچیز نقش طبقات و مبارزات طبقاتی را در حیات اجتماعی گذشته و حال کشف کردند. آنها با ملاك عمل قرار دادن این کشفیات، امکان تغییر شکل اساسی سیستم اجتماعی، با ایجاد نظام صحیح و منصفانه به جای نظام مبتنی برپایهٔ فشار یك طبقه بر طبقه دیگر را نشان دادند، آنها همچنین نشان دادند، نیرویی وجود دارد که قادر است این مسئلهٔ مهم را حل کند و آن پیشروترین طبقهٔ جامعه معاصر یعنی طبقهٔ کارگر است.

بدین ترتیب مطالعهٔ علمی جامعه ومطالعهٔ تاریخ آن به بنیانگذران مارکسیسم اجازهٔ درك قانونمندی تکامل جامعه را نه تنها در گذشته بلکه در حال و حتی آینده داد، و امکان تغییر شکل جامعه را نشان داد. بشر ستمدیده از قدیم‌الایام به آیندهٔ بهتر می‌اندیشید، لیکن تنها کمونیسم علمی این اندیشه را به دورنمای حقیقی مبدل کرد وطریق انجام آنرا نشان داد. درك عمیق قانونمندی تکامل اجتماعی امکان گذر از آرزوی مبهم به رهبری علمی جامعه را میسر ساخت، واجازه داد نه تنها میسر حرکت جامعه‌را پیش‌بینی کنند، بلکه با تکیه براطلاعات قوانین عینی آنرا به کسب هدفهای مورد نظر رهبری نمایند.

مردم همواره تاریخ را معلم زندگی دانسته‌اند و این عقیده بطور کلی منصفانه است. ولی امروزه درغرب نظریهٔ بسیار تردیدآمیزی متداول است، بدبینی که تاریخ نمی‌تواند درس مفیدی بما دهد و بنابراین اهمیت واقعی ندارد.

از گذشته هیچ نیرویی درمقایسه با واقعیت و زمان حال مطلق، ندارد[1]».
بطوریکه می‌بینیم، بنابه‌اعتقاد هگل، سودی که مردم می‌توانند از تاریخ ببرند، بستگی به‌مقدار اطلاعاتی آنهاست و بستگی به‌توانایی واقعیت بخشیدن به‌آن اطلاعات دارد. طرح مسئله به‌این صورت هیچ‌وجه مشترکی باناباوری به‌تاریخ ندارد.

بدین‌ترتیب، برای حل موفقیت‌آمیز مسایلی که زندگی دربرابر ماقرارمی‌دهد، اطلاعات گذشته‌ضروری است، تاریخ، تودهٔ تجربیات بشراست که بیشتراوقات ارزش بسیارگرانبهایی دارد، تجربه بنابه‌گفتهٔ شاعر«فرزند اشتباهات مشکلات» است. ومردم حق ندارند آنها را نادیده بگیرند.

به‌نظرمی‌رسد، اطلاعات اوضاع و حوادث گذشته و نتایج آنها نمی‌تواند پاسخ کاملی به‌مسایل امروزی بدهد، بویژه، چنانکه گفته شد، آنها همواره بشکل تازه‌ای ظاهر می‌شوند. ولی این اطلاعات درك بهتروضع حاضر، تعیین دورنمای صحیح‌را امکان‌پذیرمی‌سازند. مسئله واهمیت آنرا روشن‌ترمی کنند. واین، مهمترین شرط برای حل موفقیت‌آمیز آنهاست.

۱ــ هگل، فلسفهٔ تاریخ، کلیات جلد ۸. م. ۱۹۳۶ ص ۷ـ۸

از گذشته هیچ نیرویی درمقایسه با واقعیت و زمان حال مطلق، ندارد[1]».
بطوریکه می‌بینیم، بنابه‌اعتقاد هگل، سودی که مردم می‌توانند از تاریخ ببرند، بستگی به‌مقدار اطلاعاتی آنهاست و بستگی به‌توانایی واقعیت بخشیدن به‌آن اطلاعات دارد. طرح مسئله به‌این صورت هیچ‌وجه مشترکی با ناباوری به‌تاریخ ندارد.

بدین‌ترتیب، برای حل موفقیت‌آمیز مسایلی که زندگی در برابر ما قرار می‌دهد، اطلاعات گذشته ضروری است، تاریخ، تودهٔ تجربیات بشر است که بیشتر اوقات ارزش بسیار گرانبهایی دارد، تجربه بنابه‌گفتهٔ شاعر «فرزند اشتباهات مشکلات» است. ومردم حق ندارند آنها را نادیده بگیرند.

به‌نظر می‌رسد، اطلاعات اوضاع و حوادث گذشته و نتایج آنها نمی‌تواند پاسخ کاملی به‌مسایل امروزی بدهد، بویژه، چنانکه گفته شد، آنها همواره بشکل تازه‌ای ظاهر می‌شوند. ولی این اطلاعات درك بهتر وضع حاضر، تعیین دورنمای صحیح‌را امکان‌پذیر می‌سازند. مسئله واهمیت آنرا روشن‌تر می‌کنند. واین، مهمترین شرط برای حل موفقیت‌آمیز آنهاست.

۱ــ هگل، فلسفهٔ تاریخ، کلیات جلد ۸. م. ۱۹۳۶ ص ۷ـ۸

ولی تنها وقتی وظیفهٔ اجتماعی‌اش را با موفقیت انجام می‌دهد که علم پیشرو تاریخ، درمواضع طبقاتی پرولتاریایی وبرپایهٔدیالکتیك ماتریالیستی قرارگرفته باشد. روشهای مجهزمارکسیستی لنینیستی علم پیشروتاریخ، امکان حل موفقیت آمیزمسایلی راکه دربرابرجامعه واقع می‌شود، دراختیارمی گذارد، واین، پیشرفت آنرا آسان‌می کند.

ولی تنها وقتی وظیفهٔ اجتماعی‌اش را با موفقیت انجام می‌دهد که علم پیشرو تاریخ، درمواضع طبقاتی پرولتاریایی وبرپایهٔدیالکتیك ماتریالیستی قرار گرفته باشد. روشهای مجهزمارکسیستی لنینیستی علم پیشروتاریخ، امکان حل موفقیت آمیزمسایلی راکه دربرابرجامعه واقع می‌شود، دراختیارمی گذارد، واین، پیشرفت آنرا آسان‌می کند.

ب

باراکلاف.د ۱۸۴
بارت.پ ۱۴۷
بارونی ۲۸
بارنس روبرت ۲۸
بر.آ ۷۷
برلین.ای ۱۰۸
برونی لئونارد ۲۲
بری.ج ۱۹۱
بسمرتنی.یو.ل ۱۶۳
بکر.س ۱۰۰
بلوخینتسف.د.ای ۱۹۴
بلوك.م ۷۸
بلینسکی.و.گ ۱۹۲–۱۹۵
بورکهارب یاکوب ۶۹
بوسوئه ژاك ۲۲
بوبیسکا.تس ۱۲۲
بودین ژان ۳۰
بولاند گرویا ۳۸
بیرد.چ ۱۰۷
بیکن.فرانسیس ۲۵
بیل.پیر ۲۱
به‌جوت.او ۱۰۷
بوشه دوپرت ۶۳

پ

پروتکوف ۷۷
پروکوپی ۲۵
پلام.چ ۸۷
پله‌خانوف.و ۱۱۴
پوبله‌نیر.ل ۶۸
پوپر.ك ۱۰۶–۱۱۶
پوچتنی.بدادوستو ۳۳
پوشکین.آ ۱۰
پولیبی ۱۳
پیرس.ر ۱۳۸
پیرن.آ ۱۴۷

ت

تاسیت ۱۷–۱۲۹
ترنر.ف ۷۷
ترولیارن ۱۹۱

ب

باراکلاف.د ۱۸۴
بارت.پ ۱۴۷
بارونی ۲۸
بارنس روبرت ۲۸
بر.آ ۷۷
برلین.ای ۱۰۸
برونی لئونارد ۲۲
بری.ج ۱۹۱
بسمرتنی.یو.ل ۱۶۳
بکر.س ۱۰۰
بلوخینتسف.د.ای ۱۹۴
بلوك.م ۷۸
بلینسکی.و.گ ۱۹۲–۱۹۵
بورکهارب یاکوب ۶۹
بوسوئه ژاك ۲۲
بوبیسکا.تس ۱۲۲
بودین ژان ۳۰
بولاند گرویا ۳۸
بیرد.چ ۱۰۷
بیکن.فرانسیس ۲۵
بیل.پیر ۲۱
به‌جوت.او ۱۰۷
بوشه دوپرت ۶۳

پ

پروتکوف ۷۷
پروکوپی ۲۵
پلام.چ ۸۷
پله‌خانوف.و ۱۱۴
پوبله‌نیر.ل ۶۸
پوپر.ك ۱۰۶–۱۱۶
پوچتنی.بدادوستو ۳۳
پوشکین آ ۱۰
پولیبی ۱۳
پیرس.ر ۱۳۸
پیرن.آ ۱۴۷

ت

تاسیت ۱۷–۱۲۹
ترنر.ف ۷۷
ترولیارن ۱۹۱

سوه‌تونی ۲۵

ش

شاو برنارد ۷۷
شکسپیر ۸۹
شللر، م ۱۱۸
شویروف. و.س ۱۱۸
شیدر. ت ۱۷۲

ف

فاگتس. آ ۱۰۷
فرانس. آ ۱۷۷
فرگسون آدام ۳۶
فریزینگ اتورن ۲۰
فلاسیوس ماتیاس ۲۸
فوکیدید ۱۳- ۱۵- ۲۵- ۳۷
فونته‌نل برناردو ۳۱
فه‌ور. ل ۷۸
فیرباخ ۴۸

ک

کاچه‌نوسکی.م.ت ۱۳۵
کاخك.یو ۱۴۸-۱۶۲
کارساوین.ل.پ ۱۳۴
کاسمینسکی. ا.آ ۱۶۲
کپلر یوهان ۱۹
که‌کرمان ۳۴
کروموول اولیور ۱۱۳
کره‌پن ژان ۲۸
کلوین لرد ۱۶۱
کلئو ۱۵
کن.ای.س ۴۰
کنت اوگوست ۱۱۶
کوالچنکو.ای.د ۱۶۲

گ

گارست اوته‌گا-ای ۱۸۴
گالیله ۱۴۳
گرامشی. آ ۱۸۱
گرتسن. آ.ای ۱۹۳

سوه‌تونی ۲۵

ش

شاو برنارد ۷۷
شکسپیر ۸۹
شللر، م ۱۱۸
شویروف. و.س ۱۱۸
شیدر. ت ۱۷۲

ف

فاگتس. آ ۱۰۷
فرانس. آ ۱۷۷
فرگسون آدام ۳۶
فریزینگ اتورن ۲۰
فلاسیوس ماتیاس ۲۸
فوکیدید ۱۳- ۱۵- ۲۵- ۳۷
فونته‌نل برناردو ۳۱
فه‌ور. ل ۷۸
فیرباخ ۴۸

ک

کاچه‌نوسکی.م.ت ۱۳۵
کاخك.یو ۱۴۸-۱۶۲
کارساوین.ل.پ ۱۳۴
کاسمینسکی. ا.آ ۱۶۲
کپلر یوهان ۱۹
که کرمان ۳۴
کرومول اولیور ۱۱۳
کره‌پن ژان ۲۸
کلوین لرد ۱۶۱
کلئو ۱۵
کن.ای.س ۴۰
کنت اوگوست ۱۱۶
کوالچنکو.ای.د ۱۶۲

گ

گارست اوته‌گا-ای ۱۸۴
گالیله ۱۴۳
گرامشی.آ ۱۸۱
گرتسن.آ.ای ۱۹۳

میلار جان ۳۶
میلیس.ر ۱۴۸

ن

ناگل.ر ۱۱۶
نوژانت.گیبرت ۱۹
نیبور.ب ۵۸
نیوتون ۱۹

و

والا لورنسو ۲۶-۲۷-۳۴
والری پل ۱۳۹
ورنان.ژ.پ ۱۵۳
ولاسیچ ماتوی ۲۸
ولتر ۶۴-۶۸
ونتریسم مایکل ۱۴۰
ویتالی اوردەریك ۱۸
ویترام.ر ۸۹-۱۷۷
وینرنوربرت ۱۶۹
ویندلباند. و ۱۰۸
ویکو جامباتیست ۳۱
ویگووسکی، س ۱۵۱
ونیکلر. گ ۱۰
ونیکلمان یوهان ۶۹

ه

هالام. ه ۶۷
هرودوت ۱۲
هکاتی میلی ۱۲
هور. ژ ۸۷
هیپوکرات ۴۰
هیزینگا. یا ۱۵۲، ۱۵۳
هرودوت ۱۴۲
هیردال. تور ۱۴۲

ی

یانوس ۲۰
یوم دیوید ۶۷

میلار جان ۳۶
میلیس.ر ۱۴۸

ن

ناگل.ر ۱۱۶
نوژانت.گیبرت ۱۹
نیبور.ب ۵۸
نیوتون ۱۹

و

والا لورنسو ۲۶-۲۷-۳۴
والری پل ۱۳۹
ورنان.ژ.پ ۱۵۳
ولاسیچ ماتوی ۲۸
ولتر ۶۴-۶۸
ونتریسم مایکل ۱۴۰
ویتالی اوردەریك ۱۸
ویترام.ر ۸۹-۱۷۷
وینرنوربرت ۱۶۹
ویندلباند. و ۱۰۸
ویکو جامباتیست ۳۱
ویگووسکی، س ۱۵۱
ونیکلر. گ ۱۰
ونیکلمان یوهان ۶۹

ه

هالام. ه ۶۷
هرودوت ۱۲
هکاتی میلی ۱۲
هور. ژ ۸۷
هیپوکرات ۴۰
هیزینگا. یا ۱۵۲، ۱۵۳
هرودوت ۱۴۲
هیردال. تور ۱۴۲

ی

یانوس ۲۰
یوم دیوید ۶۷

نشر جوان

۲۰۰ ریال